

گفت‌وگویی جهانی

۳ شماره در سال به ۱۷ زبان

گفت‌وگویی جامعه‌شناسانه
با گینگری هوان

کریستین شیکرت

بریجیت اولن یاخر
آندریاس نوی
فرد بلاک
مارگارت آر. سامرز
آنتونیو پالمبو
آلن اسکات
گرت دیل
جانانان دی. لندن
آتیلا ملگ
کریس هان

دگرگونی بزرگ
پس از ۷۵ سال

لیندا کریستینسن-رافمن
انجلا مایلز
مریلین پورتر

یادواره:
ان باردن دنیس

کارین شرشل
گردا هک
کارلوس سندوال
بدیز یلماز
سارا شیلیگر

مهاجرت

جولیا کایزر
یاسپر اشتانگه

چشم‌انداز نظری

مصطفی تامبا
سلیمان گومیس
الحاجی مالک سی کامارا
سامبا دیوف
محمد مصطفی دیه

جامعه‌شناسی سنگال

بخش آزاد

< تبدیل حقوق زنان به بخشی از زندگی روزمره

در سال‌های اخیر مناقشات بر سر تغییرات اقلیمی و بحران زیست‌محیطی، به نحوی یکسان در کشورهای شمال و جنوب جهانی برجسته شده است. گینگژی هوآن، استاد سیاست تطبیقی در پکن چین و حامی سیاست‌های سوسیالیستی زیست‌محیطی، درباره مناقشات چینی‌ها و نحوه تغییر سیاست‌های زیست‌محیطی و تغییر رویکردها نسبت به حفاظت از محیط زیست در ده سال گذشته به ما می‌گوید.

شاهکار کارل پولانی با عنوان دگرگونی بزرگ که در سال ۱۹۴۴ منتشر شد، الهام‌بخش تحقیقات بسیاری در علوم اجتماعی و سیاسی و در جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و اقتصاد بوده است. نخستین سمپوزیم ما بزرگداشت هفتاد و پنجمین سالگرد کتاب او است که نشریه گفتگوی جهانی و آندریاس نُوئی، رئیس جامعه بین‌المللی کارل پولانی، آن را تنظیم کرده‌اند. نویسندگان کتاب‌های پیشگام درباره زندگی و کار پولانی، مانند فرد بلاک و گرت دیل و کریس هان و مارگارت آر سامرز و کارشناسان رشته‌های مختلف تحقیقاتی که کارهای پولانی را به تناسب دوران ما خوانش می‌کنند، طیف گسترده‌ای از موضوعات را پوشش می‌دهند، از تأمل بر بستر فکری حائز اهمیت در کتاب دگرگونی بزرگ تا تحلیل توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دهه گذشته از دید پولانی.

«جمعه‌ها برای آینده» تبدیل به جنبش جالب توجهی علیه تغییرات اقلیمی شده است و اعتراض فزاینده جوانانی را به منصفه ظهور رسانده است که با فاجعه زیست‌محیطی مواجهند؛ فاجعه‌ای که معیشت نسل بعدی را تهدید می‌کند. جولیا کایزر و یاسپر اشتانگه در مقاله‌ای پیرامون بسیج افراد و ائتلاف‌سازی، که پیشرفت تازه‌ای در جنبش محیط‌زیستی است، رویکردی میان‌طبقاتی (cross-class) ترسیم می‌کنند.

مصطفی تامبا مجموعه مقالاتی از جامعه‌شناسان سنگالی را تنظیم کرده است. آنها کانون توجه خود را جامعه‌شناسی آموزش قرار داده و درباره سازمان آموزش و دسترسی به آن و همچنین انواع مختلف مدارس و سامان‌دهی آنها توضیحی عمیق می‌دهند.

در بخش آزاد بنزی سولو، نماینده جوانان انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در سازمان ملل، از شصت و سومین نشست کمیسیون وضعیت زنان که در آن شرکت کرده بود، گزارشی ارائه می‌دهد. ■

آن باردن دنیس در فوریه ۲۰۱۹ درگذشت. همان‌طور که لیندا کریستینسن - رافمن و انجلا مایلز و مریلین پورتر در ادای احترامشان به او اشاره کرده‌اند، او نه فقط برای کارهای جامعه‌شناختی‌اش در حوزه‌های پژوهشی خود، بلکه به سبب مشارکت پرمایه‌اش در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در خاطرها خواهد ماند.

بر ریجیت آلباخ و کلاوس دوره، سردبیران نشریه گفت‌وگوی جهانی

< گفتگوی جهانی را به ۱۷ زبان در سایت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بخوانید.
< مقاله‌هایتان را به globaldialogue.isa@gmail.com بفرستید.

ISA International
Sociological
Association

**GLOBAL
DIALOGUE**



< شورای سردبیری

سردبیر: بریجیت آلتباخر، کلاوس دوره.

کمک سردبیران: جوآنا گروینر، کریستین شوکرت.

دستیار سردبیر: آپارنا سوندار

سردبیران اجرایی: لولا بوسوتی، آگوست باگا.

مشاور: مایکل بورووی

مشاور رسانه‌ای: جوآنا لجاگارا

سردبیران مشاور:

ساری حنفی، حفری پلیرز، فیلومین گوتیرز، الویسا مارتین، ساواکو شیراهاسه، ایزابلا بارلینسکا، توا بنسکی، چیه‌جو جای چن، جن فریز، کویچی هاسه‌گاوا، هیروشی ایشیدا، گریس خانو، آلیسون لوکوتو، سوزان مک‌دنیل، الینا اویناس، لورا اوسو کاساس، باندانا پورکاشتا، رودا روک، مونیر سیدانی، آیسه ساکتانبر، سلی سکالون، نازنین شاه‌کنی.

ویراستاران منطقه‌ای

جهان عرب: ساری حنفی، منیر السعیدانی، فاطمه رضوانی، حبیب حاج سالم، ثریا مولودی جروجی، عبدالله الهلهولی، سعیده زینه.

آرژانتین: آخاندر اوتامندی، خوان ایگناسیو پیووانی، مارتین دی مارکو، پیلا ری پویگ، مارتین اورتاسن

بنگلادش: حبیبول حق خوندکار، حسن محمود، جوول رانا، آس روکیا اختر، توفیکلا سلطانا، اصف بن علی، خیرون نهار، کازی فادیا اش، حلال الدین، مهیمین چوودهاری، امدی، اونوس علی.

برزیل: گوستاو تانگوتی، آنجلو مارتینز جونیر، لوکاس آمارال اولیویرا، آندریرا گالی، دمیتیری سربونسینی فرناندز.

هند: راشمی جین، نیدیہ بانسال، پراگیا شارما، مانیش یاداو، سندپ میل.

اندونزی: کاماتو سونارتو، هاری نوگروهو، لوسیا راتیه کوسومادوی، فینا ایتریاتی، ایندرا آرتنا ایراوتی پاتیناسرانی، بندیکتوس هاری جولیاوان، محمد شهیدین، دومینگوس السید لی، آنتونیوس آریو ستو هارچانا، دایانا ترسا پاکاسی، نورول آینی، گگر ریانتو، ادیتیا پارادانا ستیادی.

ایران: ریحانه جوادی، نیایش دولتی، عباس شهرابی، سید محمد مطلبی، فائزه خواجهرزاده.

ژاپن: ساتومی یاماموتو، سارا مائه‌هارا، تاکشی کینیتاکه، ریهو تاناکا، اکاترینا استپوشینا، یوسوکه یوتسگی.

قزاقستان: آیگول زابیرووا، بیان اسماکامبت، آدیل رودینوکف، الماش تلسپایوا، کوانیش تل، آلمانگ موسینا، آکتور ایمانکول.

لهستان: جاکوب بارسزوسکی، الکساندرا بیرناکا، ایونا بوزادسیوا، کاتارزینا ديسکا، مونیکا هالک، سارا هرچینسکا، کینگا ژاکیلا، ژوستینا کوشسینسکا، آدام مولر، ورونیکا پیک، سوفیا پنزا گبلر، جانانان سکوویل، مارچانا شسپینیک، آگنیزسکا سیپولسکا، الکساندرا وگنر.

رومانی: کوسیم روتینز، رایسا-گابریلا زامفیرسکو، لوسیانا آناستاسوئی، کریستین چیرا، الکساندرا-ایونا دراگمیر، دایانا الکساندرا دمیتیش، رادو میهای دومیتسکو، آیولین گابور، دن گیتن، جولیا جوگانارو، آیوانا مالرینو، بیانکا میهایلا، رارش-میهای موشات، اوآنا النا نگره‌آ، میوآرا پارسچو، آلینا کریستینا پان، کودروت پینازارو، سوزانا ماریا پوپا، آدریانا سوهودولتو، گابریلا ستویان، ماریا استویسکو، ماریان-کریستینا تیتی، کارمن ایگنیا وینا.

روسیه: النا زدراوو میسلووا، آنستیژیا دائور، والتینا ایساووا.

تایوان: جینگ‌موآ هو.

ترکیه: گل چورباچیوگلو، ایرمک اورن.

THE GREAT TRANSFORMATION

the political and economic origins of our time

دگرگونی بزرگ، شاهکار کارل پولانی که در سال ۱۹۴۴ منتشر شد، تاریخ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سرمایه‌داری را در مواجهه با تحولاتی که خود او در فاصله دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۴۰ شاهدشان بوده، دنبال می‌کند. این کتاب پژوهشی تیزبینانه است درباره آنچه در تاریخ سرمایه‌داری رخ داده و ممکن است رخ دهد. این سمپوزیوم نخست به پاس داشت ۷۵ سالگی این کتاب دوران‌ساز با مقالاتی درباره تاریخ این اثر پولانی و نیز چشم‌اندازها و رویکردهای ملهم از آن برگزار می‌شود.



مهاجرت را نمی‌توان به عنوان یک پدیده منفک در نظر گرفت؛ در عوض باید به آن به عنوان رابطه به هم‌پیوسته‌ای از عوامل چنگانه مانند حقوق سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، تقسیم دولت-ملت‌ها، شهروندی، جهانی شدن و کنترل شدید فرآیندهای مهاجرتی نگریست. مقالات گردآوری شده در این بخش دیدگاه‌های تاریخی را با تحلیل علل مهاجرت، وضعیت مهاجران و به طور خاص پناهندگان، مقررات سیاسی مورد اختلاف و مشارکت جامعه مدنی را ترکیب می‌کنند.



این بخش با مرور آموزنده نظام مدارس سنگال و تحلیل عمیق جنبه‌های مختلف آن از جمله در مدارس خصوصی و دولتی فرانسوی-عربی و اهمیت دین، بینشی نظری و تجربی به **جامعه‌شناسی سنگال** به دست می‌دهد.



گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندانه
انتشارات SAGE امکان‌پذیر شده است.

< مهاجرت

۲۷	مهاجرت، در حرکت کارین شرشل، آلمان
۲۹	تخیلات اروپایی و واقعیت‌های تحرک آفریقایی گردا هک، مصر
۳۱	کاروان آمریکای مرکزی: هجرت قرن بیست و یکمی کارلوس سندوال، کاستاریکا
۳۳	پناهندگان به عنوان نیروی کار غیرآزاد: نکاتی از ترکیه بدیز یلماز، ترکیه
۳۵	برداشتن مرزها در شهرهای هم‌بسته سارا شیلیگر، سوئیس

< چشم‌اندازهای نظری

۳۷	دانشجویان مدافع آینده: به سوی سیاست طبقاتی بوم‌شناختی جولیا کایزر، و یاسپر اشتانگه، آلمان
----	--

< جامعه‌شناسی سنگال

۴۰	آموزش خصوصی کاتولیکی در سنگال مصطفی تامبا، سنگال
۴۲	جامعه‌شناسی نظام آموزشی سنگال سلیمان گومیس، سنگال
۴۴	تعدیل‌های راهبردی در آموزش فرانسوی-عربی سنگال الحاجی مالک سی کامارا، سنگال
۴۶	آموزش خصوصی سکولار در سنگال سامبا دیوف، سنگال
۴۸	انسان‌شناسی اجتماعی رهبران مذهبی سنگال محمد مصطفی دیه، سنگال

< بخش آزاد

۵۰	تبدیل حقوق زنان به بخشی از زندگی روزمره بنزی سولو، ایالات متحده آمریکا
----	---

< گفت‌وگوی جامعه‌شناسانه

در دفاع از بینشی اکو-سوسیالیستی: گفتگویی با گینگری هوآن کریستین شرکت، آلمان

< دگرگونی بزرگ

(پس از ۷۵ سال)

۹	۷۵ سال با دگرگونی بزرگ بریجیت آلتباخر و آندریاس نُو، اتریش
۱۱	هفتاد و پنج سالگی دگرگونی بزرگ پولانی فرد بلاک و مارگارت آر. سامرز، ایالات متحده آمریکا
۱۳	بازار به مثابه کشورداری: خوانشی پولانیایی انتونینو پالومبو، ایتالیا و الن اسکات، استرالیا
۱۵	پولانی، حسابداری و «فراسوی تولید ناخالص داخلی» گرت دیل، بریتانیا
۱۷	دگرگونی‌های بزرگ: بازاری شدن آسیای شرقی جانا تان دی، لندن، هلند
۱۹	هراس از جایگزینی جمعیت آتیلا ملک، مجارستان
۲۱	راه پوپولیسیم کریس هان، آلمان
۲۳	میراث ماندگار کارل پولانی آندریاس نُو، اتریش

< یادبود

۲۵	در بزرگداشت آن باردن دنیس لیندا کریستینسن-راقمن، انجلا مایلز، و مریلین پورتر، کانادا
----	---

« آنچه در تمام این اقدامات بسیج‌کننده با شعار شهر هم‌بسته مشترک است، احضار یک آرمان شهر انضمامی است. در این آرمان شهر انضمامی می‌توان به جای قرار دادن مسائل سیاست اجتماعی و مهاجرت در مقابل یکدیگر، با برقراری پیوند میان آن‌ها، مسیری به خارج از محدودیت‌های سیاسی ایجاد کرد. »

سارا شیلیگر

در دفاع از بینشی اکو-سوسیالیستی: گفتگویی با گینگزی هوآن



گینگزی هوآن. صاحب‌امتیاز عکس از FSU Jena.

گینگزی هوآن استاد سیاست تطبیقی دانشگاه پکینگ چین است. در سال تحصیلی ۲۰۰۳-۲۰۰۲، پژوهشگر میهمان پروژه هاروارد-ینچینگ در دانشگاه هاروارد آمریکا و در سال تحصیلی ۲۰۰۵-۲۰۰۶ پژوهشگر پروژه هومبولت در دانشگاه مانهایم آلمان بوده است. پژوهش‌های او بر سیاست زیست‌محیطی، سیاست اروپا و همچنین سیاست چپ تمرکز دارند. او چندین کتاب در این زمینه‌ها تألیف و ویرایش کرده است، از جمله مطالعه تطبیقی احزاب سبز اروپا (سال ۲۰۰۰) و اکوسوسیالیسم به مثابه سیاست: بازسازی بنیاد تمدن مدرن ما (سال ۲۰۱۰).

گفتگو را **کریستین شیکرت**، مدیر اجرایی گروه پژوهشی «جوامع پسا-رشد» در دانشگاه فریدریش شیلر ینا و معاون سردبیر نشریه گفتگوی جهانی انجام داده است.

و فناوری‌های لازم به کشورهای در حال توسعه، مسئولیت‌های تاریخی عمده خویشت را بپذیرند؛ و نکته سوم این که کشورهای در حال توسعه، از جمله چین، باید سهم فزاینده‌ای در کنترل تغییرات اقلیمی جهانی و انطباق آن با ظرفیت‌های رو به رشدشان ایفا کنند.

بر مبنای این موضع سیاست‌گذارانه، مشارکت چین در سیاست بین‌المللی تغییرات اقلیمی در طول سال‌های گذشته را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد: پیش از ۱۹۹۲، ۱۹۹۲ تا ۲۰۱۲ و ۲۰۱۲ تا الان. تا سال ۲۰۱۲، فهم غالب در چین این بود که اتخاذ اقدامات فوری بر عهده کشورهای پیشرفته مثل اتحادیه اروپا و ایالات متحده است. از ۲۰۱۲ به بعد، حکومت چین به تدریج موضعش نسبت به همکاری بین‌المللی بر سر تغییرات اقلیمی را، به ویژه در چارچوب «چارچوب پیمان نامه سازمان ملل در زمینه تغییرات اقلیمی»، به روز کرده یا تغییر داده است. بهترین مثال این امر نقش جدید چین در صدور و اجرای توافق پاریس است.

اگر بخواهیم صادق باشیم، انگیزه اصلی این تعدیل در موضع

<<

کریستین شیکرت: در سال‌های اخیر، دست‌کم در کشورهای شمال جهانی، تغییرات اقلیمی به یکی از متداول‌ترین بحث‌های سیاسی بدل شده است. ممکن است نقش این بحث‌ها را در سیاست و جامعه امروز چین توضیح دهید؟

گینگزی هوآن: از زمان امضای «چارچوب پیمان نامه سازمان ملل در زمینه تغییرات اقلیمی» در نشست ریو در سال ۱۹۹۲، مواجهه با تغییرات اقلیمی جهانی به عنوان یکی از مسائل عمده سیاست زیست‌محیطی بین‌المللی مسیری دور و دراز را پیموده است. به طور کلی، موضع چین درباره مقابله با تغییرات اقلیمی، مثل پیش‌تر کشورهای در حال توسعه، روشن و منسجم است - این موضع «اصل مسئولیت مشترک ولی متمایز» نام گرفته است: پیش از هر چیز، تغییرات اقلیمی چالش یا بحرانی مشترک برای تمام جامعه بشری است و نه فقط برای کشورهای پیشرفته یا در حال توسعه؛ نکته دوم این که کشورها یا مناطق به اصطلاح پیشرفته، به ویژه اتحادیه اروپا و ایالات متحده، باید با ارائه یا انتقال منابع

نظری و عملی، به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر از ایده پیگیری شده «مدرن‌سازی سوسیالیستی با خصوصیات چینی در عصری جدید» به رسمیت شناخته شده است.

ک.ش: مدتی است کارتان را بر ایده اکوسوسیالیسم [سوسیالیسم بوم‌شناسانه] متمرکز کرده‌اید. به نظر شما نه «سبز کردن» (greening) سرمایه‌داری، پاسخ مناسبی به بحران بوم‌شناختی معاصر است و نه «سبز کردن» سوسیالیسم سنتی. ممکن است این نظر خود را کمی شرح دهید و منظورتان از اکوسوسیالیسم را توضیح دهید؟

گ.ه: به طور خلاصه، اکوسوسیالیسم به عنوان یک فلسفه سیاسی سبز دو جنبه اصلی را شامل می‌شود. از یک سو، استدلال می‌کند که چالش‌های بوم‌شناختی و زیست‌محیطی در سطح محلی، ملی و جهانی، به ویژه در چارچوب نهادی مسلط سرمایه‌داری معاصر، مشکلات یا معایبی جزئی یا موقت نیستند، بلکه از خود این چارچوب جدایی‌ناپذیرند: این چالش‌ها دنباله منطقی تکثیر سرمایه و حمایت از منافع صاحبان سرمایه است. به این معنا، اقدامات گوناگونی که در رژیم‌های سرمایه‌داری به نام‌های «سرمایه‌داری سبز» یا «سرمایه‌داری بوم‌شناسانه» صورت می‌گیرند، قادر نیستند مشکلات زیست‌محیطی را حل کنند. البته، چنان‌که اولریش برانت و مارکوس ویسن به روشنی در کتاب حدود و ثغور طبیعت در سرمایه‌داری توضیح داده‌اند، این امر به معنای آن نیست که اقدامات سرمایه‌داری علیه تخریب محیط زیست یا حتی «سرمایه‌داری سبز» در واقعیت به کلی ناممکنند (هرچند همیشه به نحوی گزینشی اجرا می‌شوند).

از سوی دیگر، آنچه در اکوسوسیالیسم به مثابه یک فلسفه سیاسی تأکید می‌شود، این است که اکوسوسیالیسم گونه جدیدی از سوسیالیسم یا نسخه به‌روزشده‌ای از سوسیالیسم است و به این ترتیب، با سبز کردن ساده یا تحریف‌شده سوسیالیسم سنتی متفاوت است. جا دارد به این نکته توجه کنیم که کمونیسم یا سوسیالیسم علمی که مارکس و انگلس حدود دو قرن پیش عرضه کردند، آرمانی است که تاکنون محقق نشده، چه در شوروی سابق چه در چین امروز. این آرمان را نمی‌توان در آینده‌ای قابل‌تصور در هیچ کشور یا منطقه‌ای پیاده کرد. این به آن معناست که آنچه ما تخیل می‌کنیم یا در راهش می‌کوشیم جهت‌دهی اکوسوسیالیستی به جهان معاصرمان است و نه ساختن جامعه‌ای تماماً سوسیالیستی. به بیانی دیگر، امروز، یکی از وظایف مهم اکوسوسیالیست‌ها روشن کردن این نکته است که چرا اقدامات گوناگون تحت رژیم سرمایه‌داری نهایتاً از حل مشکلاتی که ادعای حلشان را دارند ناتوانند، و چرا ابتکارات گوناگون اکوسوسیالیسم به عنوان بدیل‌هایی واقعی یا رادیکال می‌توانند تغییری ماهوی در همه جوامع پدید آورند و به این ترتیب بتوان گفت «جهانی دیگر واقعا ممکن است».

ک.ش: در گفتارهای متعددی که من دنبال کردم، اکوسوسیالیسم به عنوان بدیلی برای سرمایه‌داری سبز معرفی می‌شود که بینش خودش را نسبت به آینده دارد؛ بینشی که نه تنها راهکارهایی برای بحران بوم‌شناختی

سیاست‌گذارانه چین نه از امضا و اجرای توافق پاریس، بلکه از اجرای استراتژی ملی پیشبرد تمدن‌سازی بوم‌شناسانه ناشی می‌شود. به بیانی مختصر، مشخصاً در هجدهمین کنگره ملی حزب کمونیست چین، مدرن‌سازی «نظام حکمرانی و ظرفیت حکمرانی محیط بوم‌شناختی ملی» به عنوان یکی از اهداف سیاسی و سیاست‌گذارانه اصلی حزب کمونیست و حکومت چین اعلام شده و پیوستن فعالانه‌تر به همکاری‌های بین‌المللی در زمینه تغییرات اقلیمی یک نمونه ایدئال نمادین است که تمایل سیاسی چین را نشان می‌دهد. برای نمونه، چین با راه‌اندازی چندین فعالیت بین‌المللی مهم در سال‌های ۲۰۱۹-۲۰۲۰، بیش از پیش به اجرای «پیمان‌نامه تنوع زیستی سازمان ملل» توجه نشان داده است.

ک.ش: حفاظت از محیط زیست در چین مسئله جدیدی نیست. در سال ۱۹۷۲، چین خلاف دیگر کشورهای تحت حکمرانی احزاب سوسیالیستی، در کنفرانس محیط زیست انسانی سازمان ملل شرکت کرد؛ کنفرانسی که در آن بر سر شماری از اصول و توصیه‌های مربوط به حفاظت از محیط زیست توافق شد. می‌توانید طرحی از تحولات و تغییرات سیاست‌های زیست‌محیطی چین از آن زمان تا حالا ترسیم کنید؟

گ.ه: بله درست است؛ سیاست‌گذاری عمومی چین در زمینه حفاظت از محیط زیست رسماً در سال ۱۹۷۲ و با حضور نماینده چین در کنفرانس محیط زیست انسانی در استکهلم آغاز شد. در نتیجه این امر، چین نخستین کنفرانس ملی خود در زمینه حفاظت از محیط زیست را برگزار کرد و اداره‌ای ملی برای این مسائل سیاست‌گذاری راه انداخت. از آن زمان تاکنون، سیاست زیست‌محیطی چین دست‌کم چهار مرحله از تحولات را پشت سر گذاشته است: ۱۹۷۳-۱۹۹۲؛ ۱۹۸۹-۲۰۱۲؛ ۲۰۱۲ تا الان.

در مرحله نخست، با شکل‌گیری و اجرای سیاست «اصلاحات و گشایش» در سال ۱۹۷۸ تحت رهبری سیاسی دنگ شیائوپینگ، حفاظت از محیط زیست سریعاً به مسئله‌ای مهم در سیاست‌گذاری بدل شد، و در نتیجه، «حفاظت از محیط زیست به عنوان یکی از سیاست‌های اساسی دولت» رسماً در سال ۱۹۸۳ به رسمیت شناخته شد و تا امروز هم یکی از اصول راهنمای اصلی سیاست‌گذاری چین در حوزه حفاظت از محیط زیست بوده است. طی مرحله دوم، تحت رهبری جیانگ زمین، توسعه پایدار جلوه اصلی استراتژی حکمرانی زیست‌محیطی و اکولوژی سیاسی حزب کمونیست و حکومت چین شد. از ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۲ - مرحله گذاری با بیش از یک مسیر - مفهوم «جامعه‌سازی با دو الگو» (two-pattern society construction) (جامعه‌ای مبتنی بر پس‌انداز منابع و دوستی با محیط زیست) که تحت رهبری سیاسی هو جینتاو در سال ۲۰۰۵ ارائه شد، چارچوب محوری حزب کمونیست و حکومت چین در آن دوره بود. در سال ۲۰۰۷، اصطلاح «تمدن‌سازی بوم‌شناسانه» در گزارش عملکرد هفدهمین کنگره حزب کمونیست چین گنجانده شد. تغییر واقعی از سال ۲۰۱۲ به بعد این نیست که «تمدن‌سازی بوم‌شناسانه» به نام فراگیر استراتژی حکمرانی زیست‌محیطی و اکولوژی سیاسی حزب کمونیست و حکومت چین بدل شده است؛ تغییر واقعی این است که حکمرانی زیست‌محیطی و حفاظت از محیط زیست، به لحاظ

ارائه می‌کند بلکه همچنین به مسائل مربوط به نابرابری نیز می‌پردازد؛ هدف اکوسوسیالیسم پیوند دادن عدالت زیست‌محیطی و عدالت اجتماعی اعلام می‌شود. اما شما استدلال می‌کنید که مفاهیم اکوسوسیالیستی در این لحظه برای مردم جذاب به نظر نمی‌رسند. دلیلش چیست؟

گ.ه. باید اعتراف کرد که مفهوم اکوسوسیالیسم هنوز آن قدر که بسیاری توقع دارند یا ادعا می‌کند، محبوب و همگانی نیست، چه در کشورهای سرمایه‌داری و چه در کشورهای سوسیالیستی مثل چین. به نظر من، دلایل مختلفی برای توضیح این خلاف‌آمد عادت وجود دارد. نخست این که اکوسوسیالیسم به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی و سیاست‌گذاری عمومی هنوز تا اندازه‌ی زیادی تحت تأثیر بدنامی سوسیالیسم سنتی در شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی است که آشکارا در نهادینه کردن ایده‌ها و ارزش‌های سوسیالیستی و - چنان که سارال سارکار به طرز متقاعدکننده‌ای در کتاب اکوسوسیالیسم یا اکوسرمایه‌داری؟ نشان داده است - مواجهه با مسائل زیست‌محیطی ناموفق بودند. افزون بر این، هژمونی نولیبرالیسم در سراسر جهان پس از فروپاشی بلوک سوسیالیستی در اوایل دهه ۱۹۹۰ و تبلیغات سیاسی و ایدئولوژیک آن بی‌شک در باوراندن این ایده به مردم که هیچ بدیلی وجود ندارد، موفق عمل کرده است. بسیار جالب و چه بسا تأسفبار است که بحران اقتصادی و مالی سال ۲۰۰۸ در اروپا و ایالات متحده نیز تغییری ماهوی در موقعیت ساختاری در جهت سیاست رادیکال یا بدیل، از جمله اکوسوسیالیسم، پدید نیاورد. ظهور و رشد محبوبیت «سرمایه‌داری سبز» یا «سرمایه‌داری بوم‌شناسانه» در سال‌های اخیر را می‌توان گواهی در تأیید این استدلال دانست.

از پیام‌های جان‌بخش انتخابات پارلمانی اروپا در سال ۲۰۱۹ این است که رأی‌دهندگان اروپایی، به ویژه نسل جوان، رفته‌رفته موضع نسبتاً حمایت‌گرانه‌ای به مقابله با تغییرات اقلیمی و دیگر مسائل زیست‌محیطی جهانی اتخاذ می‌کنند، اما کلیت جریان چپ‌چندان از این تغییر موضع بهره‌ای نبرده است. نکته دوم این که گفتگو و همکاری بین‌المللی میان دانشگاهیان در همه مسائل مربوط به اکوسوسیالیسم باید بیشتر تقویت شود. البته، این گفتگو و همکاری باید فرایند دوجانبه برابانه‌تر و گشاده‌روانه‌تری میان غرب و کشورهای در حال توسعه باشد. صریح بگویم که در طول دهه‌های گذشته، چین شاگرد «خوب» غرب بوده است، به این معنا که تمام تلاش خود را کرده تا از آنچه کشورهای پیشرفته برای مدرن‌سازی کشورشان انجام داده‌اند و می‌دهند تقلید کند. هرچند از حالا به بعد، چین باید شریک مستقل‌تر و بازاندیش‌تر جامعه دانشگاهی بین‌المللی باشد و بر این تمرکز کند که چگونه وضع کشور را بهبود بخشد. نکته سوم هم این است که یکی از وظایف کلیدی جذاب‌تر کردن اکوسوسیالیسم، به ویژه در چین، جذاب‌تر کردن «سوسیالیسم با خصوصیات چینی در عصری جدید» است. از نظر من، یکی از راه‌های حیاتی آن ارائه و اجرای آگاهانه اصول و سیاست‌گذاری‌های «تمدن‌سازی بوم‌شناسانه سوسیالیستی» است.

ک.ش: شما میان «اقتصاد رو به رشد» (growing economy) و «اقتصاد رشد» (growth economy) تمایز می‌گذارید و دومی را وابسته به رشد اقتصادی مداوم می‌دانید؛ امری که به نظر برای حل بحران بوم‌شناختی زیان‌بار است. این تمایز در رابطه با مسائل چین چه معنایی دارد؟

گ.ه. من اصطلاح «اقتصاد رو به رشد» را در سال ۲۰۰۸ برای مفهوم‌پردازی سرشت تحولات اقتصادی چین در آن زمان به کار بردم تا نشان دهم که در برخی نقاط با تاقیس فوتوپولوس، متفکر یونانی مقیم لندن، تفاوت دارم؛ فوتوپولوس، با نظر به تحولات چین، این مسئله را تحلیل کرده که آیا توسعه پایدار با جهانی‌شدن سازگار است یا نه. استدلال اصلی من این است: از هر دو جنبه مشروعیت، مطلوبیت و پایداری حمایت از منابع و ظرفیت زیست‌محیطی، نرخ رشد اقتصادی چین در آغاز قرن بیست‌ویکم تا اندازه‌ی زیادی لازم یا قابل دفاع بود. البته، وضعیت کلی تحولات اقتصادی چین در طول دهه گذشته بسیار تغییر کرده و در حال حاضر، به خاطر نزاع/جنگ تجاری با آمریکا با وضعیت پرچالش‌تری روبروست.

مسئله واقعی در این زمینه این است که آیا اقتصاد چین به تدریج در حال حرکت به سمت اقتصاد رشد - طبق تعریف تاقیس فوتوپولوس - است یا نه. نتیجه تأملات من این است که هنوز پاسخ ساده‌ای نمی‌توان به این پرسش داد. از یک سو، نرخ رشد اقتصادی سالانه ۷-۶ درصدی از سال ۲۰۱۵ تاکنون تقریباً نصف نرخ رشد ده سال پیش است (۱۱.۴ درصد در سال ۲۰۰۵) و این امر نشان می‌دهد که چین روز به روز اقتصاد خود را در جهت مراحل دیگری از توسعه بهینه می‌کند و دست‌کم برای مناطق مرکزی و غربی چین، هنوز نرخ رشد اقتصادی بالا ضروری یا در آینده نزدیک قابل حصول است. از سوی دیگر، با ملاحظه حجم کل اقتصاد چین

نکته دوم این که تا آن‌جا که چین مد نظر است، وجود دو تفسیر سیاسی و سیاست‌گذارانه رقیب - یکی «تمدن‌سازی بوم‌شناسانه» و دیگری «تمدن‌سازی بوم‌شناسانه سوسیالیستی» - مثالی خوب است که روشن می‌کند اکوسوسیالیسم هنوز راه دارد تا به یک ایدئولوژی سیاسی و اکولوژی سیاسی تثبیت‌شده بدل شود. یک نقطه اختلاف عمیق این است که آیا جهت‌گیری یا مسیری سوسیالیستی پیش‌شرط نهادی مدرن‌سازی نظام حکمرانی زیست‌محیطی و حفاظت از محیط زیست در چین امروز است یا نه. از چشم‌اندازی اکومارکسیستی، تأکید بیش از حد بر ورود نهادها یا سازوکارهای به اصطلاح مدرن برای حکمرانی زیست‌محیطی و حفاظت از محیط زیست از آمریکا و اروپا خطر فراموش کردن بازسازی سوسیالیستی کل جامعه را در پی دارد؛ بازسازی‌ای که برای تمدن بوم‌شناسانه سوسیالیستی در آینده حیاتی است.

ک.ش: چه چیزی اکو-سوسیالیسم را به بینشی جذاب‌تر برای جامعه آینده بدل می‌کند؟

گ.ه. لازم به ذکر نیست که این امر امروز برای اکوسوسیالیست‌ها بسیار فوری و چالش‌برانگیز است. پیش از همه، سیاست و احزاب سیاسی سوسیالیست یا چپ سبز هنوز نیروهای اصلی جذاب‌تر و خواستنی‌تر کردن بینش اکوسوسیالیستی برای عموم مردم در جامعه آینده‌اند؛ کارهای بسیاری می‌توانند انجام دهند. برای نمونه،

در حال حاضر - طبق برآورد بانک جهانی، در مجموع معادل با ۱۳۶۰۸ تریلیون دلار آمریکا و ۱۵،۸۶ درصد کل جهان در سال ۲۰۱۸ - حتی نرخ رشد حدوداً پنج درصد در سال هم می‌تواند آثار گسترده و عظیمی بر محیط بوم‌شناختی ما داشته باشد. به همین دلیل است که ما استدلال می‌کنیم که چشم‌اندازی اکوسوسیالیستی یا «تمدن‌سازی بوم‌شناسانه سوسیالیستی» پتانسیل آن را دارد که سهمی در ترکیب بهینه‌تر ضرورت تأمین نیازهای اساسی مردم عادی و حمایت از محیط اکولوژیک داشته باشد: بوم‌شناسی پیش‌تر و سوسیالیسم پیش‌تر.

ک.ش: در کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی، ایده سرمایه‌داری سبز پاسخ مسلط به چالش‌های بوم‌شناختی کنونی است. این کشورها از بینش‌های بدیل به آینده، مثل بینشی که شما پیش‌نهادید، چه درسی می‌توانند بگیرند؟

گ.ه: شاید بتوان گفت که «سرمایه‌داری سبز» یا «سرمایه‌داری بوم‌شناسانه» عملی‌ترین یا حتی «عقلانی‌ترین» رویکرد به چالش‌های بوم‌شناختی کنونی در کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی است، زیرا به لطف نظم سیاسی و اقتصادی سلسله‌مراتبی و با وجود پذیرش همچنان در حال گسترش «شیوه زیست‌امپریالیستی» در کشورهای در حال توسعه، این کشورهای «پیشرفته» می‌توانند استفاده از منابع و ذخایر جهانی را به نفع خود مدیریت کنند. اگر چنین پیکربندی ساختاری‌ای بی‌تغییر باقی بماند، می‌توان تصور کرد که امکان کمی برای حرکت جهان به سوی آینده‌ای اکوسوسیالیستی وجود خواهد داشت.

با وجود این، به نظر می‌رسد که این پیکربندی در سال‌های اخیر، به لحاظ اجتماعی و بوم‌شناختی، مسئله‌دار شده است. از یک سو، به دنبال زاد و رشد اقتصادی چندین کشور بزرگ در حال توسعه مثل چین، کار ایالات متحده و اتحادیه اروپا برای حفظ وضع موجود نظم بین‌المللی دشوار و دشوارتر شده است و این امر نه تنها موضع هژمونیک آن‌ها به معنای سنتی‌اش، بلکه الگوی سبز «سرمایه‌داری بوم‌شناسانه» آن‌ها را هم تهدید می‌کند. به عبارتی دیگر، فضا یا امکانات کم‌تر و کم‌تری در واقعیت برای این کشورهای «پیشرفته» باقی می‌ماند تا کیفیت خوب محیط زیست محلیشان را حفظ کنند و در عین حال از سطوح بالای مصرف مادی برخوردار بمانند. تا حدی، تنش‌های فزاینده این روزها میان چین و غرب تحت رهبری ایالات متحده را می‌توان به این ترتیب تفسیر کرد. از سوی دیگر، شمار هرچه بیشتر از کشورهای در حال توسعه، به ویژه اقتصادهای نوظهور مثل چین، به دلایل مختلف، مسائل زیست‌محیطی بوم‌شناختی را جدی می‌گیرند. این امر حاکی از آن است که کشورهای در حال توسعه قیود بیشتری و سخت‌تری بر پذیرش سرمایه و فناوری «آلوده» - زباله و پس‌ماند که به کنار - اعمال می‌کنند؛ نزاع میان فیلیپین و کانادا نیز به روشنی این نکته را تأیید می‌کند.

به هر دو معنایی که در بالا گفته شد، به نظر من، اصول و شیوه‌های تفکر اکوسوسیالیسم می‌توانند کشورهای اروپایی و شمال آمریکا را وادارند تا محدودیت‌ها و معایب «سرمایه‌داری سبز» یا «سرمایه‌داری بوم‌شناسانه» را درک کنند. روند حل کردن مشکلات محلی یا کوتاه‌مدت در حالی که دیگران هزینه‌اش را می‌پردازند، باید پایان یابد و فرایند دگرگونی اجتماعی-بوم‌شناختی رادیکال باید هرچه زودتر آغاز شود. جهانی عادلانه‌تر و برابرتر پیش‌شرط محیط زیستی پاک‌تر است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Qingzhi Huan <qzhuang@sdu.edu.cn>

< ۷۵ سال با دگرگونی بزرگ

بريجيت آلنباخر، دانشگاه یوهانس کپلر لینتس در اتریش؛ عضو کمیته‌های پژوهشی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در حوزه‌های «اقتصاد و جامعه»، «فقر، رفاه اجتماعی و سیاست اجتماعی»، «جامعه‌شناسی کار» و «زنان، جنیست و جامعه» و **آندریاس نوبی**، دانشگاه اقتصاد و کسب‌وکار وین در اتریش



اهمیت و مناسبت ادامه‌دار دگرگونی بزرگ کارل پولانی در زبان‌های متعددی که به آن ترجمه شده بازتاب یافته است. صاحب‌امتیاز عکس: آنا گومز.

به تحلیل او از «جنبش مضاعف» ارجاع می‌دهند و می‌کشند از مضمون «کالاهای موهوم» او استفاده کنند. افزون بر این، آن‌ها در حال کشف دوباره دیدگاه‌های او درباره «آزادی در جامعه‌ای پیچیده» و ایده‌هایش درباره جامعه آزاد و عادلانه‌ای هستند که زمانی ممکن خواهد شد که «آزمونگری یوتویپایی بازار خودتنظیم‌گر دیگر در تاریخ تمدن صنعتی خاطره‌ای بیش نباشد» (همان، ۲۵۸).

این سمپوزیوم با ارائه مقالاتی درباره تاریخ این اثر کارل پولانی و نیز چشم‌اندازها و رویکردهایی که از آن بهره می‌برند، ۷۵ سالگی دگرگونی بزرگ را جشن می‌گیرد. فرد بلاک و مارگارت آر. سامرز اثر پولانی را در زمانه خودش و با ارجاع به آموزگاران نولیبرالیسم - هایک و میزس - و نیز با ارجاع به فاشیسم خوانش می‌کنند و مناسب آن را برای فهم گرایش‌های اقتدارگرایانه امروز نشان می‌دهند. آنتونیو پالمیو و آلن اسکات بر دوگانه ساده‌انگاره دولت - بازار فایق می‌آیند و توضیح می‌دهند که چرا و چگونه دولت‌ها از بازارها حمایت می‌کنند. گرت دیل نگاهی انتقادی می‌اندازد بر تاریخ حسابداری ملی به عنوان عامل تثبیت سامان اقتصادی مبتنی بر سود، و بر مبنای این تأملات، خوانشی به اصطلاح پولانیایی از بحث «فراسوی تولید ناخالص داخلی» را مسئله‌پردازی می‌کنند. جاناتان دی. لاندن دگرگونی بزرگ در آسیای شرقی را بررسی می‌کند و بر تناقض افزایش هم‌زمان بازاری شدن و سیاست‌های رفاهی دست می‌گذارد. آتیلا ملق و کریس هان فهمی عمیق از کار کارل پولانی در زمانه خودش را با تأملاتی معاصر بر موضع پوپولیسم راست‌گرا نسبت به مهاجرت و تحولات اروپا ترکیب می‌کنند. آندریاس نوی با تأکید بر میراث ماندگار پولانی، الهام‌بخشی‌های او برای جنبش‌های اجتماعی، نقد او بر سرمایه‌داری «جهانی» معاصر و جستجوی او برای بدیل‌ها بحث را به پایان می‌رساند. ■

۱. Karl Polanyi, *The Great Transformation: The Political and Economic Origins of Our Time*, Boston: Beacon Press, 2001 edition, p. 141

این کتاب را محمد مالجو با عنوان «دگرگونی بزرگ، خاستگاه‌های سیاسی و اقتصادی روزگار ما» در نشر شیرازه به فارسی ترجمه کرده است. م.

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Brigitte Aulenbacher <brigitte.aulenbacher@jku.at>

Andreas Novy <andreas.novy@wu.ac.at>

دگرگونی بزرگ، شاهکار ماندگار کارل پولانی که در سال ۱۹۴۴ منتشر شد، تاریخ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سرمایه‌داری را در مواجهه با تحولاتی که در بازه دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۴۰ شاهدشان بود، بازسازی می‌کند؛ تحولاتی از جمله بنیادگرایی بازار در دوره پس از جنگ جهانی اول، بحران و سقوط بازار سهام در سال ۱۹۲۹، رکود بزرگ، کوشش‌های فاشیستی و سوسیالیستی برای بازساماندهی اقتصاد و جامعه، اصطلاحات موسوم به «نیودیل» (New Deal) و در نهایت جنگ جهانی دوم.

دگرگونی بزرگ پژوهشی تیزبینانه است درباره این که در تاریخ سرمایه‌داری چه رخ داده است و چه رخ می‌دهد اگر اقتصاد و جامعه در راستای «کیش لیبرالی» «بازار خودتنظیم‌گر» سازماندهی شود (دگرگونی بزرگ، ۱۴۱) و جامعه بیش‌تر و بیش‌تر به یک «جامعه بازار» تحت هدایت سازوکارهای تقاضا، عرضه، قیمت و پویای سودمحور بازار بدل شود. در چنین نظامی که در آن «جامعه انسانی به زائده‌ای از نظام اقتصادی بدل شده است» (همان، ۷۹)، همان عناصری که هیچ وقت برای فروش تهیه و تولید نشده بودند - زمین (طبیعت)، کار و پول - به «کالاهای موهوم» بدل می‌شود: «اما کار و زمین خودشان چیزی نیستند جز موجوداتی انسانی که هر جامعه‌ای متشکل از آنها است و محیط طبیعی‌ای که جامعه درون آن وجود دارد. گنجاندن آن‌ها در سازوکار بازار به معنای انقیاد ماهیت خود جامعه به قوانین بازار است» (همان، ۷۴) و به «نابودی» جامعه می‌انجامد (همان، ۷۵). کارل پولانی تاریخ سرمایه‌داری قرن نوزدهم را همچون نتیجه «جنبشی مضاعف» می‌داند؛ «جنبش» بازاری کردن و «ضدجنبش‌ها» بی‌کی که جامعه انسانی به مدد آن‌ها به دنبال امنیت و حمایت می‌گردد - جنبش‌هایی مثل جنبش کارگری، قانون‌گذاری، حمایت از تولیدات داخلی و ...

مایکل بوراووی در سخنرانی ریاست خود در کنگره جهانی جامعه‌شناسی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در یوکوهاما در سال ۲۰۱۴، با تشریح این که چگونه «موج» جدید «بازاری شدن» در دهه ۱۹۷۰، فاز پساکمونستی جهانی شدن پس از ۱۹۸۹، بحران مالی ۲۰۰۷-۸ و اعتراضات اجتماعی پس از آن را می‌توان به عنوان یک جنبش مضاعف در معنای پولانیایی آن فهمید، بر اهمیت دگرگونی بزرگ تأکید کرد. در واقع، به ویژه از ۱۹۹۰ به بعد، علاقه فزاینده‌ای به آثار کارل پولانی رواج یافته است. پژوهشگرانی از سراسر جهان

< هفتاد و پنج سالگی دگرگونی بزرگ پولانی

فرد بلاک، دانشگاه کالیفرنیا دیویس ایالات متحده آمریکا؛ و مارگارت آر. سامرز، دانشگاه میشیگان ایالات متحده آمریکا

پولانی همچنین در مهم‌ترین کتاب خود، دگرگونی بزرگ، نشان داد که پیامبری غیرقابل اعتماد است. در فصول پایانی کتاب ادعا کرد که جهان دیگر به این نتیجه رسیده که ایده ساختن یک بازار خودتنظیم گر جهانی اشتباه بوده است. یقیناً، «لیبرالیسم حک شده» (embedded liberalism) نظم اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم هرگز به ویرانگری نظام استاندارد طلایی پیش از جنگ نبود. اما ایجاد دولت‌های رفاه کینزی در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، بسیار دور بودند از آن نوع سوسیالیسمی که پولانی تصورش را داشت. افزون بر این، پولانی نتوانست ظهور جنگ سرد یا عزم واشینگتن به بازسازی اقتصادی جهانی را پیش‌بینی کند که در آن سرمایه و محصولات آزادانه فراسوی مرزهای ملی جریان می‌یابند. عجیب آن‌که رویدادهای پس از مرگ پولانی شهرت او در مقام پیامبر را محکم‌تر کرد. در دهه ۱۹۲۰ در وین، پولانی ایده‌های خود در مخالفت با بنیادگرایی بازار لودویگ فون میزس و شاگردش فریدریش هایک را شکل داد. ده سال پس از مرگ پولانی، هایک جایزه نوبل اقتصاد را از آن خود کرد و چند سال بعد از آن، به عنوان منبع الهام نظری سیاست‌های بازار آزادی مارگارت تاچر و رونالد ریگان از او ستایش شد. در یک کلام، سیاست‌های بنیادگرایانه بازار در چهار دهه گذشته کارل پولانی را از پیامبری ناکام به مشهورترین و دوراندیش‌ترین تحلیلگر قدرت‌ها و تهدیدهای بازار خودتنظیم‌گر بدل کرد.

< سیاست‌های ریاضتی استاندارد طلا و فاشیسم

پولانی در دگرگونی بزرگ به وضوح ظهور فاشیسم را به گردن احیای استاندارد بین‌المللی طلا در دوره پس از جنگ جهانی اول می‌اندازد؛ تصمیمی که مسئولیتش بر دوش سیاستمداران همه جریان‌ها، از جمله بلشویک‌ها، بود. اما وقتی فشارهای ناشی از سیاست‌های ریاضتی استاندارد طلا بر مردم به لحاظ اقتصادی آسیب‌پذیر در سرتاسر اروپا وارد شد، سوسیالیست‌ها و لیبرال‌های سیاسی، به یکسان، علیه آن شدند - نه فقط به این سبب که آن سیاست‌ها بی‌وقفه دستمزدها و سرمایه‌گذاری‌های بخش عمومی را کاهش داده بود، بلکه به دلیل این‌که دموکراسی را هم از درون تهی کرده بود.



کارل پولانی، جنگ جهانی اول. صاحب‌امتیاز عکس: کاری پولانی لویت.

وقتی کارل پولانی در سال ۱۹۶۴ درگذشت، دستاوردهای فکری او جز در میان انسان‌شناسان و پژوهشگران یونان و روم باستان چندان شناخته شده نبود. زندگی پولانی، در مقام روشنفکری پناهجو، بین چهار کشور متفاوت تقسیم شده بود - اتریش، انگلیس، ایالات متحده و کانادا. افزون بر این، او به هیچ رشته علمی خاصی تعلق نداشت؛ آثار او رشته‌های تاریخ، جغرافیا، اقتصاد، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، علوم سیاسی و مطالعات کلاسیک دربرمی‌گرفت. همه این‌ها باعث شده بود که سخت بتواند مشت‌های هوادار برای خود جمع کند؛ هوادارانی که مایه شهرت دیگر چهره‌های مهم روشنفکری مهاجر بودند.

این بار هم دلسردی گسترده‌ای از نهادهای دموکراتیک و ناتوانیشان در حفاظت از مردم در برابر ریاضت مداوم موج می‌زند. احزاب راست‌گرا با سرمایه‌گذاری بر این نفرت از هنجارها و نهادهای دموکراتیک قدرتمندتر شده‌اند. دست آخر، طیف جدیدی از رهبران اقتدارگرایی انتخاب شده الگوی «دموکراسی غیرلیبرال» را برگزیده‌اند که ویژگی‌های آن عبارتند از دستکاری انتخاباتی، بازداشت‌های قضایی، سرکوب رسانه‌های آزاد و سیاست نفرت که «مردم» [خودی] را از «دیگری‌ها» می‌جدا می‌کند.

یقیناً اقتدارگرایان امروز مثل فاشیست‌ها قرن بیستم نیستند. اما احمقانه است که خیالمان بابت غیاب دسته‌های شبه‌نظامی با یونیفورم‌های یکدست راحت باشد. شباهت تاریخی معیار مناسبی برای مقایسه نیست. پولانی متوجه این نکته شده بود که تهدید فاشیستی میانه دو جنگ جهانی پاسخی بود به بحران دموکراسی؛ بحرانی که خود نتیجه اقتدار تغییرناپذیر نظام استاندارد طلا بود. ما دوباره با بحرانی طرفیم که نتیجه نهادهای حاکم بر اقتصاد جهانی هستند. اقتدارگرایان امروز، مثل پیشینیان خود، به خلأ ناشی از بحران پا گذاشته‌اند و در بعضی موارد، به نام حمایت از «انسان فراموش شده» اقدام به تعقیب و آزار «دشمنان» خود کرده‌اند.

درس پولانی برای امروز فوریت و ضرورت پروژه اصلاح اقتصادی جهانی است که قیود ناشی از سیاست ریاضتی مداوم را در هم بشکند و بحران‌های دموکراسی ناتوان کنونی را رفع کند. مطمئناً ایجاد یک جنبش اصلاحی قدرتمند جهانی با چالش‌های بسیار بزرگی مواجه است. خلق همکاری جهانی برای مواجهه با بحران‌هایی مثل تغییرات اقلیمی، افزایش شدید شمار پناهجویان در جهان و اقتصاد جهانی بیش از پیش نابسامان، کار ساده‌ای نیست. اما در حال حاضر، شاید بتوان بخش اعظم جمعیت جهان را حول پروژه «نیویدیل سبز» (Green New Deal) متحد کرد؛ پروژه‌ای که به دنبال بازتوزیع منابع از شمال جهانی به جنوب جهانی، مواجهه با فوریت تغییرات اقلیمی، و دگرگون کردن نهادها و مقررات حاکم بر اقتصاد جهانی است. این ابتکار جهانی درون کشورها و مناطق فرا-کشوری فضایی می‌گشاید برای تجدید سیاست دموکراتیک و موجی از اصلاحات در جهت ساختن اقتصادهایی که به نفع همه مردم کار کنند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Fred Block <fblock@ucdavis.edu>

Margaret R. Somers <peggs@umich.edu>

از سوی دیگر، بانکداران و بیش‌تر کارفرمایان تأکید داشتند که استاندارد طلا تجسم قوانین اقتصادی طبیعت است و دستکاری کردن این سازوکارها به فاجعه اقتصادی ختم می‌شود. استدلال‌های آنان شاید به عنوان دعاوی مبتنی بر منافع شخصی مردود باشد، اما نه از منظر توجیهات نظری میزس و هاید برای بی‌عملی حکومت در مواجهه با بی‌ثباتی اقتصادی و بیکاری همگانی فزاینده. نزد پولانی، مسئله فقط این نبود که سیاست‌های مورد حمایت میزس و هاید بی‌رحمانه و نااخلاقی است؛ افزون بر این، این که میلیون‌ها خانواده، که بخش اعظمشان فاقد هرگونه حفاظ اقتصادی بودند، صبورانه با محرومیت اقتصادی سازگار شوند، تصویری غیرواقع‌بینانه بود. پولانی همچنین ناظر این واقعیت بود که وقتی زحمتکشان در دفاع از امکانات عمومی، مزدهای معقول و مزایای بیکاری رأی می‌دادند، این اقدامات به نام سیاست‌های ریاضتی متوقف می‌شدند. پیامد بی‌واسطه این امر دلسردی عمیقی از حکمرانی دموکراتیک بود، زیرا قوانین استاندارد طلا به طرز اجتناب‌ناپذیری بر حاکمیت مردمی فایق آمده بودند.

احزاب فاشیست با وعده تأمین امنیتی که نیروهای جهانی‌گرا از تأمینش امتناع می‌کردند، از این دلسردی بهره‌برداری کردند. از این رو، به نظر پولانی «ممانعت لیبرال‌های اقتصادی» از اصلاحاتی مثل برنامه‌ریزی، مقررات‌گذاری یا کنترل، پیروزی فاشیسم را گریزناپذیر کرد. هیتلر وقتی به قدرت رسید، قیود استاندارد طلا را زیر پا گذاشت. نازی‌ها با پیشروی سریع به سمت احیای اشتغال کامل توانستند حمایت مردمی به دست آورند و دیکتاتوریشان را کاملاً تحکیم کنند.

< بنیادگرایی بازار و اقتدارگرایی >

این اندیشه‌ها مناسبی تکان‌دهنده با موقعیت کنونی دارند. چهل سال بنیادگرایی بازار رژیم مبتنی بر ریاضت مداوم برقرار کرده که در آن حکومت‌ها بار دیگر از بهبود سطوح اشتغال یا حمایت از خانوارها در برابر بی‌ثباتی بازار منع می‌شوند. حتی تصور به چالش کشیدن این قید و بندها از سوی هر حکومتی به انتقام‌جویی فوری به شیوه حراج بازاری بدهی‌های دولتی و خروج ناگهانی سرمایه‌های متحرک منجر می‌شود. جامعه اروپا حتی دولت چپ‌گرای سیریزا در یونان راه، که با برنامه‌ای ضد ریاضتی در انتخابات پیروز شده بود، مجبور کرد که سیاست‌های ریاضتی سفت و سخت را ادامه دهد.

< بازار به مثابه کشورداری

خوانشی پولانیایی

آنتونیو پالمبو، دانشگاه پالمو ایتالیا؛ آلن اسکات، دانشگاه نیو انگلند استرالیا و عضو کمیته پژوهشی جامعه‌شناسی توسعه شهری و منطقه‌ای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

به استثنای علم اقتصاد (ارتدکس)، عالمان اجتماعی - و به ویژه جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان اجتماعی - از گذشته بر سر این موضوع توافق داشته‌اند که بازار رقابتی ناب وضعیت طبیعی نوع بشر نیست. آن‌ها بر مبنای این اجماع دفاعیات بی‌شماری از حاکمیت دولت کرده‌اند تا شکل‌های بسط‌یافته مداخله دولتی را توجیه کنند. این کوشش‌ها از زمان بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ دوچندان شده است. به دنبال این بحران، که در چارچوب بحران بدهی دولتی صورت‌بندی شده است و نشانه آن اقدامات ریاضتی است، طرفداری از اقدام دولتی دو شکل اصلی به خود گرفت: (۱) دفاع از جریان‌های کینزی و احیای مداخلات اقتصادی کلان با هدف تحریک رشد اقتصادی؛ (۲) ترویج روایتی نوستالژیک از دولت رفاه پس از جنگ جهانی دوم در حمایت از اقدامات بازتوزیعی با هدف تعدیل نابرابری‌های اجتماعی. این واکنش‌های گسترده از سوی نیروهای مترقی از هر دو جنبه مفهومی و هنجاری ناکام بودند. آن‌ها نتوانستند این ادعای نولیبرالی تاکنون قبول عام یافته اما بی‌پشتوانه را که میان دولت‌ها و بازارها بدهستانی اجتناب‌ناپذیر وجود دارد به چالش بکشند و در واقع آن را استمرار بخشیدند.

< دولت در مقام قهرمان بازار

تاریخ اجتماعی و سیاسی دو قرن گذشته از این روایت حاصل جمع صفر از رابطه میان دولت و بازار حمایت نمی‌کند. دگرگونی بزرگ کارل پولانی (انتشار نخست در سال ۱۹۴۴) هنوز بهترین روایت نظری را از این مسئله به دست می‌دهد. پولانی با ارائه نقدی مختصر از نظریه اجتماعی کلاسیک اقتصاد سیاسی لیبرال، استدلال می‌کند که سیاست‌های لسه‌فر که برای ایجاد جامعه‌ای بازاری طراحی شده بودند، نتیجه برنامه‌ای سیاسی بودند، در حالی که فشارهای اجتماعی در حمایت از موج‌های مقررات‌گذاری حمایتی واکنشی خودانگیخته به مصائبی بودند که آن سیاست‌ها ایجاد کرده بودند. پولانی در تعریف بازار به مثابه عمل کشورداری، فرضیات تفکر اقتصاد سیاسی را رادیکال‌تر از رویکردهای مارکسیستی رد می‌کند. او دولت را هم مبتکر جریان راه‌اندازی اقتصاد بازار می‌داند و هم قهرمانی که در برهه بحران‌های ادواری ناشی از عملکردها بازارها، از او خواسته می‌شود بازارها را نجات دهد. دولت اصلاً کمیته اجرایی بورژوازی نیست و به دلایلی اساساً سیاسی - تقویت قدرت حاکمیتی خود - و نه به خاطر هژمونی ایده‌های لیبرال یا نولیبرال در میان نخبگان سیاسی و تکنوکرات، فعالانه در ساخت و تعدیل بازارها درگیر می‌شود.



کارل پولانی در پیکرینگ اونتاریو، در اواخر دهه ۱۹۵۰. صاحب‌امتیاز عکس: کاری پولانی لویت.

که در غنایم استعماری با آن قدرت‌ها شریک بوده‌اند. در هر دو مورد، زد و بندهایی که به این نحو ایجاد شدند سرشتی رقابت‌جویانه داشتند و اعضایشان را مجبور می‌کردند که دوره به دوره، به طریقی که در خدمت منافع خودشان باشد، بر سر اصول شراکت از نو چانه بزنند. بنابراین، بحران‌های اقتصادی و سیاسی نشانگر فرصت‌هایی برای انتقال مسئولیت به دیگر شرکا و ایجاد دوباره نظام بازار بوده‌اند؛ امری که بنابر توصیف پولانی، چرخه‌های مقررات‌گذاری و مقررات‌زدایی را به دنبال دارد.

< پیوند دوباره امر اجتماعی و امر سیاسی >

در پرتو این زمینه استراتژیک پیچیده و وابستگی متقابل دولت‌ها و بازارها، تأکید بر حاکمیت دولت و تقاضا برای حضور بیش‌تر دولت و حضور کم‌تر بازار نه تنها ساده‌لوحانه که کژراهه است. در واقع، حمایت اجتماعی از اقدام دولتی، به طور نظام‌مند، در جهت تصویب اقدامات اضطراری‌ای به کار گرفته می‌شود که قدرت چانه‌زنی کنشگران دولتی را در فرایند چانه‌زنی دوباره بر سر ائتلافی که خود بخشی از آن هستند افزایش می‌دهند. به همین سان، از هراس از عدم پرداخت بدهی دولتی، افزایش مالیات‌ها و فرار سرمایه در جهت تقویت نخبگان اجتماعی و نیروهای اقتصادی انحصاری نشسته بر میز مذاکره بهره‌برداری می‌شود. دهه گذشته مظهر حرکت‌ها و ضدحرکت‌هایی بود که اعضای ائتلاف مسئول ایجاد اجماع نولیبرالی پدید آوردند؛ اجماعی که با بحران مالی جهانی از هم پاشید. برای پرهیز از اشتباهات گذشته، به راهکارهایی فراسوی حمایت از اقدامات رفاهی با هدف حمایت از فقرا نیاز داریم. مسئله اجتماعی را باید با مسئله سیاسی پیوند زد: دموکراتیک کردن بازارها و حکومت. توسل پولانی به حقوق اجتماعی و دموکراسی صنعتی تصدیق چنین ضرورت و نیازی بود. اما گسترش دموکراسی با هدف قدرت دادن به شهروندان را باید به فراسوی زمینه اشتغال بسط داد تا مواردی از این دست را هم شامل شود: حقوق بسط‌یافته مصرف‌کنندگان، قیود قانوناً محفوظ بر نظارت (چه از سوی دولت چه از سوی شرکت‌ها)، اقدامات محدودکننده بورس‌بازی مالی و مستغلات و تمرکز دوباره بر مسائل محیط زیست، طبیعت و منابع طبیعی بر مبنای مسئولیت در قبال نسل‌های آتی و نه صرفاً بر مبنای منافع اقتصادی کوتاه‌بینانه. راه بدیل، زیستن با پیامدهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جاری و آتی آرمانشهر نولیبرالی شکست‌خورده است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Antonino Palumbo <antonino.palumbo@unipa.it>

Alan Scott <ascott39@une.edu.au>

بازارها چطور می‌توانند به دولت کمک کنند که قدرت حاکمیتش را افزایش دهد؟ پاسخی که ما از روایت پولانی از تغییر به دست آورده‌ایم این است که بازارها، با ایجاد چندین زیرگروه فرعی که با یکدیگر در رقابتند، توان تخریب روابط همیارانه سازنده زندگی اشتراکی را دارند. بازارها قدرت نرم جایگزین زور نظامی و سرکوبگرانه را نمایندگی می‌کنند. آن‌ها انسجام درونی و خودآیینی هنجاری اجتماعات را ویران می‌کنند و دولت را به تنها کنشگری بدل می‌کنند که آزاد است بر مخالفت‌های اجتماعی با اقدامات از بالا به پایین برای تحمیل اراده‌ای متمرکز و بوروکراتیک فایق شود. هدف اصلی نبردی که دولت‌های مطلقه علیه مقامات فنودالی، هیئت‌های میانجی‌گرانه، انجمن‌های حرفه‌ای و صنف‌ها به راه انداختند و دولت‌های لیبرال نیز آن را ادامه دادند، همین بود. علاقه بوروکرات‌های شوروی به سوسیالیسم بازار و پذیرش بازار نولیبرالی از سوی حزب کمونیست چین نیز بازتاب همین منطق است. همچنین نباید از این غافل شویم که الگوی بازار، به طور گزینشگرانه و استراتژیک، به شیوه‌های مختلفی به کار بسته شده است تا آن اجتماعات و گروه‌هایی که فعالانه در برابر دست‌اندازی دولت مقاومت کرده‌اند نابود شوند. نقد پولانی از بازارها، خلاف مارکس (و پیروان او)، دغدغه استثمار و یا بیگانگی کارگران را ندارد، بلکه نظرش معطوف به پیامدهای ناپهنجار آن است: القای توان گروه‌ها برای تنظیم تعاملات اجتماعی و حفظ انسجام هنجاری.

< منطق استعماری >

مقامات دولتی در تعقیب این محرک تمرکزبخش، هم در سطح داخلی (برای به انقیاد درآوردن اجتماعات بومی و دشمنان داخلی) و هم در سطح بین‌المللی (برای تحمیل سلطه دولت بر سرزمین‌ها و جمعیت‌های خارجی) منطقی استعماری را به کار می‌بندد. با نگاه از منظری تاریخی، این دو فعالیت پیوند نزدیکی با هم دارند. گسترش خارجی ابزار اصلی‌ای بوده است که به مدد آن دولت توانسته تضادهای اجتماعی داخلی فزاینده ناشی از اصلاحات بازاری - یا به اصطلاح همان «مسئله اجتماعی» - را بخواباند. شباهت میان شکل‌های داخلی و خارجی استعمار را همچنین می‌توان در روابط همیارانه‌ای که مقامات دولتی با دیگر کنشگران اجتماعی برقرار می‌کنند مشاهده کرد. در سطح داخلی، فرایند تحکیم دولت مستلزم زد و بندهایی با نخبگان اجتماعی و اقتصادی مختلفی بوده که مایل به شریک شدن در معايب و مزایای بازار بوده‌اند. به همین سیاق، در سطح بین‌المللی، قدرت‌های استعماری همیشه بر حمایت از گروه‌های قومی یا نخبگان اجتماعی مصالحه‌جویی متکی بوده‌اند

< پولانی، حسابداری و «فرا سوی تولید ناخالص داخلی»

گرت دیل، دانشگاه برنل لندن، بریتانیا



کارل پولانی در وین، ۱۹۲۳. صاحب امتیاز عکس: کاری پولانی لویت.

دست می‌دهد تعیین می‌کند. مثلاً، اقتصاد سرمایه‌داری سود را هدف عملی خود قرار می‌دهد، و به این ترتیب، وظیفه نظام حسابداری آن ارائه برآوردی است که رابطه هر یک از عناصر سرشت‌نمای آن (عناصر متفاوت سرمایه) را با امر مطلق سودآوری به طور کمی نمایش دهد.»

پولانی در این متن اصل مرکزی حسابداری اقتصاد سرمایه‌داری را تشخیص می‌دهد: حسابداری سرمایه‌داری حول سود می‌چرخد. او همچنین مثال حسابداری یک ارتش را به عنوان مثال حسابداری‌ای از گونه دیگر ارائه می‌کند («حسابداری ارتش کنترل را ممکن می‌کند»). بیایید از بحث‌های تاریخ‌ساز درباره حسابداری و تحولات

کارل پولانی، هنگام بحث با لودویگ فون میزس درباره حسابداری سوسیالیستی، اشاره کرد: «حسابداری برآورد کمی از فعالیت‌های اقتصادی است. مثلاً، اقتصاد سرمایه‌داری حول سود می‌چرخد، در نتیجه حسابداری آن برآوردی از رابطه هر عنصر سرمایه با سود به دست می‌دهد. یک ارتش با صرف پول و کالا فعالیت خود را مقید به دستیابی به اهداف فنی نظامی می‌کند، بنابراین برآورد آن، از جهتی، به هدفی فی‌نفسه بدل می‌شود: حسابداری ارتش کنترل را ممکن می‌کند...» او ادامه می‌دهد که وظیفه هر نظام حسابداری مشخص «صرفاً این است که پاسخی کمی به پرسش‌هایی که باید درباره فعالیت‌های اقتصادی مورد بحث طرح کنیم ارائه کند. سرشت این پرسش‌ها سرشت نظام حسابداری‌ای را که پاسخ‌های مورد نظر را به

<<

< زایش حسابداری درآمد ملی

تاریخی دوره بین دو جنگ جهانی آغاز کنیم و به اختصار این موضوع را بکاویم. یک طرف بحث درباره حسابداری سوسیالیستی بود که پولانی در آن شرکت جست؛ طرف دیگر انقلاب در حسابداری درآمد ملی. پیشگام این موضوع دوم اقتصاددان نهادگرای آمریکایی، ولسی میچل، بود. او اقتصاد نوکلاسیک را به عنوان اقتصادی «کیفی» نقد می کرد و خواهان آمیزش اندازه گیری کمی با علم اقتصاد بود. علم اقتصاد باید بر مبنایی قابل اندازه گیری و بنابراین مستحکم بنا شود.

در سال ۱۹۲۰، اندکی پیش از مداخله پولانی در بحث حسابداری سوسیالیستی، میچل «دفتر ملی پژوهش های اقتصادی» را راه انداخت. هدف این سازمان گردآوری نظام مند داده ها و تهیه برآورد آماری متقنی از کلیت اقتصاد بود. میچل از جمله طراحان مفهوم مدرن درآمد ملی بود. او با ارائه آمار و ارقام واقعی، که به نظر می رسید نمایشگر درآمد ملی هستند، به این مفهوم تجسد بخشید. او با انجام این کار چیزی را ساخت که فیلیپ میرووسکی در کتاب زایش چرخه تجاری آن را «یک موجودیت نظری جدید» نامیده بود. این کار صحنه را برای انقلاب اقتصاد کلان در علم اقتصاد آماده کرد: برای نظریه عمومی کینز و همچنین برای مفهوم تولید ناخالص داخلی (GDP). در سال ۱۹۳۲، کنگره ایالات متحده سایمون کازنتس - از شاگردان میچل - را مأمور تهیه ابزاری برای اندازه گیری بازده ملی کرد. کار کازنتس سرانجام به خلق مفاهیم «تولید ناخالص ملی» (GNP) و تولید ناخالص داخلی رسید. دهه ۱۹۳۰ همچنین شاهد اقدامات کالین کلارک برای سنجش آماری «نرخ رشد سالانه درآمد واقعی به ازای هر نفر» بود. یان تینبرگن نیز در سال ۱۹۳۶ «نخستین الگوی دینامیک با ادعای نمایش کل یک اقتصاد» را منتشر کرد.

در ابتدا، حسابداری درآمد ملی حال و هوایی اصلاح طلبانه داشت. اگر حکومت می خواست مداخله کارآمدی در جهت تخفیف رنج های دوره رکود داشته باشد، باید از آماردان ها کمک می گرفت. پیش نویس اولیه کازنتس به دنبال ایجاد حسابداری ملی در چارچوبی رفاه گرایانه بود به نحوی که «موهبات و جنبه های مثبت» را شامل شود و نه «جنبه های منفی» مثل تسلیحات نظامی. اما چنان که ماریون فورکید در اقتصاددانان و جوامع اشاره کرده است، وقتی فوریت های برنامه ریزی جنگی و سپس اقتصاد کلان کینزی و مدیریت تقاضا اولویت یافتند، اشتغال خاطر کازنتس و میچل به رفاه کنار گذاشته شد. خود کازنتس در «هیئت تولیدات جنگی» با استفاده از فنون حسابداری درآمد ملی که در وزارت بازرگانی به بسطشان کمک کرده بود، در امور برنامه ریزی جنگی مشغول شد. به همین سیاق، در همان وقت که پرداخت های رفاهی (تأمین اجتماعی و مزایای بیکاری) از تولید ناخالص داخلی حذف شد، هزینه های نظامی - حقوق پرسنل و خرید تسلیحات - در تولید ناخالص داخلی گنجانده شد.

< مشکلات تولید ناخالص داخلی

مفهوم تولید ناخالص داخلی پیمایش فعالیت های اقتصادی از منظر

ارزش مبادله ای قانوناً تراکنش شده است. این مفهوم کالایی شدن را «ارزشمند می داند»: این که صرفاً آوازی بخوانید منجر به افزایش تولید ناخالص داخلی نمی شود؛ اما اگر همان آواز را بخوانید و از مخاطبان تان بخواهید بلیط بخرند، تولید ناخالص داخلی زیاد می شود. تولید ناخالص داخلی شامل تراکنش هایی که در آن پولی دست به دست نشده است نمی شود - تراکنش هایی مثل خانه داری، کارهای موسوم به «خودت انجام بده» و کارهای داوطلبانه. تولید ناخالص داخلی کورجنس (gender blind) و کورطبقه (class blind) است و از توزیع درآمدها غافل است. این مفهوم، مثل ارزش مبادله ای، نسبت به طبیعت نیز بی توجه است و با حراج منابع طبیعی به عنوان درآمد برخورد می کند، بدون این که همین کاهش منابع را به شکلی متناسب از آن تفریق کند. این مفهوم به هیچ عنوان اثرات جانبی را در نظر نمی گیرد.

بنابراین، تولید ناخالص داخلی شاخصی است خاص جهانی تحت سلطه ارزش مبادله ای؛ این مفهوم سنجی ذاتاً سرمایه دارانه است. به همین سان، شاخصی است که دولت ها ایجادش کرده اند و برای ارائه برآوردی از «اقتصاد ملی» به کار می رود و نظری هم به رقابت های ژئوپلیتیکی دارد. تولید ناخالص داخلی شاخصی است که بازتاب سرشت و نیازهای دولت های سرمایه داری است. دولت های سرمایه داری صرفاً به طور بی واسطه به سود علاقه ندارند، بلکه به مدیریت جوامع در جهت منافع سرمایه نیز علاقه مندند. به همین دلیل است که شکل های نظامی برآورد آماری، حتی وقتی شامل برنامه ریزی می شوند، نباید با برآوردهای آماری کسب و کارهای سرمایه دارانه متضاد انگاشته شوند.

امروز، بحث درباره تولید ناخالص داخلی با هر زمان دیگری پیش از آن فرق دارد. یکی از پیامدهای این امر دستورکار «فراسوی تولید ناخالص داخلی» بوده است. رهبران سیاسی، کارکنان دولتی و دانشگاهیان از جمله نیکولاس سارکوزی، جاسیندا آردن، گوس اودونل، جوزف استیگلیتز و آمارتیا سن، همگی به دنبال معیارهایی بدیلند؛ خواه از سر افزایش بدبینی یا از سر این نگرانی که اگر رشد تولید ناخالص داخلی بی رونق بماند مشروعیت کارکردی حکومت ها نیز آسیب می بیند.

از نظر اقتصاددان سیاسی پولانیایی، دیوید یارو، دستورکار «فراسوی تولید ناخالص داخلی» حامل استعدادی برای بی ثبات کردن شاکله «اقتصاد» به عنوان موضوعی منسجم و بازارمحور است. چنین امری، در صورت وقوع، تحولی خوشایند خواهد بود. با وجود این، تولید ناخالص داخلی نیست که هدف مرکزی نظام اقتصادی را تعریف می کند. هدف انباشت رقابتی سرمایه است و اصول حسابداری آن است که این هدف را هدایت می کنند همان اصول شرکت ها هستند، و نه اصول دولت ها. اگر تحلیل بالا صحیح باشد، وقتی انتقادهای وارده بر رشدگرایی صرفاً بر شاخص تولید ناخالص داخلی تمرکز می کنند و از صحبت راجع به سرمایه شرمسارند، در واقع از علت عمیق تر مشکلات چشم می پوشند. ■

نامه های تان را به این نشانی بفرستید:

Gareth Dale <Gareth.Dale@brunel.ac.uk>

< دگرگونی‌های بزرگ: بازاری شدن آسیای شرقی

جانانان دی. لندن، دانشگاه لایدن هلند

در سطح جهانی بازاری شدن با افزایش تجارت و سرمایه‌گذاری، صنعتی و مالی شدن، تجمع سرمایه در مقیاس بزرگ و همراه با آن رشد ناموزون درآمد و ثروت، و همچنین با نابرابری فزاینده، ناامنی اقتصادی گسترده و نظام‌مند و فجایع اکولوژیک مرتبط است. همه این‌ها با پیروزی تمام و کمال انواع منافع سرمایه‌داری که قصد دارند جهان را به هر قیمتی، برای انباشت سرمایه امن کنند، میسر و تسریع شده است. در سراسر جهان شتاب بازاری شدن هم‌گام با اشاعه اعمال فاسدانه که تحت پوشش اصول «حامی بازار» انجام می‌شوند، پیش رفته است. این امر موجب توسعه هر چه بیش‌تر رژیم‌های انباشتی شده است که به لحاظ سیاسی غیرمسئولند. این رژیم‌ها ثروت تولید می‌کنند اما با استمرار بخشیدن به ناامنی اقتصادی و رنج‌های قابل‌رفعی که حتی با افزایش میانگین درآمدها و افزایش مصرف زیاد می‌شوند، نابرابری را هم افزایش می‌دهند.

اما به راستی وضعیت این قدر بد است؟ گذشته از این‌ها، با بازاری شدن، جهان، به ویژه در آسیای شرقی که حدود ۲۰ کشور بین ژاپن تا اندونزی را شامل می‌شود، ثروتمندتر شده است. سیاحتی در پویش‌های بازاری شدن و پویش‌های همراه با آن در آسیای شرقی، به تحلیلی پویانمایی از زمانه ما کمک می‌کند.

< «جنبش مضاعف» در آسیای شرقی

پرارجاع‌ترین داده‌های سه دهه اخیر بازاری شدن، داده‌هایی‌اند که بر سهم بازاری شدن در بهبود استانداردهای زندگی در جهان در حال توسعه، به طور خاص در آسیای شرقی، تأکید می‌کنند. به گفته بانک جهانی، بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۶ سهم جمعیت ساکن در آسیای شرقی که در «فقر مطلق» زندگی می‌کنند، از بیش از ۶۰ درصد به کمتر از سه درصد کاهش داشته است. با این همه، این آمار و ارقام خاص جوامع بازاری به نسبت فقیرتر جنوب شرقی آسیا را که سرعت رشدشان کندتر است، شامل نمی‌شود. این ارقام همچنین به گونه‌ای شک‌برانگیز بر اساس خطوط فقر بسیار پایین تعریف شده‌اند و پیش‌رفتی را نشان می‌دهند که در جهت منافع بازار مسلط است. با این همه، گرایش منطقه‌ای روشن است. رشد بازاری شدن در کشورها آسیای شرقی با درآمد بالا، متوسط یا پایین، رشد و بهبود استانداردهای زندگی و همچنین افزایش نابرابری‌ها و بعضاً سطح تکان‌دهنده‌ای از استثمار را تسهیل کرده است. اما بازاری شدن آسیای شرقی همچنین از عناصر یک «جنبش مضاعف» پویانمایی نیز حکایت دارد.



کارل پولانی. صاحب‌امتیاز عکس: کاری پولانی لویت.

گسترش جهانی و اهمیت یافتن بازارها و روابط بازار از جمله دگرگون‌کننده‌ترین پیشامدهای زمانه ما هستند. می‌توانیم با نواژه کلی و اگرچه زمخت - بازاری شدن - از این فرآیندها یاد کنیم. فرآیندهای پرشتاب بازاری شدن که در دهه‌های اخیر در سطح جهانی روی داده، عمیقاً «پویانمایی» هستند. این فرآیندها هم دیالکتیک گسترش و ایستایی بازار و هم استراتژی‌های سنجیده سیاسی دگرگونی اجتماعی را نشان می‌دهند؛ استراتژی‌هایی که کنشگران نخبه سیاسی آن‌ها را دنبال می‌کنند و هدفشان نظم‌دادن به زندگی اجتماعی است به گونه‌ای که مقاصد بازاری و علایق خاصی را پاسخگو باشد. شیوه‌های ظهور بازاری شدن، واکنش‌های محلی‌ای که برانگیخته و تأثیرش بر رفاه و نابرابری، در مناطق مختلف جهان متفاوت است.

آنان که نسبت به گسترش سیاست اجتماعی در آسیای شرقی تردید دارند، مشخصاً یک جنبش مضاعف پولانی نولیبرال و حتی تقلبی را شناسایی کرده‌اند که آسیای شرقی را از اصول جهان‌شمول و کالایی‌زدایی دور می‌کند و به سوی شیوه‌های حکمرانی و شهروندی بازاری سوق می‌دهد که انباشت بازار را از سازوکارهای دموکراتیک محفوظ می‌دارند. این جنبش مضاعف نولیبرال بازتاب این پیش‌فرض است که رفاه در بازار و از خلال آن بهتر به دست می‌آید و تحت حمایت قرار می‌گیرد، تا آن حد که حتی سیاست‌های اجتماعی هم خودشان منطق اقتصاد بازار را حمایت می‌کنند. هجوم نابرابری و تبلیغاتی و قشربندی شدن گسترده خدمات در منطقه، این دیدگاه را تقویت می‌کند. در واقع، سیاست‌های اجتماعی دولت در منطقه به پایگاه‌های اصلی انباشت سرمایه بدل شده‌اند.

بنابراین، چگونه باید دگرگونی بزرگ آسیای شرقی را فهمید که با پیش‌رفت‌های چشمگیر اما به شدت ناموزون استانداردهای زندگی همراهند و همچنین با انقیاد گسترده جمعیت‌ها به جوامع بازاری‌ای همراهند که در خدمت منافع نخبگان ساخته و حفظ می‌شوند اما همچنین شاهد درآمدهای رو به رشد و گسترش چشمگیر مقیاس و دامنه سیاست اجتماعی هستند؟

< نهادینه‌شدن درون‌نظم‌های اجتماعی

درک معنای دگرگونی آسیای شرقی نیازمند ارائه تحلیلی از کشورهای آسیای شرقی به عنوان نظم‌های اجتماعی و همراه با آن، اکتشافاتی ژرف در ویژگی نهادی و رابطه‌ای پوشش‌های اجتماعی آن نظم‌هاست. فقط در کره و تایوان می‌توانیم نشانه‌های اندکی از باز-حک‌شدگی اصیل بازار، آن طور که مد نظر پولانی بود، پیدا کنیم. در چین و ویتنام، جنبش مضاعف در تحکیم نظم بازاری-لنینیستی رخ داد. از این سو تا آن سوی منطقه، سیاست‌های اجتماعی، مانند بازارها، درون و از خلال روابط قدرت غالب توسعه یافتند و راه خود را پیدا کردند. اگر گرایش گسترده‌ای وجود داشته باشد، این است که نخبگان آسیای شرقی نظم‌های اجتماعی و تنوع‌هایی از شهروندی بازاری را نهادینه کرده‌اند که ویژگی‌شان سیاست‌های اجتماعی به ندرت کلی‌گراست که خدمات حداقلی کم و بیش بسنده را می‌گسترند اما دسترسی به خدمات ورای این سطح حداقلی را به شدت منوط به اصول «پرداخت به محض دریافت» (pay as you go) و روابط سیاسی می‌کنند. در آسیای شرقی بهبود معنادار استانداردهای زندگی، مصرف انبوه و مصرف‌گرایی و گسترش سیاست‌های اجتماعی، همراه با نابرابری رو به افزایش، ناامنی اقتصادی پایدار و فجایع اکولوژیک، نشانگر یک دگرگونی بزرگ هستند، البته نه از آن گونه‌ای که پولانی در نظر داشت و دیگران ممکن است هنوز به آن امیدوار باشند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Jonathan London <j.d.london@hum.leidenuniv.nl>

یکی از جنبه‌های چشمگیر بازار معاصر جهانی این است که هژمونی منافع و ایده‌های نولیبرال گسترش آن را تسهیل کرده (دیل، ۲۰۱۲) در حالی که پیشرفت‌ش با شدت گرفتن مقیاس و آرایش سیاست‌های اجتماعی در کشورهایی با درآمد متوسط و کم، در سراسر جهان همراه بوده است. گسترش سیاست‌های اجتماعی در کشورهای با درآمد متوسط یا کم که به روند بازاری شدن پیوسته‌اند، به جای یک ضد جنبش، بازتاب استقرار و نهادینه‌شدن جوامع یا نظم‌های اجتماعی بازاری در سطح جهانی است که ویژگی‌هایشان را روابط اجتماعی و خصوصیات نهادی هر کشور شکل می‌دهند.

در آسیای شرقی مقیاس، دامنه، سرعت و پیچیدگی محلی این پیشروی که در پس‌زمینه‌ای از توسعه مرکب و ناموزون روی داده، قابل ملاحظه بوده است. در کل منطقه، مقیاس و دامنه تحصیل، سلامتی و نظام‌های حمایت اجتماعی به همان گستردگی هزینه‌های عمومی و خصوصی در این زمینه‌ها گسترش یافته‌اند. در کره و تایوان و حتی در تایلند، اندونزی و فیلیپین، محرک‌های انتخاباتی که به نخبگانی که وعده افزایش حمایت‌های اجتماعی را می‌دهند پاداش می‌دهند، به گسترش سیاست اجتماعی شتاب داده است. سنگاپور، هنگ‌کنگ، مالزی و دولت‌های غیردموکراتیک نسبتاً ثروتمندتر، تحصیل، سلامت و خدمات حمایت اجتماعی را در مقیاسی تاثیرگذار اما قشربندی‌شده که بی‌جهت فقر را پایدار می‌کند، بهبود داده‌اند. در چین و ویتنام، احزاب اسما کمونیستی ضد-سرمایه‌داری، جامعه‌ای بازاری وضع کرده‌اند که نشانگر چارچوب‌های عمیقاً خودکامه و کورپوراتیستی سیاسی است. این چارچوب سیاسی رشد سریع اقتصادی و زمینه خدماتی اولیه برای بخش‌های فزاینده‌ای از جمعیت را محقق کرده است، حتی در حالی که دسترسی به خدمات فراسوی سطح اولیه مستلزم سرمایه سیاسی و اقتصادی است.

< بحث درباره سرشت جنبش مضاعف

در سطح جهانی، بعضی پیش‌رفت‌های حاصل در آسیای شرقی را گواهی بر کالایی‌زدایی اصیل جنبش مضاعف پولانیایی می‌گیرند، به گونه‌ای که در این روند، ادغام کنونی جوامع اخیراً صنعتی‌شده آسیای شرقی در بازار جهانی رو به گسترش همراه بوده است با طرح سیاست‌های اجتماعی دولت که جمعیت را از نامالایمات بازارهای محلی و جهانی محافظت می‌کنند؛ سیاست‌هایی که در عین حال از توسعه ظرفیت‌های ضروری برای رقابت و دستیابی به تحرک صعودی درون آن‌ها هم پشتیبانی می‌کنند. هریس و اسکالی در بررسی گسترش جهانی سیاست اجتماعی، ادعا می‌کنند که کالایی‌شدن در جنوب جهانی بر نولیبرالیسم مقدم است و به رغم پافشاری نولیبرالیسم بر توسعه و گسترش نقش بازارها، پیشروی آن «چرخشی محسوس در جهت کالایی‌زدایی زندگی اقتصادی سیاسی» را تحت الشعاع قرار داده است. در واقع سازمان بین‌المللی کار گزارش می‌کند که تا سال ۲۰۱۹ تقریباً نیمی از جمعیت جهان تحت پوشش حداقلی یکی از مزایای اجتماعی بوده‌اند.

هراس از جایگزینی جمعیت

آتیلا ملگ، از اعضای بنیانگذار مرکز کارل پولانی دانشگاه کورونیوس بوداپست، مجارستان

شغل‌های ثابت، کار روزمره و زندگی خانوادگی را بی‌ثبات‌تر و حس ناامنی را بیش‌تر کرده است.

* به دلیل افزایش رفاه و رقابت در بازار کار، بحث و جدل بر سر مهاجرت (که به لحاظ تاریخی بر پایه‌ی الگوهای پیچیده‌ای هستند که بیش‌تر به دنبال کنترل کردن مهاجرت هستند تا تشویق آن) تشدید شده‌اند. این مسئله با عوامل درهم‌آمیخته‌ای که در ادامه می‌آید ادغام شده است: پیر شدن بی‌وقفه جمعیت جهانی در نتیجه کاهش باروری، کاهش قابل مشاهده نرخ مشارکت نیروی کار در گروه‌های سنی فعال، همگرایی حداقلی دستمزد در حدی که گروه‌های مرفه غربی یا افزایش دستمزد نداشته یا مقدار آن کم بوده است و رکود عمومی سطوح بازتوزیع از اواسط دهه ۱۹۹۰، همان طور که برتس در مقاله‌ای در سال ۲۰۱۶ درباره «نابرابری جهانی در بازتوزیع» شرح داده است.

< عوامل سطح اروپا

پایین بودن نرخ باروری در اروپا در مقایسه با میانگین جهانی و روند فزاینده سالخوردگی جمعیت در این منطقه، در حالی که برخی دستاوردها در زمینه نرخ مرگ و میر قاره در حال از دست رفتن است، اهمیت فزاینده عوامل جمعیتی را در توضیح این‌که چرا اروپا تا این حد نسبت به مهاجرت مضطرب شده است، نشان می‌دهد. این امر با رقابت تناقض‌آمیز مهاجرت و رفاه در عصر نولیبرال مرتبط است. تحرک سرمایه بسیار بالا است (جریان خالص سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی فراتر از سطوح جهانی بوده است). اقتصادهای سوسیالیستی به شدت حک شده اروپایی به خاطر تحرک‌پذیری سرمایه فروپاشیده شدند. همین مسئله خود به نابودی چشمگیر شغل‌ها و تحرک عظیم جمعیت در فضایی باز اما به گونه‌ای نابرابر توسعه‌یافته منجر شد. ما همچنین شاهد این هستیم که اروپا به عنوان منطقه‌ای ممتاز از لحاظ سرانه رفاه اقتصادی افولی را تجربه می‌کند که واجد اهمیتی جهانی است و در عین حال، سطح بالایی از مهاجرپذیری - حتی بالاتر از سطح جهانی - دارد.

< عوامل سطح منطقه‌ای و محلی

اگر اشتغال بلندمدت در کشورهای اروپای شرقی را بررسی کنیم میبینیم که در دهه ۱۹۸۰ این عدد در بالاترین حد خود - حتی

<<

مردم اروپای شرقی (بار دیگر) برای فهم بینشهای فرزندشان کارل پولانی به تکاپو افتاده‌اند. پولانی پس از آن که کتاب دگرگونی بزرگ را نوشت و توضیح داد که چرا آلمان‌شهر بازار، به نیاز به بازیافتن «پوششی حمایتی» در مقابل نظام‌های مبتنی بر «افسانه‌های ناپخته» راه می‌برد، در سال ۱۹۴۵ استدلال کرد که اجرای سیاست‌های بازار آزاد ممکن است منجر به بروز نوعی ناسیونالیسم خطرناک در اروپای شرقی شود:

«اگر منشور آتلانتیک واقعاً ما را ملزم کند که هر جا بازارهای آزاد از بین رفته‌اند آن‌ها را احیا کنیم، بنابراین باید درحیاتیمان را به روی ورود دوباره ناسیونالیسمی دیوانه‌وار به مناطقی که پیش‌تر از آن رخت بسته بود بگشاییم.» (پولانی، «سرمایه‌داری جهانی یا برنامه‌ریزی منطقه‌ای»)

کریس هان در کتاب متأخرش به وطن بازگرداندن پولانی ادعا می‌کند که علل مهم‌تر بروز ملی‌گرایی در اروپا نهادهای «نظم جهانی نولیبرال» هستند. در این مقاله کوتاه نشان می‌دهم که تغییرات جمعیت‌شناختی در یک عصر جهانی نولیبرال، بشریت را - درون اروپا، اروپای شرقی و (به عنوان یک مورد آزمایشی) اساساً جامعه مجار - وادار به جستجوی امنیت در برابر آرمان‌شهر بازار جهانی کرده‌اند. این جوامع به تمایل سرمایه نسبت به جایگزینی جمعیت محلی از دست رفته یا در آستانه کوچ با مهاجرانی که از مناطق بیرون و از کشورهای همسایه آمده‌اند، بی‌اعتنا هستند.

< عوامل سطح جهانی

عصر نولیبرال که در اواخر دهه ۱۹۸۰ آغاز شد، شماری از تغییرات بسیار مهم در فرآیندهای جمعیتی جهانی را شاهد بود؛ تغییراتی که می‌توانند مسئله مهاجرت را بیش از دوره‌های پیشین مناقشه‌برانگیز کند.

* طی دوره جهانی شدن، مهاجرت با سرعت بیش‌تری از جمعیت رشد کرده است، در حالی که باروری به طور پیوسته کاهش داشته و به طور جدی سبب پیری جمعیت شده است. در این میان کاهش نرخ مرگ و میر نسبت به دهه‌های پیش کمی کاهش یافته است.

* تحرک شدت‌گرفته سرمایه که نقش اصلی را در رشد مهاجرت داشته، به طور جهانی بخش‌هایی از جامعه را منفک (disembedded) و آواره کرده است. بازسازی اقتصادی منتج از این فرآیند و نابودی

که گرایش به رشد جمعیت ثابت یک تهدید است؛ چرا که کشورهای اروپای شرقی از دیدگاه جمعیتی نخواهند توانست بدون تنش‌های بزرگ در نظام‌های رفاه اجتماعی مثله‌شده‌شان عمل کنند. این نکته را که چرا برخی از جمعیت‌های اروپای شرقی مستعد ترس از مبادله جمعیت هستند می‌توان این طور توضیح داد.

می‌توانیم استدلال کنیم که نفع تجارت و سرمایه آشکارا در «مبادله موهوم نیروی کار مهاجر» است. در چارچوب نولیبیرال، آنها از بیرون کشیدن نیروی کار و به همان اندازه، دادن فرصت «صادرات» نیروی کار مجرد (abstract) به مناطق صادرکننده، خرسند هستند. اجتماعات محلی و بعضی دولت‌های ملی این فرصت را رد می‌کنند، زیرا از دست دادن نیروی کار، با توجه به شکنندگی جمعیتی، فاجعه‌بار است. نکته عجیب و از جهاتی تراژیک این است که این هراس به‌ویژه زمانی بالفعل می‌شود که مسئله بحران مهاجرت اخیر ناشی از تنش‌ها و جنگ‌های نولیبیرالیسم در ۳۰ سال گذشته باشد. با این همه نمی‌توان پاسخ ملی یا ملی‌گرایانه‌ای به چنین تنش‌ها یا تناقضاتی داد. فقط یک جنبش مضاعف جهانی و نه دفاع مکانیکی و خودکامه از «بدنه جمعیتی» ملی یا محلی، ممکن است بتواند پاسخی برای خروج از تنش اخیر به دست دهد. خروج از نظم نولیبیرال ممکن است تنها راه برای تضمین شأن مهاجران و غیرمهاجران به طور همزمان در سراسر جهان باشد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

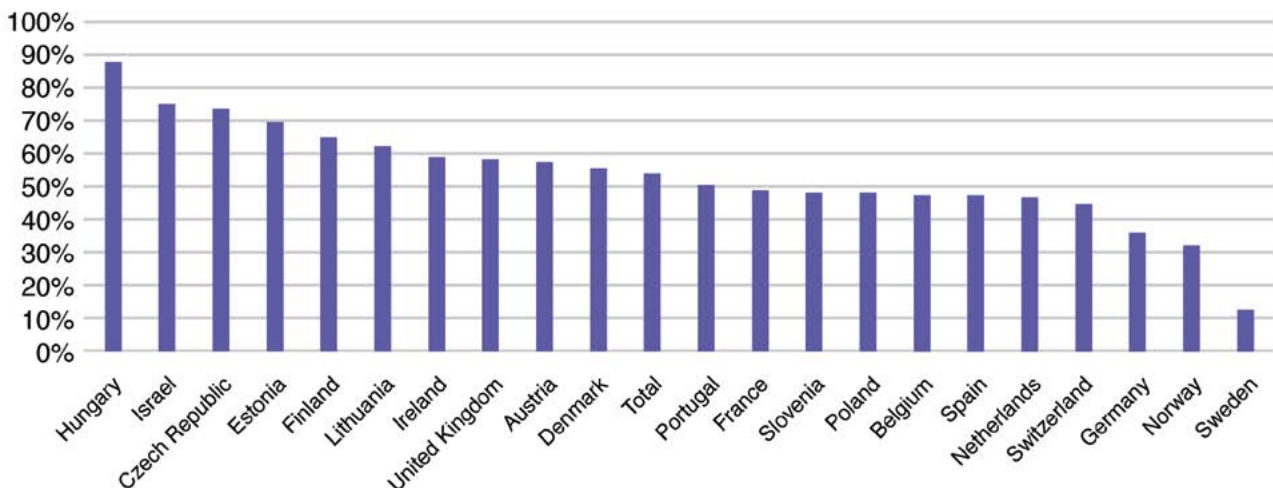
Attila Melegh <melegh@demografia.hu>

بیش‌تر از میانگین جهانی - قرار داشت، اما پیش از آن که در دهه ۲۰۱۰ نرخ مشارکت نیروی کار دوباره بالا برود، در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ با اختلاف پایین‌تر از سطح اروپا و جهانی بود. بنابراین، دو دهه از دست رفته وجود دارد که بر این جوامع تأثیر عمده داشته است.

این دوره اقتصاد شوک به معنای فک‌شدگی و ریشه‌کنی گسترده بود. بنابر استدلال هان، تغییرات رادیکال سطح کلان آشکارا به هنجارها و اعمال روزمره مردمی که در حال گذار به «جامعه بازاری» بودند صدمه زد. در خصوص مهاجرت، ویژگی اصلی کل منطقه، از جمله مجارستان، این است که دسته‌های بزرگ مردم را به غرب می‌فرستد اما از نزدیک‌ترین مناطق مهاجر می‌پذیرد؛ رابطه با مناطق دورتر، نادر و نسبتاً ضعیف هستند. به گفته سازمان ملل در سال ۲۰۱۵ بیش از ۲۵ میلیون نفر که در ایالت‌های کوچک‌تر اروپای شرقی متولد شده بودند، در کشور محل تولدشان زندگی نمی‌کردند. در این بین، شمار کلی مهاجران، عموماً از مناطق نزدیک، از ۱۰ میلیون تجاوز می‌کند و این امر نشان‌دهنده از دست رفتن جمعیت در مقیاس کلان است.

از نقطه نظر دولت-ملت و نظام رفاه اجتماعی آن، پیامدهای مبادله نابرابر با کشورهای غربی (سرمایه وارد و نیروی کار خارج می‌شود)، از دست رفتن مهارت و نیروی کار، افزایش ناهماهنگی میان عرضه و تقاضای کار، فقدان پرداخت‌های مالیاتی و اجتماعی به ویژه در روند عمومی سالخوردگی جمعیت، جدی است. ممکن است بتوان در تضاد با امر جهانی، و تا حدی با نوع اروپایی آن، گفت

کشورهایی که هیچ مهاجری را از کشورهای فقیرتر خارج از قاره اروپا نمی‌پذیرند یا پذیرای مهاجرانی اندکند، پیمایش اجتماعی اروپا، سال ۲۰۱۴ (پیش از به‌اصطلاح بحران پناهندگان)



منبع: پیمایش اجتماعی اروپا (ESS)، مرحله ۲۰۱۴/۲۰۱۵، https://www.europeansocialsurvey.org/download.html?file=ESS7e02_2&y=2014، دسترسی در ۱۵ اکتبر ۲۰۱۹.

< راه پوپولیسزم

کریس هان، مؤسسه انسان‌شناسی اجتماعی ماکس پلانک، آلمان



مهاجران در ایستگاه راه‌آهن کلتی در بوداپست مجارستان، ۲۰۱۵. صاحب‌امتیاز عکس: کریس هان.

کتاب راه بردگی فریدریش هایک، همتای دگرگونی بزرگ کارل پولانی، یک ماه زودتر در مارس ۱۹۴۴ در لندن منتشر شد. هیچ یک از این کتاب‌ها را نمی‌توان کاری حرفه‌ای در جامعه‌شناسی یا علوم اجتماعی تلقی کرد. این کتاب‌های عامه‌پسند اثر پژوهشگرانی هستند که به دنبال مخاطبان گسترده می‌گردند. در حالی که کتاب هایک بسیار سریع به هدفش رسید (به پاس نسخه کوتاه‌شده‌ای که در مجله ریدرز دایجست ایالات متحده منتشر شد)، متن بسیار طولانی‌تر پولانی فروش چندانی نداشت. با آن که پولانی و هایک هر دو در علم اقتصاد اتریشی ریشه دارند، اما در سبک و محتوا بسیار متفاوتند. پولانی درگیر جزئیات تاریخ اقتصادی انگلیس و مردم‌نگاری استعماری می‌شود تا به براهینی در دفاع از سوسیالیسم دموکراتیک برسد. کار هایک انتزاعی‌تر و تندتر است. او آموزه‌های اقتصادی لیبرالیسم را که پولانی مسئول فجایع فاشیسم می‌داندشان، کلید آزادی فردی و کارایی اقتصادی می‌پندارد. به باور هایک برنامه‌ریزی سوسیالیستی به توتالیتاریسم می‌انجامد. او بازار

<<

وابسته است که عموماً از حقوق مالکیت دفاع و منافع سرمایه‌داران را تقویت می‌کنند. اگر پولانی امروز زنده بود، احتمالاً به این نکته توجه می‌کرد که چگونه شرکت‌های چندملیتی با گریز فریب‌کارانه از مالیات‌دادن و پاسخگویی محض به سهام‌دارانشان و نه هیچ‌کس دیگر، حتی قوی‌ترین دولت‌ها را نیز زمین می‌زنند. او از این واقعیت حیرت می‌کرد که رژیم‌های نوپاتریمونیال در وطنش، مجارستان، نهادها (مثلاً سازوکارهای اتحادیه اروپا) را نه در جهت برنامه‌ریزی عمل‌گرایانه برای جلب رضایت ساکنان، که برای محکم کردن وابستگی حامی‌پرورانه (clientelistic) در یک حزب شبه‌انحصاری دستکاری می‌کنند.

نهادینه‌شدن جدید اقتصاد با افزایش هشداردهنده سیاست‌های «پوپولیستی» در سراسر جهان همراه است. رهبرانی مانند اوربان در مجارستان یا ترامپ در ایالات متحده سازگاری بنیادی سرمایه‌داری و دموکراسی را زیر سوال برده‌اند. در این بزنگاه، تحلیل کارل پولانی از تنش‌های جنبش مضاعف پیش‌گویانه است. وقتی جامعه‌ای مانند مجارستان که از اواسط دهه ۱۹۶۰ تا به حال آزمایش‌های موفقی در «سوسیالیسم حک‌شده» داشته است به طور ناگهانی در معرض بادهای جهانی لسه‌فر قرار می‌گیرد، در تلاش برای دفاع از خود، با تصریح دوباره ارزش‌هایی که به نظر می‌رسد با بازار جهانی جدید تهدید می‌شوند، پاسخ می‌دهد. در عمل، هدف این کار استتار تقسیم‌بندی‌های جدید طبقاتی با متلاطم کردن احساسات ملی بوده است. در حالی که کولی‌ها و یهودیان بلاگردان کشور بوده‌اند، بروکسل (مقر اتحادیه اروپای نئولیبرال) جای مسکو (مقر سیستم قدیمی برنامه‌ریزی مرکزی) را به مثابه دشمن خارجی اصلی گرفته است. ممکن است جزئیات متفاوت باشد اما خط پیوند پوپولیستی همان چیزی است که پولانی متوجه آن شده بود، زیرا این خط پیوند شباهت‌هایی با ریشه‌های فاشیسم اروپایی دارد.

دگرگونی بزرگ تحلیلی تعیین‌کننده است از این که مبانی جزمی ضد-سوسیالیستی لسه‌فر در راه بندگی به کجا راه می‌برد. هر دو کتاب بارها تجدید چاپ و به طور گسترده ترجمه شده‌اند اما پیام پولانی هرگز در قالب ریدرز دایجست تلخیص نشد. فروش اثر هابیک همواره از پولانی پیشی گرفته است و همچنان هم می‌گیرد. گذشته از این‌ها در کشورهای آنگلو-ساکسون ۳۰ سال پس از پایان جنگ سرد، شیطان‌ساختن از سوسیالیسم عادی است که به آسانی نمی‌توان کنارش گذاشت. کارل پولانی بدیلی جامع برای این تصور ساده‌انگارانه که خودمختاری بازارهای آزاد بهترین ضمانت برای آزادی فردی است، پیشنهاد می‌کند. مهم‌ترین پرسش زمان ما این است که بحران اخیر ایدئولوژی‌هایک با احیای لیبرالیسم کینزی حل می‌شود یا این بحران واقعا «آخر بازی» سرمایه‌داری است. پولانی خوش‌بین، به دومی امیدوار بود. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Chris Hann <hann@eth.mpg.de>

آزاد با دخالت حداقلی دولت را پیشنهاد می‌کند. این مقاله تاریخ پیچیده فکری پیش از انتشار این دو اثر در ۱۹۴۴ نیست، بلکه ارتباط این فلسفه‌های اقتصادی مخالف را با آنچه در پی آن‌ها پیش آمد و بنابراین با وضعیت امروز جامعه جهانی - یعنی ۷۵ سال پس از انتشار این دو کتاب - بررسی می‌کند.

< ظهور و سقوط لیبرالیسم حک‌شده >

دهه‌های اولیه پس از جنگ عموماً دوره‌ای در نظر گرفته می‌شوند که اقتصاد از نو در جامعه «حک» شد (اگر از استعاره دگرگونی بزرگ استفاده کنیم). تنش‌های «جنبش مضاعف» پولانیایی (از یک سو نفوذ اصل بازار و از سوی دیگر محافظت جامعه از خودش) با اصول کینزی مدیریت اقتصادی برای ایجاد اشتغال زیاد و استحکام‌بخشیدن به دولت رفاه، تخفیف یافتند. حتی دولت‌های رفاه قدرتمند اسکاندیناوی نیز کارل پولانی سوسیالیست را تحت تأثیر چنین مصالحه‌هایی قرار نداد. با وجود این، اقتصاد مختلط و سیستم‌های مالی غالب در برتون-وودز شکوفایی دموکراسی لیبرال را در این دوره میسر کردند.

سیاست‌های هیدروکربن و فروپاشی برتون-وودز در دهه ۱۹۷۰ این تحولات را متزلزل کرد. در دهه ۱۹۸۰ رئیس‌جمهور آمریکا رونالد ریگان و نخست‌وزیر بریتانیا مارگارت تاچر (که هابیک را معلم خود می‌خواند) به تعادل عمل‌گرایانه لیبرالیسم حک‌شده حمله می‌کردند و به جای آن بر مزیت‌های بازار آزاد تأکید می‌کردند. مبانی جزمی نولیبالیسم به دنبال فروپاشی بلوک شوروی در سراسر جهان منتشر شد. افول برنامه‌ریزی مرکزی، خصوصی‌سازی و بازاری‌شدن رادیکال، آشفتگی بی‌اندازه‌ای را به دنبال داشت. بیش‌تر دولت‌های پسا-سوسیالیستی اروپای شرقی سرانجام به اتحادیه اروپا راه یافتند. نخبه‌های جدید شرقی به نخبه‌های غربی ملحق شدند تا فصل اجتماعی پیمان ماستریخت را به فراموشی بسپارند. هم‌زمان که تسلط اصل بازار سرمایه و کار را به تحرک هرچه بیش‌تر و می‌داشت، پیدایش یورو تضمین کرد که ایده‌آل‌های اولیه «اروپای اجتماعی» (social Europe) دیگر کنار گذاشته شده‌اند. واکنش‌های ریاضتی به بحران اقتصادی‌ای که در ۲۰۰۷ آغاز شد تناقضات سرمایه‌داری‌ای را که بیش از پیش فک‌شده می‌نمود، آشکار کرد.

< بازارهای نهادینه‌شده و سیاست پوپولیستی >

چه تصمیم به اندوختن یا مصرف باشد و چه به مهاجرت در جستجوی دستمزدهای بالاتر یا پذیرش آنچه در هیلمات [وطن] (Heimat) در دسترس است، زندگی اقتصادی همواره در زمینه‌هایی روی می‌دهد که به طور نهادی و فرهنگی-اجتماعی تنظیم شده‌اند. نمی‌توان استعاره فک‌شدگی را بیش از حد استعاری تفسیر کرد: ما باید آن‌چه را پولانی «فرآیند نهادینه» (instituted process) نام نهاده، به دقت بررسی کنیم. نگاه دقیق به آن آشکار می‌کند که رژیم بازار آزاد به گونه‌ای ضروری به دولت‌های قدرتمندی

< میراث ماندگار کارل پولانی

آندریاس نُو، دانشگاه اقتصاد و کسب‌وکار وین در اتریش

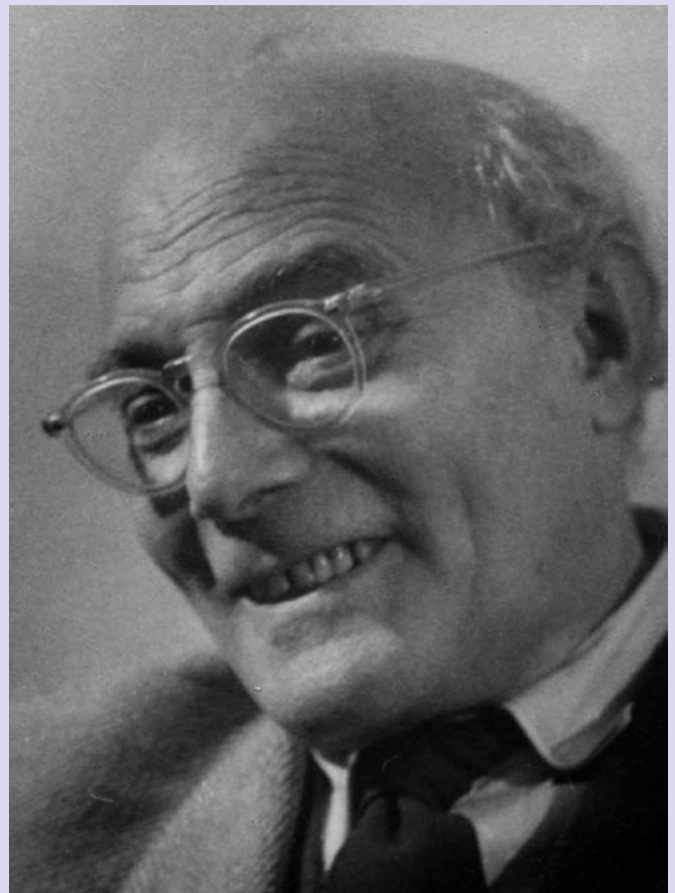
| کارل پولانی، ۱۹۶۴. صاحب‌امتیاز عکس: کاری پولانی لویت.

و از آن بدتر تفوق مایه‌ها و منافع اقتصادی بر ملاحظات اجتماعی و سیاسی نتیجه می‌شود.

< تحلیل فضایی ضمنی پولانی

کارل پولانی حامی جدی جنبش تعاونی و دوستدار رابرت اوون، از مدافعان اولیه این جنبش بود. جنبش‌های ضد-جهانی‌شدن، اقتصاد اجتماعی و اقتصاد همبستگی و همه این جنبش‌های توده‌ای معاصر قصد داشتند که به شهروندان، دهقان‌ها و کارگران اختیار شکل‌دادن به شکل زندگی شخصی و جوامعشان را بدهند. آن‌ها خودگردانی و شکل‌های اداره مشارکتی را آزمایش کرده‌اند و غالباً از باوری عمیق به توانایی مردم و اجتماعات برای در دست گرفتن عنان زندگیشان، «باز-حک کردن اقتصاد در جامعه» و ارزش‌هایی همیارانه‌تر و نیازها و خواسته‌های کم‌تر مادی‌گرایانه، انگیزه گرفته‌اند. از این رو، آن‌ها برقراری دموکراسی را با غایت‌های پیوسته به کنترل اقتصاد و همچنین گسترش دامنه دموکراسی به ورای قلمروی سیاسی ارتقا داده‌اند. تأمین فعالیت‌های مالی، تولیدی و مراقبتی بیش از آن مهمند که از حوزه تصمیم‌گیری جمعی، مسئولیت جمعی و مدیریت مشترک (co-management) بیرون بمانند. بسیاری از جنبش‌های مدنی و اخیراً جنبش‌گذار و جنبش‌های اشتراکی نوآوری‌های اجتماعی جدیدی را از پایین به بالا ترویج کرده‌اند. اما آن‌ها غالباً قربانی تله خاص‌گرایی شده و از برپا کردن تغییر نهادی و ساختاری ورای پروژه و محدوده خودشان ناتوان مانده‌اند.

این مسئله ما را به جنبه تعیین‌کننده و توأماً مغفول‌مانده آثار پولانی هدایت می‌کند: تحلیل فضایی ضمنی. نقد پراجاع پولانی درباره بازار خودتنظیم‌گر همه انواع بازار را رد نمی‌کند. این تحلیل نقدی است بر ظهور «یک بازار بزرگ» که در آن می‌توان هر چیز قابل مبادله‌ای را خرید و فروش کرد، حتی چیزهایی که برای فروش تولید نشده‌اند. نهاد اصلی‌ای که «یک بازار بزرگ» را تا دهه ۱۹۳۰ پشتیبانی می‌کرد استاندارد طلا بود. این نهاد هر فعالیت اقتصاد-



کارل پولانی، پس از مرگ در سال ۱۹۶۴، به خاطر دفاع سرسختانه‌اش از فهم زمینه‌مند اقتصاد به مثابه «سازماندهی معاش» بیش‌تر در انسان‌شناسی شناخته شده بود. بعد از ۱۹۷۰ بود که او در مقام یک عالم اجتماعی در رشته‌های مختلف از نو کشف شد. در اقتصاد از خلال کار داگلاس نورث که جایزه نوبل را برای تأکید بر اهمیت نهادها در توسعه اقتصادی دریافت کرد، شناخته شد. برخلاف پولانی، نورث بر بازار، دارایی و قراردادهای تمرکز کرد. در جامعه‌شناسی، مارک گرانووتر مفهوم حک‌شدگی را که پولانی به آن پرداخته بود رواج داد؛ گرانووتر این مفهوم را برای بررسی کارکرد بازارهای مشخص در جوامع بازاری به کار برد، برخلاف پولانی که به طور کلی امکان جوامع بازار را مسئله‌دار کرد. پولانی باور داشت که فقدان پیوستگی اجتماعی در جوامع بازاری، از استقلال کارکردی

دگراندیش به جامعه‌شناسی اقتصادی می‌کنند، زیرا اثر دوران‌ساز گرانووتر به نادیده‌انگاشتن دینامیک اقتصاد کلان گرایش داشته است. از سوی دیگر، دیدگاهی جامعه‌شناختی می‌تواند تعریف پولانی از اقتصاد به مثابه «سازماندهی معاش» را به واسطه پژوهش درباره عاملیت، قدرت، زمینه و ادغام نظام غنی‌تر کند. این امر ممکن است به فهمی مکان‌محورتر از اقتصاد به مثابه امری حک شده و متشکل از نهادهای خاص راه برد که نه یک کل یکپارچه بلکه یک سرمایه‌داری متنوع را تشکیل می‌دهد.

< نولیبرالیسم و لزوم بدیل‌های چندمقیاسی

تنها پس از ترکیدن حباب دات‌کام در سال ۲۰۰۰ و بحران اقتصادی ۲۰۰۹-۲۰۰۸ بود که نقد پولانی بر فجایع اجتماعی و نتایج اکولوژیک «اقتصاد بازار آزاد»ی که عامدانه برنامه‌ریزی شده است برای تأمل جدی درباره این که جوامع معاصر چگونه به کالایی شدن زندگی پاسخ می‌دهند، پذیرفته شد. چهار دهه نولیبرالیسم برنامه‌ریزی شده و اقتصادی شدن تمام جنبه‌های زندگی به افزایش انبوه پژوهش‌های درون‌رشته‌ای و میان‌رشته‌ای منجر شده است. در جامعه‌شناسی، مایکل بوراووی مفهوم‌سازی‌های پولانی را برای فهم کالایی شدن کنونی طبیعت، دانش و داده به کار می‌گیرد. اثر نولیبرالیسم بر زندگی روزمره، از تقسیم جنسیتی کار گرفته تا بازاری شدن آموزش و سلامت، با سلطه فزاینده بازارهای اقتصادی شدیدتر شده است.

مقاومت سیاسی و آکادمیک در برابر نولیبرالیسم پولانی را به منبع الهام کسانی بدل کرده است که به فهم و تغییر جهانی که منطبق بازار بر آن مسلط شده است علاقمندند. بسیاری از محققان شناخته‌شده، جهانی شدن نولیبرال را که دنی رودریک آن را «فرا-جهانی شدن» (hyperglobalization) و کاری پولانی لویت آن را «مالی‌سازی بزرگ» (great financialization) می‌خواند، نقد می‌کنند. همان طور که ولفگانگ اشتریک تأکید دارد نظم معاصر اقتصاد جهانی، دموکراسی، دولت‌های رفاه و استقلال ملی را تهدید می‌کند. بدیل این نظم ممکن است شکل‌های جمع‌وجورتری از ادغام اقتصادی، فضای بیش‌تر برای سیاست‌گذاری ملی و بازآفرینی دموکراسی باشد.

این ملاحظات را اخیراً کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل با تقاضای یک «معامله جهانی جدید» (New Global Deal) که بر ریاضت فایق آید، بازارهای مالی را از نو حک و قدرت اقتصادی و به طور خاص قدرت سرمایه‌ی مالی و پلتفورم‌های دیجیتال را محدود کند، اتخاذ کرد. این احتمالاً مهم‌ترین کمکی است که اقتصاددانان

به باور من، بدیل فرا-جهانی شدن تقویت دموکراسی در نظم اقتصادی زمینه‌مندتر و حساس به مقیاس (scale-sensitive) نهفته است. پولانی بر اهمیت برنامه‌ریزی منطقه‌ای فراملی تأکید می‌کرد؛ همان طور که جغرافی دانان متذکر می‌شوند جنبه‌های مهمی از معاش را محله‌ها، شهرها و مناطق شکل می‌دهند. اقتصاد سیاسی هم باور دارد که پاسخگویی دموکراتیک و امنیت اجتماعی همچنان عمدتاً در مقیاس ملی سازماندهی می‌شوند. حکمرانی دموکراتیک، پایدار و مبتنی بر همبستگی به چشم‌اندازی چندسطحی (multi-level) نیاز دارد.

سرانجام، ویژگی اصلی میراث پولانی این است که الهام‌بخش بدیلی تمدنی برای جامعه بازار کنونی با نهادهای عمده بازار، مالکیت و رقابت است. پولانی بر این باور است که دیالکتیک بهبود و ایستایی پیشرفت اقتصادی و امنیت اجتماعی-فرهنگی، با جوامع بازار سرمایه‌دار همراه هستند. در بلندمدت تمدن‌هایی که فقط بر پیشرفت اقتصادی تمرکز می‌کنند سرنگون می‌شوند، همان طور که تمدن لیبرال در دهه ۱۹۳۰ متلاشی شد. سرب‌آوردن فجایع اکولوژیک در نتیجه گذشتن از ظرفیت‌های کره زمین، این تأملات را ضرورت می‌بخشد. حدود زیستی-فیزیکی به حدود اجتماعی ترجمه می‌شوند و مالکان غنی از منابع را از فقرا و شمال جهان را از جنوب جهان جدا می‌کند. با افزایش طرد و نابرابری ممکن است خودکامگی و سیاست‌های فرهنگی ارتجاعی گسترده شوند. اما مبارزه با طرد و نابرابری ممکن است سبب بروز ضدجنبش‌هایی با هدف احیای احساس تعلق، امنیت، سکونت و حفظ شرایط اقلیمی قابل زیستن شود. با تاسی از پولانی، آزادی فردی و مسئولیت‌پذیری طیفی از آینده‌های ممکن را پیش می‌نهد که مانع از هر پیش‌گویی جبرگرایانه‌ای می‌شوند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Andreas Novy <Andreas.Novy@wu.ac.at>

< در بزرگداشت ان باردن دنیس

لیندا کریستینسن-رافمن، دانشگاه سنت مری، انجلا مایلز، دانشگاه تورنتو و مرلین پورتر، دانشگاه مموریال، کانادا



ان باردن دنیس. صاحب‌امتیاز عکس: یواس‌سی کانادا.

عنوان یک زن نیز حفظ کرد.

فقدان ان باردن برای سازمان‌های بسیاری که با کارهای او حمایت شدند، شکل گرفتند یا احیا شدند، خسران بزرگی به حساب می‌آید. او در «انجمن جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی کانادا»، خوشه پژوهشی آن با نام «خوشه پژوهشی جامعه‌شناسی فمینیستی»، انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و دو کمیته پژوهشی آن یکی RC۰۵ (در آن زمان با عنوان روابط اقلیت، قوم و نژاد و اکنون با عنوان نژادپرستی، ملی‌گرایی، بومیان و قومیت) و دیگری RC۲ (در آن زمان با عنوان «زنان در جامعه» و اکنون تحت عنوان «جنسیت و جامعه») و به ویژه در سال‌های اخیر در «موسسه پژوهشی پیشرفت زنان کانادا»، مشارکت‌های علمی و مدیریتی عظیمی داشت. ان باردن در هر کدام از این انجمن‌ها و کمیته‌ها و همچنین در دانشگاه دوزبانۀ اتاوا، به طور خستگی‌ناپذیری در جایگاه‌های عمده رهبری (اغلب در جایگاه ریاست) و موقعیت‌های پایین‌تر کار کرد تا اثربخشی سازمانی و تداوم مرتبط بودن اجتماعی، علمی و عملی آن‌ها تضمین یابد. او همچنین به دنبال حراست و بهبود اصول اولیه عدالت اجتماعی، گشودگی، دسترسی و شمولیت در درون و میان آن‌ها بود. علاوه بر این‌ها، ان باردن از مهارت‌های خود هم در مقام نویسنده و هم در مقام ویراستار استفاده کرد تا در کتاب‌ها، نشریات،

ان باردن دنیس در پنجم فوریه سال ۲۰۱۹ به طور ناگهانی در اثر ایست قلبی در گذشت. او تنها ۷۳ سال داشت. ان بیشتر عمر خود را وقف جامعه‌شناسی، مطالعات میان‌رشته‌ای، پیشبرد برابری در جامعه و روابط اجتماعی احترام‌آمیز میان تفاوت‌ها کرد. با درگذشت او همکاران، دانشجویان، دوستان و مریبان بسیاری سوگوار شده‌اند و دلنگ حضور آرام و دلسوز او و همچنین اتکاپذیری، دانش و مهارت‌هایش در همکاری، تحلیل و اجرا هستند.

ان در این اواخر برای تکریم ریشه‌های پربلاغت خانواده‌مادری، از نام میانی خود، باردن، استفاده می‌کرد. او برای حکمت و توصیه‌های عملی که مادر بزرگ و مادرش از تجربیاتشان در خانواده‌های پدرسالار کانادایی فرانسوی به او منتقل کرده بودند، ارزش بسیاری قائل بود. ان از این زنان آموخت که در جهان مردانه، در مقام یک زن، آموزش و اشتغال چقدر در ابراز استقلال اهمیت دارند. درک این مسائل با قدرت اجتماعی و فردی ان، به او در نقش‌های شخصی و رهبری جامعه‌شناسانه‌اش، قدرت و اطمینان بخشید. این امر همچنین در زندگی حرفه‌ای او، در پرورش و تغییر او به عنوان یک فمینیست کمک کرد. این سطور بر حضور عمومی ان و مشارکت‌های علمی و کنش‌گری او تمرکز دارد، ولی همزمان او زندگی دلسوزانه و اجتماعی‌ای نیز داشت و استقلال خود را به

نمونه‌ای از حساسیت و مهارت‌های چندگانه آن باردن در سال ۱۹۹۴ در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی روی داد. پس از اتمام یک پیش‌کنفرانس مربوط به کمیته جنسیت و جامعه در شهری دیگر، گروه ما به محل اسکان مستقل رسید که از پیش هماهنگ شده بود. مسئولان اسکان انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی مانع ورود یکی از ما، یک دانشمند عالی‌رتبه آسیایی، شدند. در میانه صحبت‌ها درباره اعتراض به جدا کردن اعضای گروه، آن باردن تمام جنبه‌های امر را سنجید. او موقعیت را آرام کرد و ابتکار عمل را در ارائه یک راهبرد برد/بردارد به دست گرفت. صبح روز بعد، آن باردن فضای محل سکونت را به نحوی تغییر داد تا فرد غایب نیز بتواند به جمع اضافه شود و مسئولان اسکان را نیز قانع کرد تا موافقت کنند. طرح او به ما امکان داد تا از محل نگاه‌داری همکارمان دیدار کنیم که برای مشارکت‌کنندگان غیرسفیدپوست محصور و تحت حفاظت بود. ما و سایر اعضا و تصمیم‌گیران انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی از این نژادپرستی آشکار وحشت‌زده بودیم. در این واقعه حساس اقدامات آن باردن در کمک به برابره‌تر شدن و به راستی بین‌المللی شدن انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی حیاتی بود.

البته شایان ذکر است که آن باردن یک پژوهش‌گر نمونه نیز بود و از او میراث مکتوب فاخری به جای مانده است. رساله دکتری او، نقش در حال تغییر دانش‌جویان در رابطه با حکمرانی دانشگاه‌های بریتانیا (۱۹۶۸ - ۱۹۳۵)، از پیش، خبر از تخیل جامعه‌شناسانه او دارد که آشکارا مایل است اساس کار پژوهشی خود را بر واقعیت‌های زندگی‌نامه‌ای و درون ساختارهای تاریخی قدرت بنیان نهد. پژوهش‌های بعدی او که بیشتر مربوط به کانادا بود بر آموزش، کار زنان، نیروی کار، اینترنت و زنان، طبقه و قومیت تمرکز داشت. پژوهش‌های او پس از کنفرانس سال ۱۹۸۶ در هند و فرصت مطالعاتی در مناطق انگلیسی‌زبان کاراییب، به خصوص باربادوس، جنبه‌ای تطبیقی‌تر یافت. او مسئولیت یک تیم پژوهشی درباره «(نا) برابری، هویت و کاربرد اینترنت توسط اقلیت‌ها در دنیای در حال جهانی شدن: استفاده جوانان از اینترنت در باربادوس و انتاریو فرانسوی‌زبان» را بر عهده داشت.

آن باردن به عنوان معاون پژوهشی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (۲۰۰۲-۲۰۰۶)، کنفرانسی از کمیته‌های پژوهشی انجمن برگزار کرد. پس از انتخاب مجدد به ریاست انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، در ویراستاری کتابچه جامعه‌شناسی معاصر: تضاد، رقابت، همکاری و شکل جامعه‌شناسی برای قرن بیستم و یکم: سنت و نوسازی همکاری داشت. در ادامه این اقدامات، آن باردن به مسائل فوری و بلندمدت در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و نیز مشکلات دیرپایی مانند فعالیت‌های غیر دموکراتیک و فقدان تنوع جغرافیایی در برخی کمیته‌های پژوهشی پرداخت.

مشارکت‌های متنوع و بنیادین آن در فعالیت و توسعه جامعه‌شناسی بین‌المللی و کانادایی به طور عام، و در مطالعات فمینیستی و قومی به طور خاص، بی‌شمار است.

دلنگ اویم، در خاطرمان می‌ماند، و قدردانش هستیم. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Linda Christiansen-Ruffman <ruffman@smu.ca>

Angela Miles <angela.miles@utoronto.ca>

Marilyn Porter <mporter2008@gmail.com>

ویژه‌نامه‌ها، گزاره‌نامه‌ها و خبرنامه‌هایشان مشارکت کند. او به تدریج به هیئت مدیره نشریات مرتبط و سازمان «مساعادت نشریات علمی کانادا» (Canada's Aid to Scholarly Publications) مشاوره می‌داد. روابط پژوهشی فمینیستی‌های تلاقی‌گرا (intersectional feminists) و جامعه‌شناسی بین‌المللی و کانادایی از نبوغ مدیریتی و رهبری فمینیستی او بهره‌های شگرفی برده‌اند.

آن باردن عضو قدیمی «انجمن فرانسوی‌زبان جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی کانادا»، معادل فرانسوی‌زبان «انجمن جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی کانادا»، «انجمن مطالعات قومی کانادا» و از همان ابتدای کار، عضو «انجمن مطالعات جنسیت و زنان و پژوهش‌های فمینیستی» بوده است. او هم در اجتماعات جامعه‌شناسی انگلیسی‌زبان و هم فرانسوی‌زبان حضور چشم‌گیری داشته است و تلفظ فرانسوی نام خانوادگی خود «دنيس» (Denis) را نگه داشت. اصرار او به بی‌صدا بودن حرف «s» [«دنی»] به او اجازه داد تا میان جامعه‌شناسان انگلیسی‌زبان، از آغاز اشتغال در کانادا، مسائل مربوط به زبان فرانسه و برابری قومی را مورد توجه قرار دهد. او بعدتر به همراه همکاران کبکی و سایر همکاران کانادایی در جلسات اجتماعات فرانسوی حضور به هم می‌رساند و در سطح بین‌المللی از زبان و فرهنگ فرانسوی دفاع می‌کرد.

آن باردن در سال ۲۰۱۱ در «کنگره علوم انسانی و اجتماعی کانادا» نشست‌های فمینیستی میان‌رشته‌ای را پایه‌گذاری کرد و از سال ۲۰۱۳ مشترکاً ریاست «خوشه فمینیسم انجمن جامعه‌شناسی کانادا» را بر عهده گرفت. او در طی همکاری در سازماندهی، و تا حد زیادی، مدیریت هر دو برنامه مربوط، به منظور تسهیل مشارکت فرانسوی‌زبان‌ها و برگزاری جلسات دو زبانه، اسناد خوشه را شخصاً به زبان فرانسه ترجمه می‌کرد. در نتیجه یک عمر حمایت و وقت عمر کاری خود در «انجمن جامعه‌شناسی کانادا» و «کنگره علوم انسانی و اجتماعی کانادا»، توجه بسیار بیشتری به دوزبانگی شده و همچنان می‌شود.

رویکرد فمینیستی کل‌نگر و آگاهانه آن باردن به مدیریت، به ادامه حیات «موسسه پژوهشی پیشرفت زنان کانادا» کمک شایانی کرد. این موسسه در سال ۱۹۷۶ تأسیس شد تا دسترسی مطالعات زنان را برای زنانی که به دنبال کنشگری‌اند تسهیل کند. آن باردن از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۵ عضو هیئت مدیره این موسسه و صاحب عناوین ریاستی (نایب‌رییس، رییس، ریاست سابق) بود. این دوره همزمان با دوره‌ای بود که «موسسه پژوهشی پیشرفت زنان کانادا» و سایر سازمان‌های فمینیستی تهدید به حذف می‌شدند. در این دوره سخت کاهش‌های کمک‌های دولتی، آن باردن با حضور فعالانه خود کارهای لازم را برای بازسازی پویایی سازمانی، مانند بازتاسیس کمیته‌های داوطلب، انجام داد. علایق جهانی و مهارت‌های مدیریتی او باعث شد تا ملزومات «موسسه پژوهشی پیشرفت زنان کانادا» برای بازپس‌گیری اعتبارش برای شرکت در سازمان ملل را درک کند. او به عنوان نماینده «موسسه پژوهشی پیشرفت زنان کانادا» در سازمان ملل به عنوان سازمان‌دهنده، ارائه‌کننده و مربی نقش‌های مهمی در نشست‌های وضعیت زنان سازمان‌های غیردولتی مرتبط با سازمان ملل ایفا کرد و همچنین با مسئولین دولت کانادا درباره مسائل سازمان ملل ارتباط داشت.

< مهاجرت، در حرکت

کارین شرشل، دانشگاه علوم کاربردی راین ماین، آلمان



صاحب‌امتیاز عکس: نیک یانگسون
(کرتینو کاماتز 3).

شهروندی از یک سو دستاورد عصر مدرن است؛ ولی از سوی دیگر سازوکاری طردکننده و نیروی محرک نابرابری اجتماعی است. مردم به دلیل شرایط نامقبول زندگی، نیاز دارند تا برای تحصیل، کار یا یافتن شرایط بهتر زندگی از مرزها عبور کنند. با این حال، مهاجرت پدیده‌ای دیرینه است: مردم از آغاز تاریخ بشریت مشغول مهاجرت بوده‌اند. گردا هک در تأملاتش بر «تخیلات اروپایی و واقعیت‌های تحرک آفریقایی»، تاریخ مهاجرتی را به ما یادآور می‌شود که مدت‌ها فراموش شده بوده است. قاره آفریقا برای هزاران پناهنده و مهاجر اقتصادی از اروپا که در قرن نوزدهم و بیستم به دنبال زندگی بهتر به آن مهاجرت می‌کردند، «پناهگاهی امن» بوده است.

امروزه نیروی محرک اساسی مهاجرت و کوچ، جهانی‌سازی است؛ این نیروی قوی، تأثیرات فاصله مکانی را کاهش داده است. تعداد کشورها و افرادی که در فرآیند مهاجرت دخیلند امروز بسیار بیش از

به زبان ساده، پویای مهاجرت و کوچ نتیجه توزیع نابرابر جهانی حقوق اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی است. اگر دنیای جهانی‌شده مدرن با مرزها به دولت-ملت‌ها تقسیم نشده بود، ما به مهاجرت نمی‌پرداختیم و درباره آن حرف نمی‌زدیم. نظم سیاسی دنیای مدرن را ساختارهای ملی و فراملی تعیین می‌کنند؛ ساختارهایی که مدعی حق تصمیم‌گیری نسبت به شهروندی و قلمرو هستند. اقدامات بیش از پیش محدودکننده در جهت کنترل فرآیندهای مهاجرتی، به ویژه جریان پناهجویان، ویژگی برجسته مهاجرت بوده است؛ مثلاً، می‌توان به دو نمونه در امتداد مرزهای اروپا و ایالات متحده اشاره کرد که بسیار به بحث گذاشته شده است.

هر زمان دیگری در طول تاریخ است.

دولت-ملت خلق می‌کنند. تنوع (diversity) یکی از جنبه‌های مهم جابه‌جایی‌های مهاجرتی مدرن است. طیف وسیعی از انواع مهاجران وجود دارند: پناهجویان، پناهندگان، مهاجران غیر قانونی و مهاجران کاری (که نخبه‌های علمی یا کسب‌وکار و نیز کارگران خانگی را شامل می‌شود).

جریان‌های مهاجرتی معاصر به دلیل پیشرفت امکانات مسافرتی و ارتباطی در سراسر جهان چشم‌گیر شده است. ما می‌توانیم با آن‌سوی مرزها ارتباط داشته باشیم و فضاهای ارتباطی فراملی ایجاد کنیم. من به تازگی از شهر ورکانا، مکانی زیبا در ایتالیا، دیدن کردم. در آن‌جا با دوستی صحبت کردم که در یمن بزرگ شده بود و درست در زمان حملات موشکی اردن برای مدت سه هفته به آن‌جا سفر کرده بود. او از خانواده خود دیدار کرد و درباره قحطی و مردم کشته‌شده نوشت. او از صدای موشک‌های در حال سقوط گزارش داد. فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی تجربه معاصریت نامعاصران (contemporaneity of the non-contemporaneous) را ممکن می‌کند. ما می‌توانیم پیامد اجتماعی بی‌عدالتی، جنگ و آزار را در لحظه وقوع، بی‌درنگ، تجربه کنیم. رسانه نه تنها شیوع بی‌عدالتی، بلکه بهبود شرایط زندگی بهتر، مسیرهای مهاجرت و حقوق دموکراتیک را تشدید می‌کند.

همان‌طور که جامعه‌شناس شهیر زیگمونت باومن گفته است: «ثروت جهانی است و بدبختی محلی.» داشتن حق و فرصت مهاجرت برای مردم به پول، شهروندی یا جنسیت بستگی دارد.

ما بی‌شک پویش‌های دو-وجهی میان تسهیل جابه‌جایی و توقف رازآمیز آن در سطح جهان را شاهدیم. سیاست‌های تهاجمی دونالد ترامپ برای ساختن دیواری میان ایالات متحده و مکزیک و طراحی و ایجاد دژ اروپا (fortress Europe) نمونه‌های مشهوری از این دست است. ما در آن واحد شاهد قدرت‌گرفتن جنبش‌های راست‌گرا و یک جنبش ملی‌گرایی افراطی نو و نیز کنش‌های همبستگی شاهدیم. شیوع جهانی ایده‌های مبتنی بر حقوق بشر، به ایجاد جنبش‌هایی علیه سیاست‌های محدودکننده، منجر می‌شود. سارا شیلیگر در مقاله خود با عنوان «برداشتن مرزها در شهرهای هم‌بسته» درباره مفهوم «شهرهای هم‌بسته» به ما می‌گوید. فضای سیاسی شهر به بستر دموکراتیک‌سازی زندگی شهری بدل شده است. به مفهوم شهروندی نه به عنوان جایگاه، بلکه به عنوان فرایندی نگرینده خواهد شد که شامل مذاکره پیرامون تعلق و دسترسی به حقوق است.

تفکر درباره مهاجرت به معنی تأمل راجع به سرشت تصادفی مرزها، معیارهای تعلق و شایستگی برخورداری از حقوق و نیز استفاده از حقوق در یک دنیای مدرن جهانی‌شده و نابرابر است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Karin Scherschel <Karin.Scherchel@hs-rm.de>

سیاست‌های گذشته و کنونی در رابطه با مهاجرت نقش مهمی در جریان‌های مهاجرتی ایفا می‌کنند. جنبه دیگر جریان‌های مهاجرتی، رابطه میان جریان‌های روبه‌رشد و فراملی سرمایه، کالا، اطلاعات و افراد است. فرآیند بین‌المللی مهاجرت بر تأثیر و تأثرات متقابل عوامل چندگانه مبتنی است و یافتن تنها یک الگوی جابه‌جایی ناممکن است. فرآیند مهاجرت ممکن است در نتیجه عوامل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی یا زیست‌محیطی باشد. مثلاً بنا بر پیش‌بینی «کمیساریای عالی سازمان ملل متحد برای پناهندگان»، طی سال‌های آتی، تغییرات اقلیمی منشأ موج عظیمی از مهاجرت خواهد بود. به همین ترتیب، زمین‌خواری یکی از دلایل اصلی چندین مورد آوارگی بوده است.

مهاجرت را نمی‌توان به عنوان پدیده‌ای منفک در نظر گرفت؛ در عوض باید به آن به عنوان رابطه‌ای به هم‌پیوسته از عوامل یادشده نگاه کرد. مهاجرت بین‌المللی فرآیند مهاجرت مردم از یک کشور به کشور دیگر نیست؛ در واقع، به فرآیند مهاجرتی باید به عنوان یک پدیده‌ای دیرپا نگاه کرد که ورای مرزهای زمانی و مکانی می‌رود. کارلوس سندوال در «کاروان آمریکای مرکزی: هجرت قرن بیست و یکمی» درباره دقیقه اجتماعی (social moment) این‌گونه جابه‌جایی‌های مهاجرتی نوشته است. این کاروان مهاجرتی تحت تأثیر طیفی از عوامل شکل گرفته است: نرخ فقر، هزینه‌های فزاینده برق، گاز طبیعی و بنزین، هجرت جمعی مردم از هندوراس یا السالوادور را رقم زده است. مردم به صورت گروهی مهاجرت و از مرزها عبور می‌کنند. کاروان در عین حالی که از آن‌ها در مقابل خشونت‌هایی مانند آدم‌ربایی یا اخاذی حفاظت می‌کند، نشان‌دهنده دقایق جمعی مهاجرت نیز است.

جهانی‌سازی باعث تسهیل گذر از مرزها و تقویت روابط اقتصادی شده است. بازسازی جهانی سرمایه‌داری موجب تقاضای شدید برای نیروی کار مهاجر می‌شود. نیروی کار مهاجر نقش مهمی در اقتصادهای ملی کشورهای مهاجرپذیر ایفا می‌کند. همان‌طور که بدیز یلماز درباره ترکیه نشان می‌دهد، این کار اغلب غیررسمی است. ۳.۶ میلیون سوری فراری از جنگ، اکنون در ترکیه زندگی می‌کنند. استثمار کارگران سوری پدیده‌ای فراگیر است که مقامات ترکیه واکنشی به آن نشان نمی‌دهند. مقاله یلماز تحت عنوان «پناهندگان به عنوان نیروی کار غیرآزاد: نکاتی درباره ترکیه» به شرایط استثماری نیروی کار غیرآزاد می‌پردازد.

اکنون رشد و تداوم مهاجرت بین‌المللی به آن‌سوی مرزهای زمانی و مکانی را شاهدیم. بسیاری مهاجران می‌توانند از پس زندگی در دو جامعه یا بیشتر برآیند: وطن و کشورهای میزبان. مهاجران فراملی فضا یا میدان مشترکی از بازنمودهای جمعی و نمادین فراسوی

< تخیلات اروپایی و واقعیت‌های تحرک آفریقایی

گردا هک، دانشگاه آمریکایی قاهره، مصر

کشورها پیشنهاد کردند.

این چیز جدیدی نیست. اتحادیه اروپا از پایان سال‌های دهه هشتاد میلادی، برای تشدید سخت‌گیری در سیاست‌های اخذ ویزا و مهاجرت، فعالیت‌ها و ابزارهایی بسط داد. به همین ترتیب، فهرست کشورهای که شهروندان‌شان برای ورود به منطقه شینگن نیاز به اخذ ویزا داشتند بر اساس معیارهایی از مخاطرات ممکن از مهاجرت غیرمعمول از آن کشورها، تأیید می‌شد. در حال حاضر، بالاترین نرخ رد درخواست ویزا را می‌توان نسبت به تبعه کشورهای آفریقایی دید. در سال‌های ۲۰۱۴-۲۰۱۷، ۴۵ درصد درخواست‌ها برای صدور ویزا در سفارت‌خانه آلمان در یائونده کامرون رد شده‌اند.

علاوه بر این، کنترل مرزها و جابه‌جایی مهاجران از آغاز قرن حاضر موضوع مذاکرات اتحادیه اروپا و کشورهای همسایه در آفریقا بوده است. از سال ۲۰۰۴ به بعد، توافق‌های متعددی میان لیبی و ایتالیا به دست آمد تا مهاجرت از لیبی به ایتالیا قطع شود که در اثر آن، به عنوان نمونه، افرادی که خود را به جزیره لامپدوسا در ایتالیا می‌رساندند، به لیبی باز پس فرستاده و بازداشت و در اردوگاه‌های خارج از مرز نگهداری می‌شدند. در سال ۲۰۰۸، نخست‌وزیر ایتالیا، سیلیو برلوسکونی با معمر قذافی به یک «توافق دوستی، شراکت و همکاری» رسید. درخواست لیبی طی سال‌ها پرداخت میلیاردها دلار در قالب غرامت برای جنایت‌های استعماری ایتالیا بود. ایتالیا اکنون با تعهد به پرداخت ۲۵۰ میلیون دلار به صورت سالانه به مدت ۲۰ سال، مسئولیت ساخت و تأمین مالی بزرگراه ساحلی لیبی را بر عهده گرفت. در سال ۲۰۱۱، با وقوع انقلاب لیبی و به دلیل مداخلات ناتو به نفع جنبش شورشی لیبی، قذافی همکاری با ایتالیا را خاتمه داد و در عوض تصمیم گرفت تا از مهاجرت به عنوان سلاحی در مقابل اتحادیه اروپا بهره‌بردار شود؛ نیروی پلیس که همچنان به او وفادار بود، مهاجران بسیاری را به قایق‌ها سپرد که هرگز مایل به سفر به اروپا نبودند.

در حوادث پس از بهار عربی در آوریل سال ۲۰۱۲، ایتالیا و لیبی بر از سرگیری همکاری خود در کنترل مهاجرت توافق کردند. در دوم فوریه سال ۲۰۱۷، ایتالیا بار دیگر در همکاری با ارتش لیبی و نیروهای کنترل مرزی توافق کردند «تا رشد مهاجران غیرقانونی را متوقف کنند» و به این ترتیب، مانع رسیدن مهاجران (و نیز پناهجویان) به اروپا شوند. از آن به بعد، دولت ایتالیا و اتحادیه اروپا

در اجلاس رهبران آفریقا که در اکتبر ۲۰۱۸ در برلین و به میزبانی صدر اعظم آلمان، انگلا مرکل برگزار شده بود، اواز تأسیس صندوق توسعه جدیدی به مبلغ یک میلیارد سخن به میان آورد که برای مهار بیکاری در آفریقا ایجاد شده بود؛ مشکلی که به گفته انگلا مرکل در حال دامن‌زدن به «مهاجرت گسترده» از آفریقا به اروپاست. این سخن اشاره به دو اسطوره دارد که همچنان بر گفتار اروپا درباره مهاجرت مردم آفریقا مسلط است: این که اغلب آفریقایی‌های مهاجر فقیر، بی‌سواد یا کم‌مهارتند و دیگر این که هجرت گسترده در قاره آفریقا بسیار شایع است. به نظر می‌رسد که اروپا نسبت به مهاجرت خود به قاره آفریقا و نیز میراث استعمارش، دچار جهل تاریخی است و در عین حال، این میراث استعماری و روابط پیچیده با کشورهای آفریقایی تأثیر عمده‌ای بر سیاست‌های مهاجرتی اروپا-آفریقا و گفتار حول آن‌ها دارد.

نگاه اجمالی به تاریخ مهاجرت اروپا-آفریقا، تاریخی فراموش شده را یادآور می‌شود. طی دو قرن گذشته، قاره آفریقا در دوره‌های مختلف «پناهگاه امنی» برای هزاران پناهنده و مهاجر اقتصادی از اروپا بوده است که به دنبال پناه یا زندگی بهتر به این قاره مهاجرت می‌کردند. در نیمه دوم قرن نوزدهم، یهودیان روسی در فرار از یهودستیزی و هم‌زمان کارگران یونانی و ایتالیایی برای یافتن کار در ساخت کانال سوئز به مصر مهاجرت کردند. طی جنگ جهانی دوم، بیش از چهار هزار پناهنده از لهستان، یونان و یوگوسلاوی در اردوگاه‌های پناهندگی مصر، فلسطین و سوریه به دنبال پناه بودند. سایرین به تانزانیا، کنیا و اوگاندا رفتند.

< کنترل مهاجرت در اروپا

کنترل جابه‌جایی افراد در آغاز قرن ۲۱ در کل جهان به یکی از فراگیرترین مسائل سیاسی تبدیل شده است. اتحادیه اروپا در نوامبر ۲۰۱۵ در واکنش به ورود نزدیک به هشتصد هزار پناهنده در تابستان و پاییز سال ۲۰۱۵، با تخصیص ۳.۴ میلیارد یورو برای مبارزه با «علل ریشه‌ای مهاجرت غیرمعمول» «صندوق اضطراری اتحادیه اروپا برای آفریقا» را تأسیس کرد (کمسیون اروپا، ۲۰۱۷). رهبران اتحادیه اروپا با تمام کشورهای آفریقایی شروع به کار کردند، کمک‌های توسعه‌ای به کشورها را منوط به تمایل آن کشورها برای پذیرفتن مهاجرین بازگشته از اروپا کردند و در عوض تعهد به پذیرفتن محدودیت در جابه‌جایی‌ها کمک‌های تازه‌ای به این

«به نظر می‌رسد اروپا نسبت به مهاجرت خود به قاره آفریقا و نیز نسبت به میراث استعماری اش، دچار جهل تاریخی است.»

در واقع، آسمیتا پرشوتم (۲۰۱۸) نشان می‌دهد که منطقه آفریقا کم‌ترین مهاجرت را در دنیا دارد و اکثر مهاجران بین‌المللی آفریقا درون این قاره جابه‌جا می‌شوند. در سال ۲۰۱۷، ۱۹.۴ میلیون مهاجر بین‌المللی آفریقا، به علاوه پنج میلیون مهاجر بین‌المللی خارج از آفریقا در این قاره سکونت داشتند. به گفته کمیساریای عالی سازمان ملل متحد برای پناهندگان کشورهایی مانند کامرون، چاد، جمهوری دموکراتیک کنگو، اتیوپی، کنیا، سودان و اوگاندا میزبان یک سوم کل پناهندگان دنیا (۴.۹ میلیون پناهنده) هستند. اگرچه تعداد مهاجران آفریقایی ساکن خارج از این قاره از ۶.۹ میلیون نفر در سال ۱۹۹۰ به ۱۶.۹ میلیون نفر در سال ۲۰۱۷ رسیده است، چنین آمارهایی با آنچه رسانه‌های اروپا از رسیدن مهاجران به سواحل اروپا به تصویر می‌کشند، چندان هم خوانی ندارد.

به علاوه، تمام این مهاجران در اروپا زندگی نمی‌کنند. مثلاً، بیش از هشتاد درصد مهاجران مصری کارگر در کشورهای خلیج، مانند عربستان سعودی، اردن و کویت استخدام شده‌اند و به تازگی روابط مهاجرتی بیشتری میان آفریقا، آمریکای لاتین، آسیا و دولت‌های خلیج برقرار شده است. طی ۳۰ سال گذشته، اجتماعات مهاجر آفریقایی در گوانگ‌ژو، هنگ‌کنگ، دوبی و استانبول شکل گرفته است. این شبکه‌های مهاجرتی به شدت با جابه‌جایی بالای تاجران آفریقایی، که بین این قاره‌ها در رفت‌وآمدند، ارتباط دارند. اگرچه اروپا با بحث مهاجرت مردم آفریقا بی‌ارتباط نیست، قطعاً شایسته چنین مرکزی نیست که در کارهای دانشگاهی و گفتارهای مشهور حول جابه‌جایی‌های مردمان آفریقا به آن داده می‌شود. البته اروپا برای حکمرانی بر جابه‌جایی‌های مهاجرتی آفریقایی‌ها، نه تنها در مرزهای اروپا بلکه همچنین در داخل خود قاره آفریقا، سرمایه‌گذاری سنگینی در تولید دانش داشته است. در واکنش به این موضوع، فیلسوفی به نام آشیل ممبه به تازگی از مفهوم یک قاره آفریقایی بدون مرز دفاع کرده است. او در واکنش به تلاش‌ها برای کنترل گسترده اروپا بر مهاجرت درون آفریقا، معتقد است که مرحله بعد در استعمارزدایی آفریقا باید شامل اعطای اجازه جابه‌جایی به تمام مردمانش و تغییر شرایط عضویت در کلیتی سیاسی و فرهنگی باشد که محدود به ملت-دولت نیست. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Gerda Heck <gerda.heck@aucegypt.edu>

قایق‌ها، آموزش و کمک‌های دیگری در اختیار نیروی گارد ساحلی لیبی قرار داده‌اند تا با گشت‌زنی در دریا پناهندگان و مهاجران در مسیر اروپا را برگردانند؛ گارد ساحلی لیبی مانع مهاجرت حدود ۳۸ هزار نفر شده و آن‌ها را بازداشت و به مراکز نگاه‌داری منتقل کرده است.

تا سال ۲۰۱۵، شبکه گسترده‌ای از توافقات میان اروپا و کشورها آفریقایی در خصوص «مدیریت مهاجرت، توافقات بازپذیری و کنترل‌های مرزی، که ارتباط تنگاتنگی با کمک‌های توسعه‌ای و ضمانت تخصیص ویزای بیشتر دارد» به تدریج شمال، غرب و شرق آفریقا را در بر گرفت. با تشکیل «صندوق اضطراری اتحادیه اروپا برای آفریقا» تغییر تمرکز به سمت فعالیت‌ها در قاره آفریقا با گفتمان جدیدی همراه شده که می‌گوید می‌توان ریشه «شر» جابه‌جایی‌های غیرقانونی را خشکاند. ۶۳ درصد از منابع «صندوق اضطراری اتحادیه اروپا برای آفریقا» به پروژه‌های توسعه‌ای، ۲۲ درصد به پروژه‌های متمرکز بر مدیریت مهاجرت و ۱۴ درصد به امنیت و اقدامات تثبیت صلح تخصیص یافته است. بنابراین، بیشتر منابع «صندوق» صرف سازمان‌های ملی اروپایی می‌شود. برای آلمان، یکی از همکاران «صندوق» گیز (GIZ) است که، مثلاً در شرق آفریقا، مسئولیت برنامه «مدیریت مهاجرت بهتر» را برعهده دارد. این سازمان به علت همکاری با جنگ‌سالاران سابق سودان تحت انتقاد شدید سازمان‌های مختلف حقوق بشری قرار گرفته است.

< واقعیت‌های آفریقا

اثرات «صندوق اضطراری اتحادیه اروپا برای آفریقا» برای قاره آفریقا همچنان باید مطالعه شود. ولی شیوه‌هایی که اتحادیه اروپا برای فشار به دولت‌های آفریقایی به کار می‌گیرد تا از پایگاه‌های مرزی خود حفاظت کرده و مهاجرین اخراج‌شده از کشور مقصد را بپذیرند، فصل دیگری از تاریخ دیرینه تحولات نابرابر و درهم‌تنیده بین این دو قاره است که حاصل نابرابری قدرت، تسلط استعماری، استثمار و نژادپرستی است. هم‌زمان، دولت‌های آفریقایی صرفاً قربانیان مطیع اقدامات فرافکنانه اروپا نیستند؛ چرا که این توافقات تحت مذاکرات دو طرفه و منعطف حاصل شده‌اند. از این گذشته، در نتیجه سال‌ها پژوهش، آموخته‌ایم که جابه‌جایی‌های مهاجرتی را نمی‌توان به سادگی با کنترل مرزها متوقف کرد.

« کاروان آمریکای مرکزی: هجرت قرن بیست و یکمی*»

کارلوس سندوال، دانشگاه کاستاریکا، کاستاریکا

مهاجران در حال گذر از پل در مرز گواتمالا و مکزیک در سال ۲۰۱۸.
عکس: یوتی‌وی/فلیکر. حق انتشار محفوظ است.



از اکتبر سال ۲۰۱۸ توجه بین‌المللی ویژه‌ای به سفرهای دسته‌جمعی مردم آمریکای مرکزی از کشورهایشان و به خصوص از هندوراس و السالوادور، معطوف شده است. این به اصطلاح «کاروان» مهاجران ابتدا از گواتمالا و سپس از مکزیک عبور کرده و بسیاری از آن‌ها در ژوئن سال ۲۰۱۹، امیدوارانه در تیخوانا، در مرز ایالات متحده و مکزیک، به انتظار مانده بودند.

«کاروان یا هجرت؟»

چگونه می‌توان مهاجرت دسته‌جمعی از هندوراس را تبیین کرد؟

آنچه جدید است نه تعداد مهاجران، بلکه تصمیم به مهاجرت دسته‌جمعی است. عوامل موقت و ساختاری به یک اندازه در این جابه‌جایی‌های دسته‌جمعی مؤثرند. در هندوراس، افزایش هزینه برق، گاز طبیعی، بنزین و نیز انواع کالاهای غذایی از عوامل دخیل در تصمیم به مهاجرت است.

عزیمت گروهی دست‌کم خطر آدم‌ربایی یا اخاذی را کاهش می‌دهد. مردم از کشورهای آمریکای مرکزی، به جز کاستاریکا، برای ورود به مکزیک به ویزا نیاز دارند. این موضوع مهاجران را و

اولین جزء قابل بحث از این موقعیت، خود مفهوم «کاروان» است. کلمه «کاروان» حداقل در استفاده معمول در زبان اسپانیایی، و به احتمال در سایر زبان‌ها، لزوماً در ارتباط با یک عزیمت اجباری پرمخاطره یا خطرناک نیست. «هجرت» مفهومی است تاریخ‌دار که به ویژه با متون انجیلی پیوند دارد و می‌توان از آن در ارتباط با مورد آمریکای مرکزی استفاده کرد، زیرا به ماهیت اجباری مهاجرت اشاره دارد. امروزه در آمریکای مرکزی کسی مهاجرت را انتخاب نمی‌کند؛ مهاجرت اجباری است. نکته دیگری که باید در نظر داشت این است که در واقع با چه حد از افزایش میزان مهاجرت از هندوراس مواجهیم. داده‌های سرشماری ایالات متحده به ما کمک می‌کند تا دید مناسبی از این پدیده به دست آوریم. اگر تعداد مهاجران

در این موقعیت ایفا نمی‌کند. ایالات متحده چهل درصد هزینه‌های کمیساریای عالی سازمان ملل متحد برای پناهندگان را تأمین می‌کند و بزرگ‌ترین پشتیبان مالی آن است.

< برای ادامه

در پایان، اشاره به سه ملاحظه مهم ضروری است. اولین مورد این است که در ششم نوامبر سال ۲۰۱۸، انتخابات میان‌دوره‌ای ایالات متحده برگزار شد و در چهار ایالت هم‌مرز با مکزیک، از نه حوزه انتخابی، هشت نماینده دموکرات رای آوردند. ترویج نفرت علیه مهاجران موج انتخاباتی مطلوبی برای دونالد ترامپ ایجاد نکرد، و این امر بذر امید را در دل‌مان می‌کارد که شکست سیاسی نفرت علیه مهاجران ممکن است.

دوم این‌که، در اول دسامبر سال ۲۰۱۸، اندرس مانوئل لویز اوبرادور فعالیت خود را به عنوان رییس‌جمهور مکزیک آغاز کرد. او بی‌شک در میان چالش‌های چندگانه خود (که تمامی آن‌ها بسیار دشوار و پیچیده است) مسئله مهاجرت آمریکای مرکزی را خواهد داشت. طی اجلاس اخیر مهاجرت در شهر مراکش، دولت مکزیک پیشنهادی ارائه کرد مبنی بر استخدام حدود دویست‌هزار نفر از مردمان آمریکای مرکزی که هر ساله از این کشور عبور می‌کنند. با این حال، لویز اوبرادور در ژوئن سال ۲۰۱۹، برای منصرف کردن ترامپ از ادامه طرح وضع مالیات بر کالاهای صادراتی مکزیک به ایالات متحده، با تشدید کنترل مهاجران موافقت کرد.

مورد آخر که اهمیتش از سایر موارد یادشده کمتر نیست آن است که فراتر از انتخاب مجدد ترامپ و آغاز دوره جدید ریاست‌جمهوری و قانون‌گذاری در مکزیک، چالش بزرگ تضمین حق عدم اجبار به مهاجرت برای مردم آمریکای مرکزی است. هدف میان‌مدت و بلندمدت یافتن راهی برای خروج از بی‌عدالتی و نابرابری‌ای است که در منطقه تجربه می‌شود. این نابرابری و بی‌عدالتی مانع بزرگی است که باید برطرف شود و متأسفانه طبقه حاکم امروز تمایلی به رفع آن ندارند. بهبود وضعیت آینده از بی‌عدالتی و نابرابری، بی‌شک، آزمونی برای فکر و عمل پیش‌رو در آمریکای مرکزی خواهد بود.

هنگام حرکت به سمت مکزیک در اکتبر ۲۰۱۸، دو زن با شبکه بی‌بی‌سی مصاحبه و چکیده این بی‌عدالتی و نابرابری را به بهترین نحو بیان کردند. یکی از آن‌ها گفت: «برای من مهم نیست که رییس‌جمهور ایالات متحده به هندوراس کمک نکرد، زیرا من از او کمکی قبول نمی‌کنم.» دیگری چنین گفت: «ما از تهدیدهای ترامپ ترسی نداریم؛ ما داریم می‌آییم، از کشور خود گریزانیم زیرا از کشور خودمان می‌هراسیم.» ■

* این متن نسخه ویرایش‌شده مقاله‌ای است که در وبسایت www.madrimas.org به زبان اسپانیایی منتشر شده است. از مگ میچل برای ترجمه متن از اسپانیایی به انگلیسی سپاسگزاریم. همچنین از توری لونرگن نیز سپاسگزاریم.

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Carlos Sandoval <carlos.sandoval@ucr.ac.cr>

می‌دارد تا از گذرگاه‌های مرزی غیر رسمی عبور کنند و با این کار در معرض خشونت ناشی از جرایم سازمان‌یافته و نیز خودمقامات پلیس مکزیک قرار می‌گیرند. در بستر رشد رسانه‌های اجتماعی، امکان برقراری ارتباط برای بسیاری فراهم است و اگر قرار باشد که سفر خود را با اتوبوس شبانه آغاز کنند، منطقی‌تر است که این کار را در کنار یکدیگر انجام دهند.

در میان عوامل مؤثری که می‌توان گفت ساختاری‌ترند، فقدان اشتغال عزت‌مندانده عاملی تعیین‌کننده است. نرخ فقر در کل جمعیت ۶۴.۳ درصد محاسبه شده است و این مشکل شرایط ساختاری خشونت‌آمیزی را به وجود می‌آورد که مواجهه با آن به خصوص برای جوانان مشکل است؛ اکثریت خاموش در میان جمعیتی که هر شب کشور را ترک می‌کنند.

از نظر سیاسی، بی‌شک کودتای هندوراس تاروپود اجتماعی را حتی بیش از پیش شکننده کرده است. ژوئن سال ۲۰۱۹، دهمین سالگرد کودتا است و در نوامبر ۲۰۱۷، خوان اورلاندو ارناندز در رقابتی آکنده از اعتراض، شک و ادعای تقلب انتخاباتی، بار دیگر به ریاست‌جمهوری انتخاب شد. ارناندز توانست تغییراتی در قانون اساسی ایجاد کند که به وی اجازه می‌داد تا بار دیگر در انتخابات شرکت کند؛ شگفت آن که مخالفت با انتخاب مجدد به عنوان ریاست‌جمهوری، در واقع یکی از عوامل تأثیرگذار در کودتای سال ۲۰۰۹ بود.

مجموعه سوم عوامل اجتماعی است. در هندوراس میزان بسیار جرایم خشونت‌آمیز بسیار بالا است. در سال ۲۰۱۶، سن پدرو سولا با تعداد ۱۱۱ قتل در میان صد هزار ساکن آن شهر، بعد از کاراکاس، خشونت‌آمیزترین شهر دنیا بود.

< مسیرها و پذیرش

اکثر افرادی که به راهپیمایی به سمت شمال پیوستند، طولانی‌ترین مسیر به مرز ایالات متحده و مکزیک را انتخاب کرده بودند. این تصمیم سفرشان را حتی طاقت‌فرساتر هم کرده بود و شاید تمایل به اجتناب از مسیر امتداد خلیج مکزیک عامل تأثیرگذار بر این تصمیمشان بود؛ چرا که در این مسیر جرایم سازمان‌یافته و بنابراین اخاذی و مرگ آشکارا وجود دارد. فاصله میان سن پدرو سولا در هندوراس و تامائولپاس در مکزیک (در ساحل خلیج) ۲۷۰۰ کیلومتر است. با وجود این، بیشتر مهاجران سفر به تیخوانا، در سمت اقیانوسی مکزیک، را برمی‌گزینند؛ فاصله‌ای در حدود ۴۳۴۸ کیلومتر. در حال حاضر، مقام‌های مهاجرتی از مردم می‌خواهند که پس از رسیدن به مرز به همراه به اصطلاح «کاروان»، فهرست نام‌های خود را ثبت کرده و در اختیار مقامات مکزیک قرار دهند. این فهرست به مهاجران امکان می‌دهد تا برای پناهندگی در ایالات متحده درخواست دهند.

دولت ایالات متحده به سختی با ده درصد درخواست‌های پناهندگی ثبت‌شده موافقت می‌کند؛ به نظر می‌رسد که کمیساریای عالی سازمان ملل متحد برای پناهندگان هیچ‌گونه نقش راهبرنده‌ای

< پناهندگان به عنوان نیروی کار غیر آزاد: نکاتی از ترکیه

بدیز یلماز، موسسه پژوهش مهاجرت و مطالعات میان فرهنگی، دانشگاه اوسنابروک، آلمان و انجمن مایا، مرسین، ترکیه.

کودکان در حال بازی با تیرک‌های گلخانه در منطقه روستایی آدانالیوگلو در حاشیه شهر مرسین جنوب ترکیه در سال ۲۰۱۵. عکس: اونر کورت



حفاظت موقت»، که تا حد زیادی سیاسی است، ذی‌نفعان خود را در موقعیتی بی‌ثبات و شکننده و ناامن قرار می‌دهد. با پناهنده خواندن آن‌ها، می‌خواهم توجه شما را به این وجه از «رژیم حفاظت موقت» جلب کنم که با وجود این حقیقت که آنان در شرایط پناهندگی به سر می‌برند، ولی از شرایط درست وضعیت پناهندگی بی‌بهره‌اند.

< ویژگی‌های «رژیم حفاظت موقت»

این عدم تعیین تکلیف سوری‌های ترکیه نکته تعیین‌کننده‌ای است و تفاوت‌های میان کشورهای مختلف با جمعیت بالای پناهنده و پناهنده را تبیین می‌کند. من بر جنبه نیروی کار پناهندگان تمرکز می‌کنم و به ویژه آن‌هایی که در بخش کشاورزی کار می‌کنند. خطا نیست اگر بگوییم که ترکیه در حال حاضر به نیروی کار پناهنده‌اش وابسته است؛ در حالی که تقریباً نیمی از ۳٫۶ میلیون سوری در ترکیه در سن کارند، به دلیل مشکلات مربوط به اخذ مجوز کار، تنها به ۳۱

ترکیه با داشتن ۳٫۶ میلیون مهاجر سوری و ششصد هزار مهاجر از سایر ملیت‌ها، با اختلاف بیشترین جمعیت پناهندگان در جهان را در خود دارد. این امر به موضوعی برای فخرفروشی مقامات ترکیه تبدیل شده است و هم‌زمان تحسین سایر کشورها را نیز به همراه داشته است که از ترکیه به عنوان یک الگو یاد می‌کنند.

در این مقاله کوتاه، برخی ویژگی‌های الگوی ترکیه‌ای را به بحث می‌گذارم؛ و در این بین نمونه‌های از یک شهر متوسط ترکیه‌ای می‌آورم که در آن درگیر پژوهش و کنش‌گری پیرامون مسائل مربوط به مهاجرت بوده‌ام. اجازه دهید ابتدا کاربرد اصطلاح پناهنده را برای شما شرح دهم. سوری‌ها در ترکیه به دلیل محدودیت‌های جغرافیایی اعمال‌شده توسط دولت ترکیه بر کنوانسیون ۱۹۵۱ ژنو تحت «حفاظت موقت» قرار دارند. این وضعیت حقوقی مانند حق دسترسی بدون شرط به خدمات سلامت و آموزش عمومی را برای آن‌ها فراهم می‌آورد، ولی تضمینی به پذیرش پناهندگی و زمان آن نمی‌دهد. بنابراین، این سیستم عمدتاً به دلیل دلخواهانه بودن «رژیم

بُعد دوم، شامل فقدان آزادی است؛ «در درجه اول نه ورود اجباری، بلکه منع خروج. این شرایط اغلب با بدهکاری و یا ننگه داشتن حقوق تا پایان مدت قرارداد به وجود می‌آید.» در موردی که بررسی کردیم، حقوق‌ها پس از پایان فصل برداشت برای هر محصول پرداخت می‌شوند، که شاید شش تا هفت ماه به طول انجامد. در طول این مدت، کارگران یا پول اندکی به عنوان مساعده دریافت می‌کنند، یا خود را به یک فروشگاه محلی مقروض می‌کنند که اغلب تحت مالکیت همان واسطه است.

سوم آن که شکل‌های معاصر نیروی کار غیرآزاد معمولاً معادل با کار بدون دستمزد نیست و شامل کار به ازای دریافت پول هم می‌شود؛ با این حال، «مزدها به هیچ وجه برابر با ارزش افزوده نیروی کاری که تحت این شرایط به کار گرفته شده، نیست.» مشاهدات ما نشان می‌دهد که حقوق دریافتی کارگران کمتر از حقوق مرسوم است و گاهی نیز چیزی دریافت نمی‌کنند. اما آن‌ها نمی‌توانند کار خود را ترک کنند زیرا معمولاً «طلب» دارند و انتظار دارند بتوانند حداقل بخشی از آن را وصول کنند.

در نهایت، عدم آزادی در شرایط استثمار ایجاد می‌شود که «با شرایط کاری خشن، تحقیرآمیز و خطرناک، نقض حقوق کاری (و اغلب انسانی) کارگران و اشکالی از اجبار و بازی دادن (manipulation) همراه است تا کارگران بیشتر، طولانی‌تر و در قبال پول کمتری کار کنند.» در واقع، کارگران پناهنده در چادرهایی زندگی می‌کنند که در زمین‌های افرشته شده‌اند که تحت اجاره واسطه‌هاست (کارگران اجاره مکان چادر را نیز پرداخت می‌کنند)؛ زیرساخت‌های اولیه وجود ندارد، هزینه آب را پرداخت می‌کنند و برای برق از انشعابات غیرقانونی استفاده می‌کنند؛ کارگران تنها چند روز قبل از جابه‌جایی متوجه می‌شوند که باید به جای جدیدی نقل مکان کنند.

بله، ترکیه بیشترین جمعیت پناهندگان را در خود دارد، ولی زندگی عزت‌مندانه، مسیری برای جذب و ادغام و تصویری از آینده از آن‌ها دریغ شده است. در عوض، الگوی ترکیه را اقدامات روزانه و غیرساختارمند، بسته به ضروریات سیاست خارجی شکل می‌دهند. خیلی بعید است که این الگو، الگویی ساختارمند و شفاف برای هم‌زیستی در اختیار مردمان ترکیه قرار دهد. آیا دولت ترکیه قابل اطمینان، پاسخ‌گو و مسئولیت‌پذیر است؟ آیا این واقعاً می‌تواند الگو باشد؟ ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Bediz Yılmaz <bedizyilmaz@yahoo.com>

هزار نفر از آن‌ها مجوز کار داده شده است. در نتیجه، غیررسمی بودن عامل معرف شرایط کار پناهندگان است. بنابراین، من معتقدم که غیررسمی بودن، که تا قبل از این هم در ترکیه بسیار فراگیر بوده است (حدود ۵۰ درصد کل کارگران و بیش از ۸۵ درصد در بخش کشاورزی)، دقیقاً همان موقعیتی است که باعث موفقیت الگوی ترکیه می‌شود. به سخن دیگر، اگر سطح بالای غیررسمی بودن کار نبود - عاملی که همه تأییدش می‌کنند، مقامات نسبت به آن بی‌اعتنایند و کارفرمایان از آن سود می‌برند - چنین تعداد بالایی از سوری‌ها قادر به زندگی در این کشور نبودند. استثمار سوری‌ها در کار و تبعیض علیه آن‌ها در زبان روزمره تقریباً از سوی تمام اعضای جامعه، بدون توجه به وابستگی سیاسیشان، صورت می‌گیرد.

کشاورزی در این منطقه سرشت خاصی دارد. اجازه کار که به ندرت برای سایر بخش‌ها صادر می‌شود و به این ترتیب، پناهندگان وادار می‌شوند تا در حد نهایت استثمار کار کنند، برای کار در بخش کشاورزی حتی نیاز نیست؛ با این کار درها به سوی استثمار بیش‌تر گشوده می‌شود. بر اساس ماده ۵ (۴) مقررات مجوز کار برای خارجی‌های تحت حفاظت موقت (۲۰۱۶/۸۳۷۵)، افراد خارجی تحت حفاظت موقت که در بخش کشاورزی و دامپروری کار می‌کنند، برای کار نیاز به اخذ اجازه کار ندارند. بر اساس مشاهداتم در مقام یک کنش‌گر-پژوهشگر در آدانالی‌اغلو - منطقه‌ای کشاورزی در حاشیه شهر مرسین در شرق مدیترانه در ترکیه - معتقدم که پناهندگان در بخش کشاورزی معرف نوعی نیروی کار غیرآزادند. من برای تعریف نیروی کار غیرآزاد معاصر، از طرحی که نیکولا فیلیپس در مقاله سال ۲۰۱۳ خود درباره نیروی کار غیرآزاد ارائه کرده است استفاده می‌کنم.

< مهاجران به عنوان نیروی کار غیرآزاد >

اولین بُعد این طرح شامل قراردادهای غیررسمی، شفاهی و کوتاه‌مدت است. بر این اساس، «از بدهکاری [۰.۰۰] برای تنبیه کارگر و مقید کردن او به آن رابطه استفاده می‌شود و قراردادهای اغلب به نحوی دست‌کاری می‌شود تا استثمار کارگر تا حد نهایت ممکن شود.» در منطقه کشاورزی مورد مشاهده ما، واسطه‌های نیروی کار به عنوان افراد محوری در روابط تولیدی کشاورزی نقش دارند. نقش قدرتمند آن‌ها با ورود سوری‌های ناآشنا به زبان محلی بیشتر شده است. واسطه‌ها از هر دستمزد روزانه، سهمی معمولاً برابر با ده درصد، دریافت می‌کنند. نقش آن‌ها به عنوان مذاکره‌کننده در یافتن شغل، محل سکونت و دستمزد کارگران و تضمین به پایان رساندن کار و مدیریت هرگونه مسئله در رابطه با کارگران برای کارفرمایان است. این امر کارگران پناهنده را کاملاً به واسطه‌های کشاورزی وابسته می‌سازد.

< برداشتن مرزها در شهرهای هم‌بسته

سارا شیلیگر، دانشگاه بازل، سوئیس

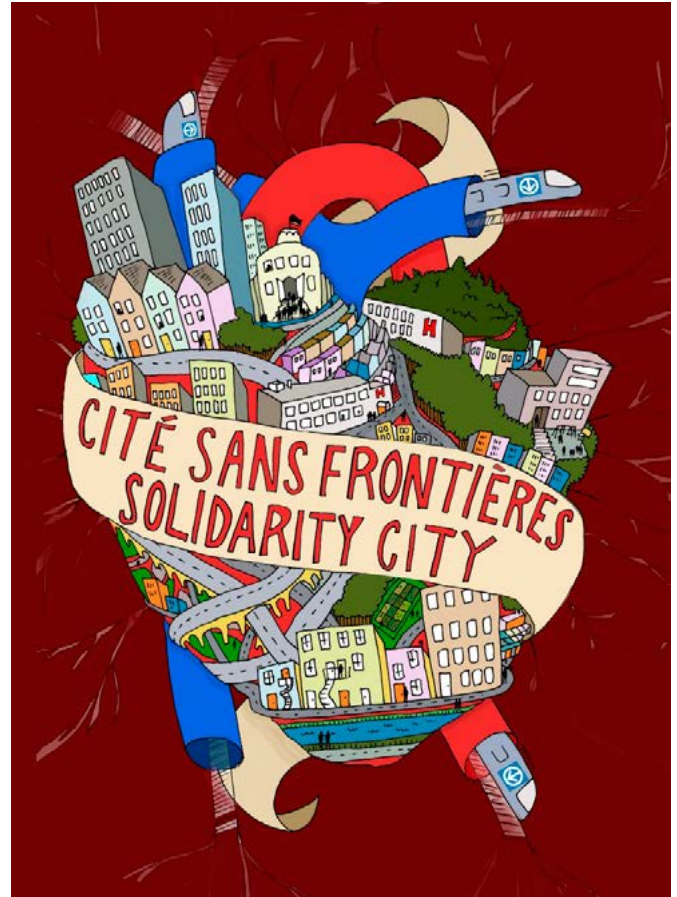
یک «شهر پناهندگان» باشد. شهرداران مترقی در شهرهای ساحلی ایتالیا (مانند ناپل و پالرمو) و اسپانیا (بارسلونا) از بازگشایی بنادر حمایت کرده و برای پذیرش افراد نجات‌یافته از دریا، اعلام آمادگی کرده‌اند. پس از غرق شدن صدها نفر در ساحل سیسیل، لئووکا اورلاندو، شهردار پالرمو، مرکز سیسیل، یکی از اولین سیاستمداران اروپا بود که شهرش را «شهر پناه» نامید. لئووکا اورلاندو با این جمله توجه بسیاری در سطح اروپا جلب کرده است: «اگر از من بپرسید که چند پناهنده در پالرمو زندگی می‌کنند، پاسخ نخواهم داد که شصت‌هزار یا صد‌هزار تن. خواهم گفت هیچ. هر کسی که به پالرمو بیاید، اهل پالرمو به حساب می‌آید.» بر اساس «منشور پالرمو» که او بنیان نهاده است، حقوق مدنی صرفاً منحصر به مکان سکونت هر فرد است.

در آلمان نیز، حکومت‌های شهری تمایل خود را برای اعطای پناهندگی به افرادی که به دنبال خانه‌ای امن هستند اعلام کرده‌اند. اتحادیه‌های گسترده‌ای (مانند جنبش مدنی «اسکله» (Seebücke) و هشتگ «جدایی‌ناپذیر» (#unteilbar) متشکل از هزاران نفر از گستره جامعه مدنی با تکرار تظاهرات‌ها و کنش‌های خلاقانه، از ایجاد «بندرگاه‌های امن» حمایت کردند. خواسته آن‌ها ایجاد مسیرهای امن فرار، جرم‌زدایی از نجات‌پناهیان از دریا و پذیرش بی‌واسطه و انسان‌دوستانه پناهندگان مانند یک برنامه جابه‌جاسازی (relocation program) بود.

< دسترسی بدون ترس به زیرساخت شهری

تجربیات آمریکای شمالی، به ویژه جنبش «شهرهای پناه» که از دهه هشتاد میلادی آغاز شد، الهام‌بخش جنبش «شهرهای هم‌بسته» در اروپا بوده است. تفاوت اصلی شهرهای پناه، ساکنان غیرقانونی آن‌هاست. شرایط مرزها برای مهاجران غیرقانونی در فعالیت‌های هرروزه مانند حضور در مدرسه، رفتن به بیمارستان‌ها یا استفاده از حمل‌ونقل عمومی تکرار می‌شود. اگر نتوانند ثابت کنند که مدارک لازم در اختیار آن‌ها است، از دسترسی به خدمات اجتماعی پایه محروم شده و ممکن است مجرم شناخته شده، دستگیر و از کشور اخراج شوند.

برای مصون نگه‌داشتن ساکنان شهر از اخراج و دادن اجازه استفاده از زیرساخت شهری و حقوق اجتماعی، اشکال مختلفی از همکاری میان جنبش‌های اجتماعی و مقامات شهری آزموده شده است؛ هر دو گروه با مقامات دولت ملی و سیاست‌های مهاجرتی‌شان مخالفند. سیاست «پرس و نگو» (که در تورتو اجرا شده است)، کارمندان



شهرها به محل پیکار و آزمونگری حول آینده رژیم‌های مهاجرتی و نیز دموکراتیک‌سازی بنیادی زندگی شهری به معنای اعطای حق بر شهر به همه، تبدیل شده‌اند. صاحب‌امتیاز عکس: «شهر هم‌بسته».

همزمان که رهبران عضو اتحادیه اروپا با پذیرش مرگ هزاران نفر در دریای مدیترانه و جرم‌انگاری کمک به پناهجویان، محدودیت‌ها در سیاست‌های مهاجرتی را تشدید می‌کنند، چندین شهرداری در اروپا شهرهای خود را «شهرهای هم‌بسته» معرفی می‌کنند. به همین دلیل شهرها به محل پیکار و آزمونگری حول آینده رژیم‌های مهاجرتی و نیز دموکراتیک‌سازی بنیادی زندگی شهری به معنای اعطای حق بر شهر به همه، تبدیل شده‌اند. این پیکارها برای «شهروندی شهری» (urban citizenship) نشانگر امکان‌هایی هستند برای این‌که شهرها بتوانند نه تنها توانایی دولت-ملت برای کشیدن مرزهای ملی و حفاظت از آن‌ها، بلکه تعاریف اساسی شهروندی را نیز به چالش بکشند.

< پلهایی از دریا به شهرها

از مداخلات سیاسی قابل توجه در سطح محلی می‌تواند تعهد به

بئر شبکه عدالت مهاجران همبستگی
در سراسر مرزها. صاحب امتیاز عکس:
همبستگی در سراسر مرزها



مشارکت اجتماعی. این امر با نزاع‌های حق بر شهری پیوند دارد؛ نزاع‌هایی که در قلب آن مقاومت در برابر اعیانی‌سازی و کالایی سازی فضای عمومی، و مقاومت برای تصاحب جمعی زیرساخت شهری و حقوق مشارکت است.

< آرمان شهر انضمامی

آنچه در تمام این اقدامات بسیج‌کننده با شعار شهر هم‌بسته مشترک است، احضار یک آرمان شهر انضمامی است. در این آرمان شهر انضمامی می‌توان به جای قرار دادن مسائل سیاست اجتماعی و مهاجرت در مقابل یکدیگر، با برقراری پیوند میان آن‌ها، مسیری به خارج از محدودیت‌های سیاسی ایجاد کرد.

به علاوه، مفهوم شهر هم‌بسته پیوندهای گسترده‌تری علیه فقر و برای تامین مسکن اجتماعی، زیرساخت شهری و مشارکت فرهنگی و دموکراتیک را ممکن می‌سازد. با شروع از واقعیت‌ها و نیازهای واقعی در فضای شهری، کشمکش‌های هرروزه جنبش‌های اجتماعی مختلف، که در حالت معمول مستقل از هم فعالیت می‌کنند، می‌توانند کنار هم قرار گرفته و در بهترین حالت آگاهی جدیدی از اشکال تجربه‌شده استثمار، ظلم و تبعیض خلق کنند که در کنار هم و در طبقه گسترده بی‌ثبات کاران شهری تجربه کرده‌اند.

اغلب این گونه جنبش‌های توده‌ای ابتکاراتی عینی هستند که شالوده تدابیر سیاسی خاص را می‌نهند. ایجاد پل‌هایی میان کنش‌گران، سیاست‌مداران پیش‌روی شهر و مقامات/ادارات محلی در اجرای موفقیت‌آمیز حیاتی است. با این حال، سطح شهری را نباید دست‌بالا گرفت: شهرها با وجود فضای مانور، در ساختار قدرت جهانی حل شده، و دولت-ملت آوردگاهی مهم برای نزاع‌های سیاست باقی می‌ماند.

در آخر، این مفهوم همچنین شامل فرصت خلق درک جدیدی از تعلق نیز می‌شود. موضوع این نیست که یک «دیگری» مفروض چه کسی و چگونه است و چه کسی و چگونه باید باشد. این مفهوم در واقع تخیل جمعی یک «ما»ی جدید را ممکن می‌سازد. این کار انطباقی بسیار به تأخیر افتاده با واقعیت موجود جامعه پسمهاجرتی است که مهاجرت در آن به عنوان یک حقیقت پذیرفته شده است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Sarah Schilliger <sarah.schilliger@unibas.ch>

ارائه‌دهنده خدمات عمومی شهر را از پرسیدن سوال درباره وضعیت مهاجرتی افراد منع می‌کند (نپرس) و اگر به نحوی از وضعیت مهاجرتی اطلاع یافته شد، آن‌ها را از انتقال این اطلاعات به سایر مقامات دولتی منع می‌کند (نگو). در برخی شهرها مانند نیویورک یا سن‌فرانسیسکو، هر کسی که بتواند هویت و سکونت خود را در شهر ثابت کند، محق است که صاحب یک کارت شناسایی رسمی باشد؛ این کارت به افراد فاقد وضعیت معمول سکونت، امنیت بیشتری در زندگی هرروزه در شهر می‌دهد و دسترسی به منابع شهری را برای ایشان تسهیل می‌سازد.

در حال حاضر، کنش‌گران جنبش «شهر هم‌بسته»، با دنباله‌روی از نمونه نیویورک، ارائه کارت شناسایی شهری در شهرهای مختلف آلمانی زبان (مانند هامبورگ، زوریخ و برن) را خواستارند. مقامات شهر برن از این طرح حمایت کرده‌اند، هرچند معیار اعطای این کارت‌ها و محتوای درج شده بر روی آن‌ها همچنان محل اختلاف است.

< برداشتن مرزها

حکومت‌های شهری در رژیم مرزها (داخلی) نقشی محوری ایفا می‌کنند، چرا که توسعه و اجرای خدمات رفاهی به تفسیر شهر از مقررات ملی بستگی دارد. هم‌زمان که محدودکردن حقوق اجتماعی مهاجران با وضعیت بی‌ثبات موجب حصول شکلی از کنترل داخلی مهاجرت می‌شود، ارائه دسترسی به خدمات رفاهی برای مهاجران نامعمول در سطح محلی می‌تواند تعریف موجود از مرزهای ملی را به چالش بکشد.

این امر باعث گسترش مفهوم شهروندی می‌شود: شهروندی نه تنها به عنوان یک وضعیت، بلکه همچنین به عنوان فرایندی تعریف می‌شود که شامل مذاکره بر سر دسترسی به حقوق و استفاده از آن‌هاست. این تفسیر کمتری به مقررات قانونی می‌دهد و در عوض بر روابط اجتماعی، هنجارها، رفتارهای مبتنی بر هم‌بستگی و چانه‌زنی بر سر تعلق تمرکز دارد. بنابراین تمرکز بر محل‌های واقعی که شهروندی هرروزه به مذاکره گذاشته می‌شود و جایی که اشکال جدید همبستگی درون اجتماعات شهری اجرا می‌شود، اهمیت بیشتری نیز می‌یابد.

در این‌جا، مشکل پیش آمده در درجه اول مهاجرت نیست، بلکه توزیع نابرابر حقوق اجتماعی و دسترسی نابرابر به منابع است. این موضوع چرخش گفتمان مهاجرت را ممکن می‌سازد؛ فاصله‌گرفتن از «الزام به ادغام» و چرخش به سوی پرداختن به نابرابری‌ها و مسئله

< دانشجویان مدافع آینده: به سوی سیاست طبقاتی بوم‌شناختی

جولیا کایزر، دانشگاه لایپزیگ آلمان؛ یاسپر اشتانگه، دانشگاه هومبولت برلین، آلمان

دانشجویان در دانشگاه لایپزیگ در نشست مجمع عمومی جمع شده‌اند. صاحب‌امتیاز عکس: یولیا کایزر.



است. همه، فارغ از دلبستگی سیاسی، برای مبارزه با بحران اقلیمی قریب‌الوقوع فراخوانده می‌شوند و بسیاری این ندا را پاسخ داده‌اند. این دورنمای استراتژیک با گرایش‌های غالب کنشگری اقلیمی در طول دهه‌های گذشته متفاوت است. «جمعه‌های دفاع از آینده» با رویکردش برای درگیر کردن هر چه بیشتر مردم در تظاهرات خیابانی، استعداد آن را دارد که موجب تغییر اساسی در ساختار شود.

در آلمان، دانشجویان در اوایل ۲۰۱۹ با عنوان «دانشجویان مدافع آینده» جمیعاً به «جمعه‌های دفاع از آینده» ملحق شدند. در ادامه، در این باره بحث می‌کنیم که «دانشجویان مدافع آینده» می‌تواند به واسطه تحکیم رویکردی نظام‌مند و طبقه‌محور برای سازماندهی اکثریت، تأثیر به‌سزایی بر سرشت سیاسی جنبش اقلیمی داشته باشند. در این‌جا به‌طور مختصر تاریخ کوتاه جنبش «دانش‌آموزان مدافع آینده» را به همراه تحلیلی از عامل تمایز رویکردشان به سیاست‌های اقلیمی، شرح می‌دهیم. بحث را با پیشنهادهایی در این باره پایان می‌دهیم که دانشجویان و عالمان اجتماعی در سراسر جهان چگونه می‌توانند از این جنبش حمایت کنند - جنبشی که علیه بحران قریب‌الوقوع پیش‌روی بشریت قرار گرفته است.

< «جمعه‌های دفاع از آینده» دانشگاه‌ها را فتح می‌کند

با رشد سریع جنبش جمعه‌های دفاع از آینده، در بهار ۲۰۱۹ فعالان دانشجویی در سراسر آلمان این بحث را آغاز کردند که چگونه دانشگاه‌هایشان را درگیر جنبش در حال ظهور اقلیمی کنند. از ابتدا هدف، سازماندهی هر چه بیشتر دانشجویان بود با برپایی گردهمایی‌های آزاد با شعارهایی مانند «همین حالا عمل

<<

جهان ما یک قرن دیگر چگونه خواهد بود؟ بنابر مطالعات اخیر، اکثر جمعیت جهان، چند هفته از سال در معرض شرایط گرمایی و رای تحمل انسان قرار خواهند داشت. خشکسالی بیش از ۳۰ درصد سطح زمین را در بر خواهد گرفت. بیش از یک میلیارد نفر از مردم منطقه استوایی کوچ خواهند کرد. همان‌طور که فیزیکدان آلمانی هارالد لاش اخیراً مطرح کرده است شاید بشریت مجبور شود بپذیرد که تنها از فجایع درس می‌گیرد. به نظر می‌رسد ما علاقه چندانی به تغییر این وضعیت نداریم، با وجود این که کاملاً از نزدیکی آن آگاهیم.

با این حال، امروز در همه جهان جوانان تحت تأثیر اعتصاب‌های هفتگی مدارس به تاسی از گر‌تا تانبرگ خشمشان را به خیابان‌ها می‌آورند و خواستار تغییری در سیاست اقلیم‌اند. این حرکت منجر به پیدایش جنبش جهانی «جمعه‌های دفاع از آینده» (Fridays for Future) شده است. آن‌ها تلاش می‌کنند با اعتصاب‌های هفتگی مدرسه، تظاهرات و شکل‌های دیگر اعتراض، بر سیاستمداران فشار وارد کنند تا در وهله اول از هدف‌گذاری ۱,۵ درجه سانتیگراد ذکر شده در توافق‌نامه پاریس تبعیت کنند.

این جنبش در آلمان با اقبال عمومی روبه‌رو شده است. بیش از ۲۵۰ شاخه محلی ایجاد شده‌اند و ۵۵ درصد از جمعیت، از جنبش حمایت کرده‌اند. در همبستگی با دانشجویان مدرسه سازمان‌هایی از قبیل «دانشمندان مدافع آینده» و «هنرمندان مدافع آینده» نیز تشکیل شده‌اند. طبق این منطق که هر چه جنبش بزرگ‌تر شود، می‌تواند فشار بیشتری بر مسئولین وارد کند، گستردن پایگاه اجتماعی به یکی از مهم‌ترین اهداف استراتژیک جنبش بدل شده

سطح محلی، با کنشگران «دانشجویان مدافع آینده» و «جمعه‌های دفاع از آینده» ملاقات کرده بودند. چنین همبستگی‌هایی بین اتحادیه‌ها و جنبش‌های اجتماعی در سال‌های گذشته در آلمان کم‌سابقه بوده است. به نظر می‌رسید برخی اتحادیه‌ها مانند اتحادیه‌های کارگران حمل و نقل، هم‌پیمان طبیعی جنبش اقلیمی باشند، چراکه منافع مشترک بسیاری با جنبش داشتند. برای مثال، فرانک بسیرسکا، رئیس اتحادیه کارگران خدماتی فر. دی (ver.di)، به دنبال صحبت با کنشگران «جمعه‌های دفاع از آینده»، اعضای ور. دی را به طور عمومی به شرکت در اعتصاب جهانی در روز ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۹ تشویق کرد. اما حتی اتحادیه‌هایی به بزرگی ای.جی. متال (IG Metall) هم که نماینده بخش‌های کربن‌بر (carbon-intensive) صنعتی اقتصاد بودند، با وجود این که محل کار آن‌ها بیش از همه تحت تأثیر بازسازی بوم‌شناسانه اقتصاد قرار می‌گیرد، در گفتگو با «جمعه‌های دفاع از آینده» مشارکت کردند. جنبش اقلیمی باید مشکلات بسیاری را حل کند و به‌پیش‌ش‌های بسیاری پیرامون ساختن فرصت‌های عملی برای همکاری با اتحادیه‌ها پاسخ دهد. چنان که در ادامه توضیح می‌دهیم، این همبستگی‌ها ممکن است راهی به سوی یک جنبش بزرگ اقلیمی بگشاید که به منظور ایجاد تغییر واقعی اجتماعی و بوم‌شناختی به اندازه کافی بتواند باشد.

< گونه‌ای جدید از جنبش اقلیمی؟

بر مبنای طرح کلی بالا از مسیری که «دانشجویان مدافع آینده» تاکنون طی کرده‌اند، می‌توانیم برخی ویژگی‌های جنبش را استنتاج کنیم. این ویژگی‌ها اگر در سطح گسترده‌تر جنبش عدالت اقلیمی بی‌نظیر نباشد، حداقل کم‌یاب است.

یکم، «دانشجویان مدافع آینده» تلاش می‌کند مبارزه با بحران اقلیمی را به مبارزه‌ای با حضور اکثریت جامعه بدل کند. در این معنا، این جنبش با شکل‌های دیگر (و نسبتاً متناسب) کنش که نیازمند مشارکت‌کنندگانی است که ریسک‌های جدی فیزیکی و قانونی را بپذیرند - مانند اشغال معادن سطح زمین یا جنگل‌ها - تفاوت دارد. کنش‌هایی از این دست، به ناچار بیش‌تر کنشگران قبلاً تا اندازه‌ای رادیکال شده را جذب می‌کند؛ محیط اجتماعی محدودی که جین مک‌آلوری آن را «کنشگران خود-گزیده» (self-selected activists) نامیده است. در مقابل، «جمعه‌های دفاع از آینده» بر جاه‌طلبی برای فراهم کردن فضایی برای اکثریت جامعه در «اعتصاب‌های» هفتگی تأکید می‌کند. «دانشجویان مدافع آینده» هم با «جمعه‌های دفاع از آینده» همسو است.

دویم، اکثریت، دلالت‌هایی برای کار در بین دانشجویان و همچنین تشکیل اتحاد با دیگر کنشگران دارد. در دانشگاه‌ها جنبش «دانشجویان مدافع آینده» تلاش می‌کند بر خلاف کنشگران اقلیمی که تاکنون خود را به رویدادهای کوچک‌تر محدود کرده‌اند، کل بدنه دانشجویی را با بحران اقلیمی روبه‌رو کند. سیاسی کردن وسیع جوانان در ماه‌های گذشته نتیجه همین رویکرد بوده است. این استراتژی در بین کنشگران اصلی متجر به بهبود مهارت‌ها و افزایش اعتماد به نفس شده است؛ حتی کسانی که پیش‌تر هرگز به لحاظ سیاسی درگیر نبوده‌اند حالا مقابل صدها دانشجو سخنرانی

کنند! بیاید برای عدالت اقلیمی بیش‌تر، تظاهرات را به دانشگاه بیاوریم». تا حدودی به خاطر تأثیر معنادار «جمعه‌های دفاع از آینده» بر گفتمان عمومی، هر یک از این گروه‌هایی‌های آزاد بیش از سیصد دانشجو را جذب کرد. در طی چند ماه، گروه‌های متشکل از کنشگران و دانشجویان که به لحاظ سیاسی متفاوت بودند در بیش از بیست دانشگاه در سراسر کشور، اجتماعات عمومی را سازماندهی کردند. این اجتماعات غالباً بزرگ‌ترین گروه‌هایی‌های سیاسی این دانشگاه‌ها در سال‌های اخیر بود. این موفقیت بزرگ چگونه به دست آمد؟

روش‌هایی که در لایپزیگ در آلمان شرقی، به کار می‌رفت در بسیاری از شهرهای دیگر نیز اتخاذ شد، به همین خاطر آن‌ها را به عنوان نمونه به کار می‌گیریم. برای جلب بیش‌ترین تعداد دانشجو، کنشگران لایپزیگی مفاهیمی را که در سازماندهی اتحادیه ساخته شده بود به کار می‌بردند. برای برگزاری یک مجمع عمومی رسمی، هدف این بود که امکان نداشته باشد دانشجویان دیگر درباره مجمع عمومی برنامه‌ریزی شده چیزی شنیده باشند و فعالانه تصمیم بگیرند که از آن حمایت کنند یا نکنند. بنابراین عریضه‌ای دست به دست می‌شد که همبستگی با «جمعه‌های دفاع از آینده» را بیان می‌کرد و خواستار برگزاری مجمع عمومی برای بحث درباره گام‌هایی در جهت دانشگاه و شهر پایدارتر بود. کنشگران و حامیان به طور نظام‌مند عریضه را غالباً با حمایت مدرسان، در همه دانشگاه‌ها و در پردیس مرکزی دانشگاه پخش کردند و در سخنرانی‌ها دانشجویان را آن مطلع ساختند. در طول یک هفته ۲۵۰۰ دانشجو نامه را امضا کرده بودند.

در مجمع، دانشجویان پس از آن که سخنرانان دانشگاه و اتحادیه‌ها بر درهم‌تنیدگی سیاست بوم‌شناختی و اجتماعی تأکید کردند، درباره فهرستی از درخواست‌ها به توافق رسیدند. در شهرهای دیگر مثل برلین خواسته‌ها نه فقط دانشگاه‌ها بلکه اتحادیه‌ها و سیاست شهری را هدف قرار دادند. اتحادیه‌ها به «اعتصابات اقلیمی» دعوت شدند و مجلس سنای برلین به معرفی گام‌هایی در جهت ساختن شبکه حمل و نقل عمومی رایگان و وسیع‌تر وادار شد.

< تبادُل و تعمیم روش‌ها در سطح ملی

برای گسترش روش‌هایی که کنشگران در شهرهایی مانند لایپزیگ و برلین به کار بردند، اجتماعی سراسری از کنشگری دانشجویان مدافع آینده با حضور نمایندگانی از بیش از ۳۰ شهر، در ژوئن ۲۰۱۹ سازماندهی شد. دستاوردهای موفقیت‌آمیز در تحرک دانشگاه‌ها ارائه شد و مورد بحث قرار گرفت. جین مک‌آلوی نویسنده و فعال کارگری آمریکایی، برای تدریس روش‌های جواب‌پس‌داده سازماندهی و بحث درباره گام‌های بعدی جنبش اقلیمی دعوت شده بود. این اجتماع اولین سنگ‌بنای هماهنگی دانشجویان فعال اقلیم بود. کنشگران با مسلح شدن به این روش‌ها، تا پایان ترم تابستانی مجمع‌های عمومی را در چهارده شهر سازماندهی کردند.

هم‌زمان، دانشجویان در گفتگو با اتحادیه‌هایی که «جمعه‌های دفاع از آینده» به راه انداخته بود فعالانه مشارکت کردند. تا این زمان تقریباً همه اتحادیه‌های اصلی در آلمان، چه در سطح ملی چه در

و تظاهرات را سازماندهی و جنبش را در گفتگوهای انجمن معرفی می‌کنند. جالب است که اکثریت این کنشگران با زنان جوان است.

نکته دوم این‌که، وقتی نوبت به گسترده‌نمایی جنبش به بیرون از مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها می‌رسد، «دانشجویان مدافع آینده» (و همچنین بخش‌هایی از «جمعه‌های دفاع از آینده»)، اقلاً در عمل، در کی طبقاتی از معنای واقعی «اکثریت» دارد. چهره‌های سرشناس «جمعه‌های دفاع از آینده» بیش‌تر به احزاب سیاسی، کسب و کارها و حتی بانک‌ها نزدیک شده‌اند تا حمایت بیش‌تری برای جنبش کسب کنند و نسبت به نهادهایی مانند اتحادیه اروپا برای مبارزه با تغییر اقلیمی ابراز اعتماد فراوان کرده‌اند. بسیاری از کنشگران «دانشجویان مدافع آینده» نسبت به این گرایش‌ها انتقاد دارند. آن‌ها در تلاش برای دخیل کردن کنشگران بیش‌تر در جنبش، گروه‌های وظیفه‌ای (task forces) خاص ایجاد کرده‌اند تا برای سازماندهی اکثریت مزدبگیران، با اتحادیه‌های کارگری گفتگو کنند. این مسئله فقط برای ابراز همبستگی متقابل نیست، بلکه برای ملحق شدن به هم‌پیمان‌های بالقوه در اعتصابات است که در آن قدرت چانه‌زنی اقتصادی می‌تواند برای اصلاحات اجتماعی و بوم‌شناختی به کار بسته شود. این رویکرد نسبت به اتحادیه‌های کارگری نه فقط ناشی از تصدیق قدرت اقتصادی کارگران سازمان‌یافته، بلکه همچنین تلاشی است برای غلبه بر تناقض‌های مفروض بین منافع اقلیم جهانی و کارگران، به ویژه کسانی که در شاخه‌های کربن‌بر صنعت مشغول کارند. جناح‌های سیاسی راست و میانه به طور خستگی‌ناپذیر و غالباً به گونه‌ای موفقیت‌آمیز، این روایت را تقویت می‌کنند و با این کار، بر نقاط حساس به ویژه کسانی که مستقیماً تحت تأثیر بازسازی اقتصاد هستند، مانند لوزاتیا (لاوزیتس)، منطقه سابقاً معدنی در آلمان، دست می‌گذارند. در حالی که پرسش‌های بنیادین هنوز جای بحث دارند، گفتگوهای اخیر بین کنشگران «دانشجویان مدافع آینده» و اتحادیه‌های کارگری نشان داده‌اند که منافع اقلیم جهانی و رانندگان اتوبوس و کارگران فولاد اغلب همسو است.

< چشم‌اندازهایی برای آینده نزدیک

این دو خصیصه دورنمای استراتژیک «دانشجویان مدافع آینده» - هدف‌گذاری برای مشارکت فعالانه اکثریت جامعه در جنبش اقلیمی و رویکرد طبقاتی برای سازماندهی اکثریت - راه را به روی شکل‌هایی از کنش می‌گشاید که مستعد تحقق تغییرات ساختاری در جهت جامعه‌ای پایدارتر از طریق خودکوشی اکثریت است. مثلاً در آلمان چانه‌زنی جمعی در آینده نزدیک در سطح ملی در حوزه حمل و نقل عمومی ممکن است فرصتی برای ایجاد اتحاد بین کنشگران اقلیمی، اتحادیه‌ها و اجتماعات فراهم کند. درست مانند بخش سلامت و آموزش، حمل و نقل عمومی نه فقط بر تغییر اقلیمی انسان‌ساخته (anthropogenic) اثر دارد بلکه همچنین برای بازتولید اجتماعی و رفاه همه شهرها و مناطق هم لازم است. بنابراین، «دانشجویان مدافع آینده» می‌توانند گروه‌های گشوده‌ای در محله‌ها و دانشگاه‌هایشان سازماندهی کنند که در همبستگی با کارمندان، ایستادگی و به طور بالقوه از آن‌ها در اعتصابات و غیره حمایت کنند. فشار سیاسی بیرونی از سوی جنبش‌های اجتماعی مانند «جمعه‌های دفاع از آینده» یا «دانشجویان مدافع آینده» ممکن است فرآیند چانه‌زنی جمعی را سیاسی کند و بر اهمیت وسیع این

مباحثات برای جامعه تأکید کند. کوشش‌های مشترک اتحادیه‌ها و جنبش اقلیمی توده‌ای می‌تواند برای کارمندان حمل و نقل عمومی شرایط کاری بهتر و دستمزدهای بالاتر فراهم کند، برای کاربران حمل و نقل عمومی از طریق گسترش و کالایی‌زدایی از زیربنای حمل و نقل عمومی، استانداردهای زندگی را بهبود بخشد و با کاهش حمل و نقل شخصی با خودرو از انتشار کربن بکاهد.

استراتژی هژمونیک در بین کنشگران «جمعه‌های دفاع از آینده»، با اعتماد به احزاب سیاسی، کسب و کارها و نهادهای دولتی برای حل بحران قریب‌الوقوع اقلیمی، به نوعی بن‌بست برخورد کرده است. با آن‌که جنبش در رشد سریع حزب سبز آلمان نقش مهمی داشته است و سبب شده گفتمان عمومی ماه‌ها مشغول موضوع تغییرات اقلیمی شود، در مجموع به کنش‌های ملموسی در جهت تغییر ساختار اقتصاد و جامعه آلمان نینجامیده است. جهت‌گیری به سمت سیاست طبقاتی بوم‌شناختی، همراه با اتحادیه‌هایی که پهلو به پهلو جنبش اقلیمی در راه دگرگونی بوم‌شناختی و اجتماعی می‌جنگند، ممکن است فقط یکی از راه‌های خروج از این بن‌بست استراتژیک باشد.

< به ما بپیوندید!

به باور ما دانشگاه‌ها استعداد ایفای نقشی مهم در ساختن یک جنبش جهانی اقلیمی، طبقه‌محور و گسترده را دارند. این امر ممکن است نیازمند بدنه دانشجویی سازماندهی‌شده و دانشمندان انتقادی‌ای باشد که فعالانه فرآیند سازماندهی را پشتیبانی می‌کنند و دستاوردهای نظری را به منظور کسب فهمی عمیق‌تر از علل بحران اقلیمی و راه‌کارهای ممکن می‌پروراند. این‌ها تنها مسائل علوم طبیعی یا مسائل فنی نیستند، تکنولوژی‌های پایدار به تنهایی تغییرات اقلیمی انسان‌ساخته را متوقف نمی‌کنند. همه جامعه و اقتصاد ما باید تغییر ساختاری را از سر بگذرانند. این که شیوه و نتایج در چه جهتی خواهند بود پرسش مهمی است که عالمان اجتماعی باید به آن پاسخ بدهند.

روشن و صریح می‌گوییم: دانشجویان، در جنبش اقلیمی سازماندهی شوید! دانشمندان، پژوهستان را با پرسش‌های اضطراری که بشریت با آن‌ها روبه‌روست همسو کنید و یافته‌هایتان را در دسترس عموم قرار دهید! در نهایت با ما کار کنید تا جنبش تقویت شود. در حال حاضر «دانشجویان مدافع آینده» درباره امکان انجام اعتصابات دانشجویی یک هفته‌ای بحث می‌کنند. می‌توانیم برای یک هفته دانشگاه‌ها را برای عموم باز کنیم و سخنرانی‌ها و مباحثاتی درباره بحران اقلیمی و راه‌کارهای ممکن آن برگزار کنیم. کنفرانس «مجمع رؤسای دانشگاه‌های آلمان» دانشگاه‌ها را «مراکز فرهنگ دموکراتیک که به بحث‌هایی سازنده برای غلبه بر چالش‌های بزرگ جامعه راه می‌برد» تعریف کرده است. نظر به موقعیت کنونی جهان و آینده نزدیک آن، باور داریم زمان انجام این مسئولیت فرا رسیده است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Julia Kaiser <julaidakaiser@gmail.com>

Jasper Stange <jasper.stange@hotmail.de>

< آموزش خصوصی کاتولیک در سنگال

مصطفی تامبا، دانشگاه شیخ آنتادیوپ داکار، سنگال

استفاده از بایگانی‌هایی که در دسترس مان قرار گرفت، پیمایشی اسنادی انجام دادیم.

نتایج این مطالعه در قالب جدول متقاطع یا دوطرفه ارائه می‌شود.

جدول ۱ نشان می‌دهد که سراسقف‌نشین داکار به تنهایی ۵۰ درصد از کل مدارس را در خود جای داده است. این سراسقف‌نشین از دو منطقه اسقف‌نشین تشکیل شده که اولی شامل لوپلاتو، گراد داکاریوف و لنیایس و دومی شامل سین و پتیت کوت است. در مجموع، سراسقف‌نشین از ۴۱ کلیسا تشکیل شده است. اسقف‌نشین‌های تی‌یس و زیگینچور به ترتیب ۱۶ و ۱۱ درصد از نهادها را نمایندگی می‌کنند. اسقف‌نشین‌های کولدا و تامباکوندا نهادهای کمتری دارند.

سراسقف‌نشین داکار با داشتن ۵۷ درصد از کل جمعیت دانش‌آموزان، پیشگام است. طبق آمارهای اداره اسقف‌نشین آموزش کاتولیک، منطقه شهری، به ویژه داکار و

عنوان انجمنی به نام «اداره ملی آموزش کاتولیک سنگال» (Office national de l'enseignement catholique du Sénégal) تأسیس شد.

با وجود این، با ایجاد ادارات اسقف‌نشین، از آموزش خصوصی کاتولیک تمرکززدایی شده است. هفت اسقف‌نشین وجود دارد که هر یک «اداره اسقف‌نشین آموزش کاتولیک» (Direction diocésaine de l'enseignement catholique) خودش را دارد. سرپرست اسقف‌نشین به نمایندگی از اسقف، مسئولیت جملگی مدارس کاتولیک اسقف‌نشین را برعهده دارد.

برای انجام این مطالعه، به منظور به دست آوردن داده‌های کمی به مسئولین آموزش خصوصی کاتولیک متوسل شدیم، به ویژه رئیس اداره اسقف‌نشین آموزش کاتولیکی مجمع‌الجزایر داکار و دبیر اداره ملی آموزش کاتولیک سنگال. هر دو اداره در منطقه سیکاپ باوواب داکار، روبروی کلیسای سن‌پیتر واقع شده‌اند. در آنجا، با

امروزه در سنگال آموزش خصوصی کاتولیک همچنان مهم است. در سال ۱۸۱۶، دولت استعماری آموزش زبان فرانسوی را بر عهده کلیسا گذاشت، به ویژه بر عهده جمعیت‌هایی چون «خواهران سن ژوزف کلونی»، «برادران پلورمل»، «مبلغان روح‌القدس»، جمعیت «خواهران لجاج معصوم کستر» و «دختران قلب مقدس مریم». در قرن بیستم، بعد از جنگ جهانی دوم، توسعه آموزش کاتولیک با همت موسیونر مارسل لوفور، مطران در سال‌های ۱۹۴۶ الی ۱۹۶۰، گام قاطعی به جلو برداشت. جمعیت‌های دیگری مانند جمعیت «برادران سن گابریل»، «برادران قلب مقدس»، «خواهران اورسولین»، «خواهران سن چالرز آنژه» و «انجمن مریم» مستقر شدند.

بعد از استقلال در سال ۱۹۶۰، کلیسا در سال ۱۹۷۰ تدریس را به اداره ملی آموزش کاتولیک واگذار کرد. در سال ۱۹۷۶ ساختار هماهنگی ملی تأسیس شد که امروز دبیرخانه ملی جایگزین آن شده است. از سال ۲۰۰۳ آموزش خصوصی کاتولیک به

جدول ۱: توزیع مدارس کاتولیک در سطوح مختلف تحصیلی در سال تحصیلی ۲۰۱۸-۲۰۱۹

سراسقف‌نشین	سطح تحصیلات				
	پیش‌دبستان	دبستان	راهنمایی	دبیرستان	جمع
داکار	۵۸	۵۴	۲۳	۱۴	۱۴۹
تی‌یس	۲۲	۲۴	۳	۱	۵۰
کاتولاک	۱۲	۱۳	۲	۱	۲۸
زیگینچور	۱۱	۱۵	۸	۱	۵۳
سن‌لویس	۸	۶	۳	۱	۱۸
کولدا	۶	۶	۳	۱	۱۶
تامباکوندا	۴	۵	۱	۱	۱۱
جمع	۱۲۱	۱۲۳	۴۳	۲۰	۳۰۷
					درصد
					۴۸/۵%
					۱۶%
					۹%
					۱۱%
					۶%
					۵%
					۴/۵%
					۱۰۰%

منبع: دفتر ملی آموزش کاتولیکی سنگال، مارس ۲۰۱۹

جدول ۲: توزیع دانش‌آموزان در مدارس خصوصی کاتولیک در سطوح مختلف تحصیلی در سال تحصیلی ۲۰۱۸-۲۰۱۹

درصد	سطح تحصیلات					سراسقف‌نشین
	جمع	دیبرستان	راهنمایی	دبستان	پیش‌دبستان	
۵۷%	۶۵۹۰۹	۶۶۹۶	۱۶۴۶۷	۳۶۳۰۴	۶۴۴۲	داکار
۹%	۱۰۳۵۰	۴۹۱	۱۸۵۶	۵۷۳۵	۲۲۶۸	تی‌یس
۱۴%	۱۶۵۶۴	۸۳۶	۲۶۶۵	۱۱۰۸۰	۱۹۳۸	کائولاک
۷%	۷۷۴۸	۲۴۸	۷۳۳	۵۳۲۶	۱۴۴۱	زیگینچور
۵%	۵۹۶۳	۲۶۲	۱۲۱۲	۳۵۱۹	۹۷۰	سن‌لویس
۴/۵%	۵۳۲۴	۲۴۵	۹۵۸	۳۴۶۵	۶۵۶	کولدا
۳/۵%	۳۶۶۹	۱۴۳	۴۷۹	۲۶۳۰	۴۱۷	تامباکوندا
۱۰۰%	۱۱۵۵۲۷	۸۹۲۱	۲۴۳۷۰	۶۸۰۵۹	۱۴۱۷۷	جمع

منبع: دفتر ملی آموزش کاتولیکی سنگال، مارس ۲۰۱۹

است. آموزش کاتولیک در قرن نوزدهم در چهار شهر سن‌لویس و گوره و داکار و روفیسکه برقرار بود. و امروز این آموزش را می‌توان در سراسر کشور یافت، ولو اغلب زیرساخت‌ها و ثبت‌نام‌های دانش‌آموزی در سراسقف‌نشین داکار، شامل محلات داکار و پتیت کوت و سین، قرار داشته باشد. واقعیت جالب دیگر این است که اغلب دانش‌آموزان در بخش آموزش خصوصی کاتولیک نه کاتولیک، بلکه مسلمان‌اند. ■

علاوه بر این، به گفته اداره اسقف‌نشین آموزش کاتولیک سراسقف‌نشین داکار، تعداد دانش‌آموزان مسلمان در همه مقاطع از کاتولیک‌مذاهب‌ها بیشتر است. به عنوان مثال، در مقطع ابتدایی در سال ۱۹۲۰-۲۰۱۸، ۷۲ درصد از شاگردان مسلمان، ۲۶ درصد کاتولیک و ۲ درصد از سایر مذاهب‌اند. این امر شاهدهی بر گفتگوی بین‌دینی (interreligious) در میان مردم سنگال است.

حومه‌هایش، مجموعاً ۲۵۳۶۰ شاگرد در آموزش ابتدایی دارد، در حالی که منطقه روستایی (پتیت کوت و سین) ۱۰۹۴۴ شاگرد دارد. این سراسقف‌نشین در مقطع راهنمایی در سال تحصیلی ۲۰۱۸-۲۰۱۹ نیز همچنان رتبه خود را با ۱۴۰۰۲ دانش‌آموز در مناطق شهری و ۲۴۶۵ دانش‌آموز در مناطق روستایی حفظ کرده است. سراسقف‌نشین در آموزش متوسطه نیز با داشتن ۷۵ درصد از کل تعداد دانش‌آموزان ثبت‌نام شده در بخش خصوصی، همچنان در رتبه اول است. کالج سکره‌کور با ثبت‌نام مجموع ۱۰۵۹ دانش‌آموز در سال تحصیلی ۲۰۱۸-۲۰۱۹ همچنان بزرگترین مدرسه خصوصی کاتولیک است.

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Moustapha Tamba <moustapha.tamba@ucad.edu.sn>

در نتیجه می‌توان گفت که گسترش آموزش خصوصی کاتولیکی از قدیم پیشروتر از آموزش دولتی و سکولار بوده

جامعه‌شناسی

نظام آموزشی سنگال

سلیمان گومیس، دانشگاه شیخ آنتادیوپ داکار، سنگال

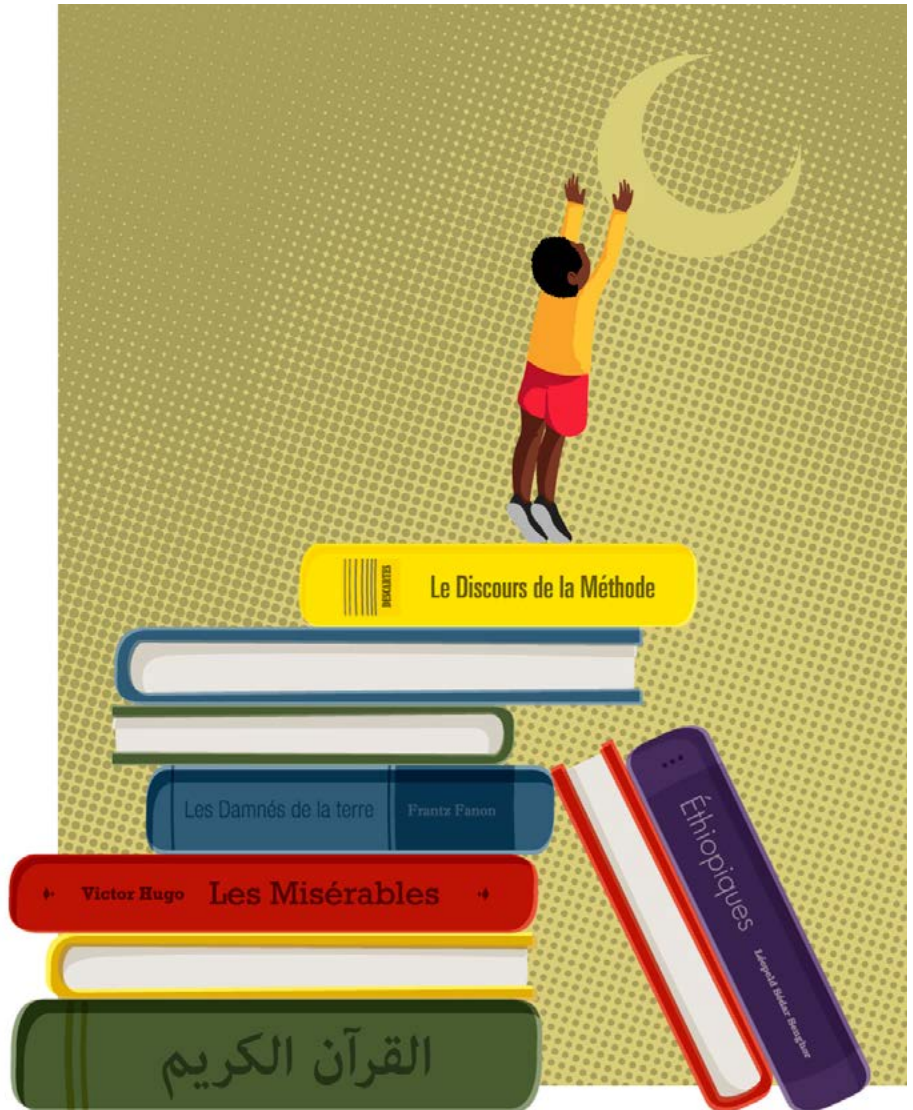
با اروپا، طی دوران اسلامی شدن قاره سیاه، مراکز آموزش قرآنی مهمی را در خود داشته است.

شخصیت‌های تاریخی و مذهبی سرآمد مانند الحاجی مالک سی، شیخ احمدو بامبا و شیخ ابرا نیاس به گسترش آموزش قرآنی در سراسر سنگال و فراتر از آن کمک کرده‌اند. این سنت آموزش به زبان عربی در ایستادگی در برابر تهاجم فرانسوی‌ها نقش به‌سزایی داشته است. با این حال، استعمارگران فرانسوی در واقع توانستند از این سنت سنگال در تکلم به زبان عربی برای ترویج نظام آموزشی استعماری بهره ببرند. در سال ۱۹۶۰، هنگامی که سنگال استقلال خود را به دست آورد، نظام آموزشی فرانسوی‌زبان که از استعمارگران به ارث مانده بود به عنوان ابزاری برای کمک در ایجاد ملت-دولت به کار گرفته شد. مقامات جدید دولتی، زبان فرانسه را به عنوان زبان رسمی کشور حفظ کرده‌اند.

با این حال، در این خصوص همچنان بحث‌های مطرح است که آیا سنگالی‌ها به میزان کافی بر نظام آموزشی‌شان مالکیت دارند یا نه. مسئله آغاز آموزش زبان‌های ملی برای پیش‌برد آموزش دوزبانه شاهدهی بر این موضوع است.

پیدایش نظام آموزشی در سنگال

نخستین مدرسه فرانسوی‌زبان در آفریقای سیاه در سال ۱۸۱۷ در سنت لوئیس سنگال، توسط یک معلم ۲۷ ساله فرانسوی به نام ژان دار احداث شد. از آن پس، به تدریج ابتدا در شهرک‌ها و شهرهای ساحلی و



تصویرساز: آریو

تأمل بر ابعاد اجتماعی نظام آموزشی سنگال، فرصتی مناسب برای انجام یک تحلیل جامع و نظام‌مند است. هدف نشان دادن نقاط قوت و ضعف ساختار و عملکرد این نظام از دوران استعماری تا به امروز و بررسی آینده آن است. شاید در این‌جا قابل ذکر باشد که سنگال یکی از چند کشور آفریقایی با سنت دیرینه آموزش است. در واقع سنگال مدت‌ها پیش از تماس

سپس در سایر نقاط کشور، مدارس بیشتری تأسیس شد. با استعمار، به منظور تسهیل تبادلات تجاری و سیاسی، توسعه مدارس در سایر نقاط کشور تسریع یافت.

سنگال نیز همچون بیشتر مستعمرات سابق آفریقا فرانسوی‌سازی برنامه درسی را تا استقلال این کشور در سال ۱۹۶۰ تجربه کرد، سپس از دهه هفتاد میلادی به آفریقایی‌سازی و در آخر، در سال ۱۹۹۰ به ملی‌گرایی روی آورد. با وجود این تکامل تدریجی، نظام آموزشی سنگالی از لحاظ ساختار و عملکرد مطابق با الگوی استعمارگر فرانسوی است. تحصیل برای تمام دختران و پسران بین سنین شش و شانزده سال اجباری و رایگان است.

طبق استانداردهای یونسکو، دو درصد از جمعیت هر کشور باید به سطح آموزش دانشگاهی دست یابد. با توجه به این که جمعیت کنونی سنگال پانزده میلیون تخمین زده می‌شود، این کشور باید ۳۰۰ هزار دانشجو آموزش عالی داشته باشد. ولی عدد واقعی، هم در مؤسسات عمومی آموزش عالی و هم مؤسسات خصوصی، جمعاً ۱۵۰ هزار دانشجو است. مسئله دیگری که به همان میزان حائز اهمیت است، عدم مطابقت میان برنامه آموزشی و انتظارات مردم سنگال است.

< قوت‌ها و ضعف‌ها

مسلماً نظام آموزش عمومی در سنگال یک الگوی موفق‌آمیز است که در رشته‌های علوم پایه، طب، قانون، ادبیات و اقتصاد شخصیت‌های تاریخی جهانی مانند لئوپولد سدار سنگور را در ادبیات و شیخ اتنا دیوپ را در تاریخ و فیزیک تربیت کرده است؛ شخصیت‌هایی برجسته در تاریخ مدرن بشریت. یک نقطه قوت در نظام آموزشی سنگال کیفیت آموزش مریبان است. تعهد و عزم دولت برای حمایت از نظام آموزش ابتدایی و دانشگاهی و نیز مشارکت و سرمایه‌گذاری خانواده‌ها نیز قابل توجه است. مردم می‌توانند به مدارس فرزندانشان کمک مالی اهدا کنند.

البته، قابل ذکر است که نه دولت، نه معلمان، نه اتحادیه‌های معلمان، نه شرکای فنی و مالی به فکر مشارکت دادن والدین در توسعه برنامه آموزشی مدارس نیستند. مردم به مصرف‌کنندگان نظام آموزشی و خدماتش تقلیل یافته‌اند.

نظام آموزشی سنگال (در سطح سیاسی، روانی، زیرساختی، برنامه آموزشی، مادی، مالی و انسانی) محدودیت‌های بسیار متفاوتی را تجربه می‌کند. مثلاً، سنگال در تعریف چشم‌انداز و گرایش خود از لحاظ سیاست آموزشی کاملاً مستقل نیست: سنگال در

این موارد تحت کنترل محدودیت‌های فنی و مالی شرکا، مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است.

از منظر روانی درمی‌یابیم که ذهنیت مردم، با وجود حضور دیرباز نهادهای آموزشی در سنگال و ماهیت اجباری آن در سنین پایین، هنوز به حد کفایت با آن سازگار نشده است. مدرسه در نگاه سنگالی‌ها به عنوان ابزاری است که از استعمار فرانسه به ارث رسیده و نمی‌توان آن را کاملاً از آن خود کرد.

در سطح برنامه آموزشی، محتوای آموزشی همواره با الگوی برنامه آموزشی فرانسوی پیوند داشته است؛ با اندک تغییراتی در بعضی موارد. هرچند که برنامه آموزشی جدید توسط بومی‌ها طراحی و تدریس شده است، واقعاً بازتاب‌دهنده واقعیات فرهنگی نیست و در عوض الگوی استعماری را بازتولید می‌کند.

در سطح مادی، نظام آموزشی سنگال دچار یک کمبود دیرینه در منابع است. کلاس‌های درس در سرپناه‌های موقت همچنان در سطوح مختلف، از سطح ابتدایی تا دانشگاه، وجود دارد.

با وجود این مشکلات عمده، شاید بتوان گفت که سنگال از نظام آموزشی خوبی برخوردار است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Souleymane Gomis <Souleymane.gomis@ucad.edu.sn>

< تعدیل‌های راهبردی در آموزش فرانسوی-عربی سنگال

الحاجی مالک سی کامارا، دانشگاه شیخ آنتادیوپ داکار، سنگال



آموزش ابتدایی در سنگال بر سوادآموزی به زبان عربی و فرانسوی تمرکز دارد. صاحب‌امتیاز عکس: مشارکت جهانی آموزش/ فلیکسر. حق انتشار محفوظ است.

جدایی‌ناپذیر حیات مردم سنگال است و از ویژگی‌های قومی و منطقه‌ای فراتر می‌رود و فارغ از اصل و نسب اجتماعی، سطح تحصیلات و زمینه فرهنگی و جغرافیایی، به نحوی آشکار به زندگی افراد ساختار می‌دهد.

این مقاله با استناد به ادبیات نشان می‌دهد که مردم سنگال چگونه توانسته‌اند از آموزش فرانسه و عربی به عنوان فرصتی برای اجتناب از مشکلات ناشی از حکومت دولت استعماری استفاده کنند.

< مدل‌های یادگیری در مدارس فرانسوی-عربی

دست‌کم دو دسته از مدارس فرانسوی-عربی را می‌توان از هم تفکیک کرد: <<

با ورود اسلام به سنگال شمار فزاینده‌ای از خانوارها در سراسر این کشور با زبان عربی آشنا شده‌اند. عربی به‌واقع برای مردمی که ۹۵ درصدشان مسلمانند، اهمیت ویژه‌ای دارد. به نظر می‌رسد عربی به سبب آن که زبانی است که قرآن با آن نازل شده، در میان مسلمانان سنگالی ارزش بالایی دارد. در حقیقت، کسی که دانش عمیقی از قرآن داشته باشد، تحصیل کرده و مسلمانی خوب به حساب می‌آید. با وجود این، از آغاز، استعمار نظام آموزشی مبتنی بر آموزش فرانسوی را بر این کشور تحمیل کرد.

ثابت شده که همزیستی دو نظام آموزشی بسیار دشوار است. مدارس فرانسوی-عربی خصوصی و دولتی برای تأمین نیاز بخش بزرگی از جمعیت، آموزش را به صورت دوگانه و به هر دو زبان فرانسوی و عربی ارائه می‌دهند. اسلام به واقع بخش

مدارسی که با تسلط قوی برنامه درسی اسلامی (قرآن و فقه و سنت و غیره) مشخص می‌شوند و مدارسی که با تعادلی کم و بیش میان آموزش فرانسوی و آموزش عربی-اسلامی مشخص می‌شوند. امروزه صاحبان مدارس فرانسوی-عربی بر آموزش پیش‌دبستانی و ابتدایی سرمایه‌گذاری زیادی می‌کنند.

در دسته نخست از مدارس فرانسوی-عربی، تمرکز آموزش طی دو سال اول دبستان بر تحصیل سواد عربی و یادگیری قرآن است. کلاس‌های فرانسوی محدود به معرفی الفبا و توسعه مهارت‌های ارتباطی است. طی آن دو سال از دانش‌آموزان انتظار می‌رود سوره‌های هرچه بیشتری از قرآن را حفظ کنند. اما از سال سوم به بعد باید با برنامه درسی سال اول و دوم و سوم «همگام شوند». در سال ششم و آخرین سال آموزش ابتدایی، شاگردان موظفند امتحاناتشان را به هر دو زبان فرانسوی و عربی بدهند تا مدرک فارغ‌التحصیلی پایه را به هر دو زبان بگیرند (برنامه درسی ملی و گواهی تکمیلی برنامه درسی عربی-اسلامی).

دسته دوم مدارس فرانسوی-عربی میان آموزش عمومی سکولار و آموزش عربی-اسلامی توازنی برقرار می‌کند. تولد جنبش‌های الفلق و جماعت عبدالرحمن نقش بسزایی در ترویج آموزش فرانسوی-عربی داشته‌اند و این حیطة‌ای است که دولتی که زبان فرانسوی را به عنوان زبان رسمی برگزیده‌است، آن را تقریباً به کلی نادیده می‌گیرد.

هدف از ترکیب یا دست‌کم برقراری توازن میان آموزش عربی-اسلامی و آموزش عمومی سکولار، خلق و/یا آموزش شهروندان آینده است با ارزش‌هایی عمیقاً مذهبی (اسلامی) و در عین حال باظرفیت

مطرح کردند، اکنون نخبگان مسلمان جدید تحصیل کرده‌فرانکوفون در نهادهای سکولار به طور فزاینده در حال تصاحب این مطالبه‌اند (کامارا، ۲۰۱۶). این هویت دوگانه به آنها امکان می‌دهد از موقعیت‌های «شهروند درجه دو بودن» فرار کرده و تعلق به شهروندی ملی را مطالبه کنند. با وجود این که مطالبه ایشان در مقابل دولت و نهادهای سکولارشان نقادانه است، اما بیرون از چارچوب نهادی موجود و کنترل دولتی اظهار نمی‌شود. برعکس، این شهروندان مسلمان تمایل دارند با بیان حقوق مدنی و سیاسی خود، برای ترویج پروژه «جامعه اسلامی» قواعد بازی دموکراتیک را به کار ببندند و هژمونی نخبگان غربی شده و سکولاری را به مبارزه بطلبند که از زمان استقلال سنگال بر آن حاکم بوده‌اند.

< نتیجه‌گیری

امروزه مدارس فرانسوی-عربی به خوبی در سنگال، به ویژه در مراکز شهرها مستقر شده‌اند. فارغ‌التحصیلان مدارس عربی-اسلامی که خود را «عرب‌شناس» (عالم زبان عربی) می‌خوانند، مدت‌ها از نبود فرصت‌های شغلی رنج برده‌اند. امروزه امتیازات خوبی که مدارس فرانسوی-عربی در آزمون‌های ملی (گواهی فارغ‌التحصیلی متوسطه و درجه لیسانس) کسب می‌کنند، سرانجام سبب شده است تا افکار عمومی سنگال و دولت آنها را سرمایه‌ای واقعی برای کشور قلمداد کنند. این بازیگران که اغلبشان در جنبش اسلامی سنگال فعالند، توانسته‌اند با به‌کارگیری مدارس فرانسوی-عربی در مقام ابزاری اساسی برای هویتی مفروض، چشم‌انداز غربی را بازتعدیل کنند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

El Hadji Malick Sy Camara <asmalick20031@gmail.com>

یادگیری هر آن چه شاگرد مدرسه عمومی باید بداند. به عنوان مثال مدرسه قرآنی بلال که جنبش جماعت عبدالرحمن ایجاد کرده است، این نظام آموزشی را برگزیده است. اما جماعت عبدالرحمن جدای از این مدرسه که فقط آموزش ابتدایی ارائه می‌دهد، یک مدرسه راهنمایی هم ساخته بود که با وجود این که قصد پذیرش فارغ‌التحصیلان مدرسه بلال را داشت، نتوانست رضایت والدینی را به دست آورد که تصمیم داشتند فرزندانشان با برنامه درسی آموزش عمومی سکولار به تحصیل ادامه دهند. در مدارس جماعت عبدالرحمن در هر کلاس برای همه موضوعات دو معلم وجود دارد که یکی معلم فرانسوی‌زبان و دیگری معلم عربی‌زبان است. علاوه بر این، جماعت عبدالرحمن با آموزش معلمان و مطالعات برنامه‌ریزی به بسیاری از نهادها کمک می‌کند. البته در مدرسه الحاجی عمر طعل برنامه درسی عربی-اسلامی تا حد زیادی از برنامه درسی آموزش عمومی سکولار پیشی گرفت. با وجود این که برخی والدین از آموزش عربی-اسلامی حمایت می‌کنند، پیروی از این مسیر از بسیاری جهات، نوعی طرد شاگردان بود. باید خاطر نشان کرد که چون مدرسه عالی نرمال (که به دانشکده آموزش و پرورش علوم و تکنولوژی تغییر نام داده است) برای فارغ‌التحصیلان به زبان عربی آموزش می‌دهد، دیگر تفاوتی میان معلمان عربی و سایر معلمان نیست: جملگی حقوق یکسان می‌گیرند (تیرنو کا، الیون دیوپ، جیم درام، ۲۰۱۳)

< مدارس فرانسوی-عربی: مطالبه هویت مضاعف

در حالی که در ابتدا، به اصطلاح «ضدنخبگان» متشکل از متکلمان تحصیل کرده عرب‌زبان، مطالبه شهروندی فرهنگی (یا اشکال جدید شهروندی) را

< آموزش خصوصی سکولار

در سنگال

سامبا دیوف، دانشگاه شیخ آنتادیوپ داکار، سنگال

نظام‌های آموزشی کشورهای جنوب جهانی هم ردّ ساختارهای سنتی و هم ردّ استعمار را در خود دارند. مدلی که از اروپا صادر شده بود، یقیناً به سرزمین بکر آفریقا ارائه نشد. کسانی که وظیفهٔ تطبیق این مدل با بسترهای خاص را داشتند و همچنین کسانی که آن را اقتباس کردند، همواره با ایجاد تغییراتی در این مدل، آن را به گونه‌ای منحصر به فرد در آورده‌اند. در حالی که ترجمان این مدل در بستر محلی، خیانت برخی از اصول ابتدایی‌اش را در برداشت، اصول دیگری نیز داشت که با این فرهنگ تطبیق یافتند (شارلیر، ۲۰۰۲). در نتیجه، برتری ظاهری الگوی مدرسه‌ای که استعمار برپا داشته است نمی‌تواند اغوایمان کند: مردم با «غربی»، «فرانسوی»، «رسمی» یا «مدرن» خواندن این مدارس، نشان می‌دهند که این الگو را با خودشان بیگانه می‌دانند و فقط تا جایی مایلند به آن ارج نهند که کالاهای مادی ملازم با مدرنیتهٔ غربی را در دست‌شان قرار دهد. این شکل حمایت مشروط فضایی برای ترتیبات آموزش سنتی ایجاد کرده است: مدارس قرآنی همواره در سنگال فعال بوده‌اند و مداوماً خود را با شرایط جدید ناشی از تغییرات اجتماعی وفق می‌دهند. مدارس دولتی به جای آن که خود را جایگزین این نهادهای قدیمی‌تر جامعه‌پذیری کنند، مکمل آنها شدند و همزمان برای استقرار سلسله‌مراتبی از افراد و دانش، ضوابط خودشان را معرفی کردند.^۱

استقلال از حاکمیت استعماری سبب شد تا سنگال ماهیت و شکل مناسباتی را تصریح کند که میان گروه‌های گوناگون متصور بود؛ گروه‌هایی که ممکن بود در آموزش نسل‌های جوان‌تر مشارکت



مدارس خصوصی در سنگال در میان والدین شهرت خوبی کسب کرده‌اند، آنها این مدارس را به سبب نبود اعتصابات در آنها، ضامن ثبات می‌دانند. صاحب‌امتیاز عکس: آلن لوین/ فلیکس. حق انتشار محفوظ است.

داشته باشند. بنابراین قانون اساسی سال ۱۹۶۳ چین می‌گوید: «جمهوری سکولار، دموکراتیک و اجتماعی است. [...] همه حق آموزش دارند [...]». آموزش جوانان را مدارس دولتی فراهم می‌کنند. نهادها و اجتماعات دینی نیز به منزله وسیله آموزش به رسمیت شناخته می‌شوند. [...] مدارس خصوصی می‌توانند با مجوز و تحت کنترل دولت کار کنند. [...] نهادها و اجتماعات دینی [...] از کنترل دولتی مبرا اند». بنابراین جمهوری سکولار سنگال نهادها و اجتماعات دینی را که «به منزله وسیله آموزش» به رسمیت می‌شناسد، از ذیل نظارت خود بیرون آورد. به عبارت دیگر، نظارت بر آموزش هدفی دست‌نیافتنی توصیف شد و به مرور از آن صرف‌نظر شد: در سال ۱۹۹۶، فرمان اجرای قانون واگذاری صلاحیت‌ها به مناطق و شهرداری‌ها و جوامع روستایی، تا حدودی مسئولیت آموزش را در میان سطوح دولت محلی بازتوزیع کرد. سپس قانون اساسی سال ۲۰۰۱ نقش هر گروه را تصریح کرد. دولت «وظیفه و مسئولیت آموزش و تعلیم جوانان را از طریق مدارس دولتی بر عهده دارد. همه کودکان [...] حق دسترسی به مدرسه را دارند. [...] همه نهادها ملی، چه دولتی و چه خصوصی، وظیفه دارند که اعضایشان را باسواد کنند و در کوشش ملی برای سوادآموزی در یکی از زبان‌های ملی مشارکت داشته باشند». بر مسئولیت دولت برای آموزش تأکید بسیار شد و در عین حال نقش بدنه‌های دولت محلی و خصوصی نیز تقویت شد.

< مدارس سکولار خصوصی

آموزش خصوصی غیرفرقه‌ای در دهه

هشتاد در سنگال پدید آمد. مدارس سکولار خصوصی را مروجینی ساخته‌اند که مسئولیت مدیریت اداری، مالی و آموزشی این مدارس را برعهده دارند. برخلاف مدارس کاتولیک خصوصی هیچ مدیریت کلی بر عملکرد مدارس سکولار خصوصی نظارت ندارد، هرچند مدارس سکولار خصوصی مانند جملگی مدارس دولتی وابسته به اداره کل آموزش خصوصی‌اند که خود بخشی از وزارت آموزش ملی است.

مدارس سکولار خصوصی از دهه ۲۰۰۰ طبق استانداردها از حیث توده‌ای کردن (massification) موفقیت چشمگیری داشته است. با وجود آن که این مدارس بیشتر از سایر مدارس تقاضا دارند، اغلب با اختلالاتی مواجهند که مانع عملکردشان می‌شود. این موارد ممکن است شامل تأخیر در پرداخت حقوق معلمان، حقوق‌های کمتر از حداقل دستمزد و عدم پرداخت اجاره محل باشد که سبب می‌شود برخی از مالکان، مدرسه را تعطیل کنند.

< درک والدین از آموزش سکولار خصوصی

باید یادآوری کنیم که بسط مدارس خصوصی و شمار کودکانی که در این بخش ثبت‌نام می‌کنند نشان می‌دهد که آموزش خصوصی در داکار جایگاه بی‌چون و چرایی را به دست آورده است. اکثر والدینی که با آنها مصاحبه شد، ادعا کردند که ثبات بخش خصوصی یکی از دلایل اصلی‌شان برای انتخاب گزینه ثبت‌نام فرزندانشان را در این بخش بوده است. این ثبات در

عدم انجام اعتصابات یا تظاهراتی منعکس بود که جنبش‌های اتحادیه‌های کارگری سازماندهی می‌کنند و اختلالاتی هستند که بخش آموزش عمومی کنونی را مختل کرده است. یکی از پاسخ‌دهندگان ما اظهار داشت که «خشونت و مواردی از بزهکاری جوانان در برخی از مدارس عمومی سبب شده است تا بسیاری از والدین فرزندانشان را به مدارس خصوصی بفرستند». پاسخ‌دهنده دیگری، زن خانه‌دار ۳۸ ساله، معتقد بود که «اگر امروز بچه‌ای در آموزش خصوصی موفق نشود، به این دلیل است که خودش به درس خواندن علاقه نداشته است. در بخش خصوصی نه اعتصابی وجود دارد و نه کمبود معلم، و والدین روی آموزش فرزندانشان سرمایه‌گذاری فراوانی می‌کنند». جالب است که والدین بیشتر بر ثبات مدارس خصوصی در قیاس با مدارس دولتی تأکید می‌کنند تا کیفیت آموزشی این مدارس. به نظر ایشان ثبات مدارس عامل اصلی موفقیت است و هر بچه‌ای که در مدرسه خصوصی ثبت‌نام کند باید موفق شود.

درک عمومی از آموزش سکولار خصوصی نشان می‌دهد که اغلب والدین مدارس خصوصی را برای ثباتشان برمی‌گزینند. این مدارس به جهت امتیازات خوبشان در میان مردم جایگاه مهمی به دست آورده‌اند، اما دلیل مهمتر ثباتشان بوده است. ■

۱. نگاه کنید به:

Suzie Guth and Éric Lanoue (eds.), *Écoles publiques, Écoles privées au "Sud": usages pluriels, frontières incertaines*, Cahiers de la recherche sur l'éducation et les savoirs, 3, 2004.

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Samba Diouf <bathie78@yahoo.fr>

< انسان‌شناسی اجتماعی

رهبران مذهبی سنگال

محمد مصطفی دیه، دانشگاه شیخ آنتادیوپ داکار، سنگال



مسجد «الوهیت» در سنگال.
صاحب‌امتیاز عکس: والتینا بوج/فلیکر.
حق نشر محفوظ است.

< میراث رهبری مذهبی

تنظیم‌کننده‌های واقعی جامعه‌اند؛ ۴۹ درصد مردم از فرقه تیجانیه، ۳۵ درصد از فرقه مریدیه، هفت درصد از فرقه قادریه و پنج درصد از فرقه لاین پیروی می‌کنند.

تاریخ سیاسی مذهبی سنگال نشان می‌دهد که اسلام ادیبان و رهبرانی تربیت کرده است که قادر بوده‌اند تعادل اجتماعی کشور را محقق و حفظ کنند. این رهبران مذهبی به سیر تطور سنگال و مردمانش عمیقاً شکل داده‌اند. کنش و تعهد رهبران مذهبی مانند حاج عمر طعل در فوتا تورو، ساموری توری، رهبر مشهور انقلاب دیولا، مابا دیاخو و تیرنو سلیمان بل که انقلاب توروب در فوتا تورو را علیه

سنگال از ابتدا قطب انواع تبادلات میان اروپا، آفریقا و آمریکا بوده است؛ همین موضوع گشودگی مردم، حس مهمان‌نوازی و رواداری میان مسلمانان و مسیحیان سنگال را تا حدی توجیه می‌کند. ارزش‌های اجتماعی-فرهنگی آن‌ها ریشه در سه منبع فرهنگی دارد: سنت‌های فرهنگی عمیقاً درونی‌شده، اسلام و مسیحیت، و مدرنیته به شیوه غربی و مبتنی بر جمهوریت. از میان این سه منبع، اسلام با اختلاف تعیین‌کننده‌ترین عامل است. ۹۵ درصد مردمان سنگال مسلمانند و اغلب پیرو فرقه‌های مذهبی‌ای هستند که این فرقه‌ها

<<

امپراطوری کولی تنگولا رهبری کرد، در حافظه تاریخی سنگالی‌ها مانده است. قوت رهبری آن‌ها نتیجه تقارب میان اسلام و سنت دیرینه دموکراسی آفریقایی است که اساس آن بی‌اعتمادی به قدرت و این باور است که بسط قدرت و قدرت مطلقه باید کنترل و محدود نگه داشته شود. جوامع سنتی آفریقایی با آگاهی از اثرات مخرب هر گونه قدرت مطلقه، اغلب مانع آن شده‌اند که رهبرانشان «همه‌کاره» باشند و برای تضمین یک رهبری قابل اعتماد همه تلاش خود را به کار بسته‌اند تا به قدرت مطلقه نینجامد.

در جامعه ولوف، پادشاه در مراسم تحلیف عهد می‌کند که بر اساس سنت و در جهت پیشرفت همگان کار کند. مثلاً در والو (امپراطوری ولوف)، سخنگوی بزرگان به برک (پادشاه)، که تازه به شاهی برگزیده شده بود، این‌گونه انذار می‌دهد که «اگر در کارها چشم به مصالح رعایا داشته باشی، تمام عمر شاهی خواهی کرد. اگر از مردمت منحرف شوی، دشمنی رأی‌دهندگان و به حتم نفرت مردم نصیب خواهد شد.» این بی‌اعتمادی را در یک ضرب‌المثل ولوف می‌توان جست که وظایف پادشاه نسبت به مردم را به وی یادآور می‌شود: «Buur du mbokk» یا «پادشاه والدین نیست.» در مقایسه به خاطر داریم که در اسلام، از لحظه‌ای که فرد ایمان می‌آورد، از هرگونه وابستگی یا سرسپردگی به غیر خارج می‌شود. بنابراین، اسلام روحانی ندارد و پیشوا یک راهنما است؛ و فرمان‌برداری مردمی که با او بیعت کرده‌اند باید لزوماً مشروط به تقید وی به اصول اسلامی که با ارزش‌های سنتی یادشده انطباق دارند. تیرنو سلیمان بعل، جنگ‌سالار و دانشمند مسلمان قرن هجده میلادی اهل فوتا می‌دانست چگونه رهبری قابل اعتمادی به نمایش بگذارد که همچنان الهام‌بخش جنبش‌های مذهبی یا مدنی بسیاری است. او گفت:

* «مردی هوشمند، باتقوا و صادق انتخاب کنید که ثروت‌های این دنیا را برای

منافع خود یا فرزندان‌ش به تسخیر نمی‌کشد؛ * هر امامی که ثروت یافته است را برکنار و تمام اموالش را مصادره کنید؛

* اطمینان یابید مقام امامت به سلطنت موروثی تبدیل نشود که فرزندان از پدران‌شان به ارث می‌برند؛

* اگر مقاومت کرد با او بجنگید و دست او را از قدرت کوتاه کنید؛

* امام را می‌توان از هر قبیل‌های انتخاب کرد؛

* همواره مردی سخت‌کوش و هوشمند برگزینید؛

* هیچ‌گاه انتخاب را به یک قبیلۀ واحد محدود نکنید؛

* همواره معیار خود را توانمندی قرار دهید.»

< ارزش‌های سازنده معنای رهبری

رهبر مذهبی باید مردی باشد که با ارزش‌های عدالت، از خودگذشتگی و صداقت شکل گرفته باشد و تصمیماتش همواره ورای منافع و انگیزه‌های شخصی باشد. وی با داشتن حس بسیار بالای تعهد نسبت به ارزش‌ها و همتایانش، باید در تمام مکان‌ها و شرایط، عقیده، درست‌کاری اخلاقی و بی‌طرفی‌اش را حفظ کند. دو رهبر مذهبی در تاریخ متأخر نمونه‌هایی از چنین گونه رهبرانی بوده‌اند: سرین عبدالعزیز سی دباغ، سومین خلیفه فرقه تیجانیه سنگال در سال‌های ۱۹۵۷-۱۹۹۷ و سرین سالیو امباکه، پنجمین خلیفه فرقه مریدییه. فرد نخست بدون هیچ تعللی به پیروانش گفت: «اگر دیدید کارهایی می‌کنم که دقیقاً منطبق نیست با آنچه به شما ارشاد می‌کنم، لطفاً به من تذکر دهید، وگرنه هرگز شما را نخواهم بخشید و یا در صورت لزوم از من دور شوید.»

قدرت رهبر، فراتر از ایجاد یک چشم‌انداز و نظام اخلاقی، در توانایی او به عمل است

به آن‌چه به دیگران سفارش می‌کند. رهبر باید به اجزای سازنده ارزش‌های اخلاقی الگوی انسانی «nit ku baax» (یک انسان خوب) که به «nit ku am jom» (حس افتخار)، «nit ku am Kersa» (انسان افتادۀ‌ای که محبوبیت عمومی دارد)، «nit ku jub nit» (یک انسان درست‌کار)، «nit ku am dinñ» (یک انسان مومن)، «nit ku doylu» (یک انسان هشیار)، «am kadu» (یک انسان قابل اطمینان) و «nit ku gorñ» (یک انسان شایسته) اشاره دارد. در میان این ارزش‌ها، «jom» به دلیل در بر گرفتن معانی مختلف، اهمیت خاصی دارد: مسئولیت، حس افتخار و عزت، «Warugal» (حس وظیفه‌شناسی)، تلاش عالی، خودفداکاری، شجاعت، خودشناسی و شناخت ارزش‌های خود. برای مردم ولوف، رهبر باید تمامی این ارزش‌ها را در خود داشته باشد که همه در کلمه «jom» جمع می‌شوند؛ ارزش‌هایی که با تنبلی، ترس، تردید و دروغ در تضادند.

رویگردانی مردم سنگال از سخنان محقق نشده، به خوبی در خصوص دو مورد از رهبران سیاسی عیان است که از وعده‌های اولیه خود عدول کردند. رییس‌جمهور سابق عبدالله واده مرتکب به «Wakh wakheet» شد («گفتم، حرفم را پس می‌گیرم»؛ پس از آن که گفته بود برای دوره سوم در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۱۲ شرکت نمی‌کند، به آن عمل نکرد. مکی سال، رییس‌جمهور کنونی که جایگزین او شد، با عدول از وعده‌اش که به خاطر آن انتخاب شده بود مبنی بر کاهش دوره ریاست از هفت سال به پنج سال، مرتکب «Wakh wakheet» شد. ضرب‌المثل مشهور ولوف «gor sa waxja» («نجابت بر اساس عمل به قول تعیین می‌شود») نشان‌دهنده اهمیتی است که سنگالی‌ها به وعده‌هایشان می‌دهند و با استناد به آن، این روسای جمهور را نکوهش می‌کنند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Mouhamed Moustapha Dieye <mouhamed.dieye@gmail.com>

تبدیل حقوق زنان

به بخشی از زندگی روزمره

بنزی سولو، مرکز دانش‌آموختگان دانشگاه شهری نیویورک آمریکا^۱



شصت و سومین نشست «کمیسیون وضعیت زنان»، با اولویت موضوعی «نظام‌های حمایت اجتماعی، دسترسی به خدمات عمومی و زیرساخت‌های پایدار برای برابری جنسیتی و توانمندی زنان و دختران»، از ۱۱ تا ۲۲ مارس ۲۰۱۹ در دفتر مرکزی سازمان ملل در نیویورک برگزار شد. جنبه‌های گوناگون ارتقاء و حمایت از حقوق اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی زنان و دختران از چشم‌انداز محلی و ملی و جهانی و در نسبت با اهداف توسعه پایدار در رویدادها و میزگردهای مختلف بررسی شد. یکی از کانون‌های مهم توجه کمیسیون اجرای حمایت‌ها و مستمری برای زنان بود: با وجود درک روزافزون از وضعیت زنان و اجماع گسترده درباره آن، هنوز راه زیادی داریم تا اطمینان پیدا کنیم که زنان و دختران در نقاط مختلف جهان کاملاً در زندگی مشارکت دارند و کامیاب می‌شوند.

افتتاحیه شصت و سومین نشست کمیسیون وضعیت زنان. صاحب‌امتیاز عکس: زنان سازمان ملل متحد/ فلیکر.
حق نشر محفوظ است.

جلسه عمومی شصت و سومین نشست کمیسیون
وضعیت زنان.
صاحب امتیاز عکس: مجله نوسازی آفریقا / فلیکر.
حق نشر محفوظ است.



عدالت کیفری، اشتغال و سیاست‌های شهری از قبیل مسکن و حمل و نقل در میسر کردن مشارکت اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی زنان است و به ضرورت تفکر نوآورانه و اجرا و اعمال اثربخش آن اشاره دارند.

به عنوان مثال خشونت خانگی علیه زنان، موضوعی است که اغلب دشوار می‌توان به آن پرداخت، زیرا محدود به حوزه خصوصی است و مسئله‌ای خصوصی درون خانوادگی تلقی می‌شود. آگاهی زنان درباره خدمات موجود لزوماً با موانع متعددی که خشونت خانگی تداوم بخشیده، از جمله دسترسی محدود به فرصت‌های شغلی، مسکن مستقل و امن، مراقبت رایگان یا مقرون به صرفه از کودکان و خدمات محافظت و مشاوره، تطابق ندارد.

خشونت خانگی شکلی از نقض حقوق زنان است که نشان می‌دهد قانون به تنهایی بدون اجرای صحیح برای محافظت از زنان کفایت نمی‌کند. شکل دیگر نقض حقوق زنان مسئله امنیت زنان در فضاهای عمومی است. همان‌طور که دکتر جکی سبایر، بر اساس تجربیاتش در مقام دستیار سربازرس در اداره پلیس بدفوردشایر در میزگرد دسترسی زنان و دختران به عدالت: نقش زنان در اجرای قانون و حفظ صلح تأکید داشت، در جامعه افرادی حقوق زنان را به بهترین نحو پاس می‌دارند و به آن عمل می‌کنند که می‌توانند مشکلات زنان و راه‌های درک و تحمل بار این مشکلات را تشخیص دهند. دفاع از مشارکت زنان در مشاغل پلیسی موجب توانمندسازی آنها و ایجاد امکان عبور از موانع فرهنگی خواهد شد، چرا که اقدامی علیه هنجارهای پدرسالار هم‌نشین با این حرفه است؛ مشارکت زنان در مشاغل پلیسی قابلیت دارد که تجربه زنان یا «دانش فمینیستی» را به منبع اصلی ابزارها در مبارزه با خشونت جنسیتی که در مدل‌های اجرایی کنونی اولیوی ندارد، تبدیل کند. تعداد فزاینده تحقیقات درباره مشکلات زنان جوان در مسیر مدرسه یا نهادهای آموزشی دیگر نیز اهمیت این موضوع را روشن می‌سازد. همانگونه که در پژوهش ناتاراجان و همکاران (۲۰۱۷) آمده است، دانشجویان زن اغلب در مسیر کالج با تعدی جنسی مواجه می‌شوند. تحقیقاتی از این

سخنان جرالدين برن نیسون، رئیس کمیسیون (و نماینده دائم ایرلند در سازمان ملل) در «روز مشاوره» - رویدادی برای اطلاع‌رسانی و بسیج سازمان‌های غیردولتی که در جایگاه مشورتی با سازمان ملل قرار دارند - بر تمایز میان به رسمیت شناختن حقوق زنان به عنوان حقوق بشر و دسترسی زنان به فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی و آموزشی تأکید کرد که به آنها امکان مشارکت کامل در فرصت‌های زندگی را می‌دهد. شکافی که ما باید برای برطرف ساختن آن بکوشیم شکافی است میان حقوق زنان و توسعه و به کارگیری اقدامات پیشگیرانه و برنامه‌هایی با رویکردهای نوآورانه، نظام‌مند، پایدار، از لحاظ فرهنگی حساس و حساس به جنسیت که رفع نابرابری جنسیتی در سطح محلی و زندگی روزمره را دنبال می‌کنند. ما باید پیوندهای میان نمایندگی سیاسی زنان و مشارکت تحصیلی، اقتصادی و اجتماعی ایشان در زندگی عمومی را به انحصاری درک کنیم که به خلق دانش و رویه و سیاست‌های برآمده از تجارب، دیدگاه‌ها، بینش‌ها و مواضع زنان کمک کند. همچنین باید بدانیم که اشکال متنوع تبعیض جنسیتی با نژاد، طبقه، هویت ملی، مذهب، جغرافیا، شغل و بسیاری دیگر از، به قول پاتریشیا هیل کالینز «نظام‌های درهم‌تافته سرکوب»، تلاقی می‌یابد تا اشکال مختلفی را به وجود آورند که نابرابری جنسیتی در بستری خاص به خود می‌گیرد.

پرداختن به مسائل خشونت خانگی علیه زنان، امنیت زنان در فضاهای عمومی و اماکن آموزشی، حذف زنان از منافع اقتصادی و فرصت‌های اجتماعی و سیاسی به واسطه حبس و سهم نابرابر ایشان در کارهای مراقبتی بدون دستمزد و سهم نابرابر در مسئولیت‌های خانوادگی در روند بازگشت مجدد [زندانی] به جامعه، لزوم هماهنگی سیاست‌گذاری و رویه و تفکر تلاقی (intersectional) برای دستیابی به کاراترین و پایاترین ثمرات برابری جنسیتی را به بهترین نحو توضیح می‌دهد. این مسائل در میزگردهایی در شصت و سومین نشست کمیسیون وضعیت زنان، که انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی یکی از برگزارکنندگان آن بود، بررسی شدند و توضیح‌دهنده پیوند متقابل نظام‌های سیاست‌گذاری مانند آموزش و مراقبت از کودکان،

را فراهم می‌کند بلکه به شکوفایی ایشان نیز یاری می‌رساند. سازمان‌های جامعه‌مدنی مانند انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی برای آموزش سیاست‌گذاران در این موضوعات و برای دفاع از سیاست‌ها و رویه‌های برابرنه جنسیتی به کار می‌آیند. ■

۱. نویسنده این مطلب نماینده جوانان انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در سازمان ملل است که برای اولین بار در سال ۲۰۱۹ در شصت و سومین نشست کمیسیون وضعیت زنان شرکت کرد.

۲. این میزگردها با همکاری انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و جامعه جرم‌شناسی آمریکا و جامعه جهانی بزه‌دیده‌شناسی و جرم‌شناسان بدون مرز برگزار شد. می‌توانید صحبت‌های دکتر رزماری باربارت، نماینده انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در سازمان ملل درباره شصت و سومین نشست کمیسیون وضعیت زنان در سازمان ملل را با لمس لینک گوش دهید یا [ویدئوهای هر شش میزگرد و عکس‌های آنها](#) را مشاهده کنید. همچنین می‌توانید [فهرست خواندنی‌ها](#) را با لمس لینک ببینید. این فهرست را نمایندگان انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی برای سازمان ملل تهیه کرده بودند و در گردهمایی‌ها توزیع شده است.

منابع:

Ferrant, G., L.M. Pesando and K. Nowacka (2014). "Unpaid care work: The missing link in the analysis of gender gaps in labour outcomes." OECD Development Centre Policy Brief.

Natajara, M., Schmuhl, M., Sudula, S. & Mandala, M. (2017). "Sexual victimization of college students in public transport environments: a whole journey approach." *Crime Prevention and Community Safety*, 182-168: (4-3)19. (Special Issue: Women's victimisation and safety in transit environments: An international perspective).

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Bengi Sullu <bsullu@gradcenter.cuny.edu>

دست برآمده از ادراکات و تجارب زنان، می‌توانند در سیاست‌گذاری شهری و کانالیزه کردن تکنولوژی و خدمات عمومی در جهت بهبود امنیت زنان در فضاهای عمومی شهری و مؤسسات مفید واقع شوند.

خشونت و دغدغه‌های مربوط به امنیت تنها عواملی نیستند که زنان را از بهره‌مندی از فرصت‌های اجتماعی و اقتصادی باز می‌دارد. کار بی‌مزد مراقبتی و خانگی که زنان باید تقبل کنند، فرصت‌هایشان را برای ورود به بازار کار و به دست آوردن شغل‌هایی محدود می‌کند که استقلال و سود اقتصادی ایشان را میسر می‌کند. تحقیقات نشان می‌دهد که «زنان در سراسر جهان دو تا ده برابر بیشتر از مردان برای کار مراقبتی بدون مزد وقت صرف می‌کنند» (فرانت و همکاران، ۲۰۱۴). روشن است که دولت‌ها کار مراقبتی را بخشی جدایی‌ناپذیر از اقتصاد و زندگی معیشتی نمی‌دانند؛ نبود مرخصی با حقوق زایمان و مرخصی والدین و مزایای تأمین اجتماعی مهمترین نواقص سیستم‌های رفاه اجتماعی است که سبب می‌شود زنان در زمان بچه‌دار شدن وارد بازار کار نشوند یا آن را ترک کنند. اگر این زنان بعدتر بخواهند استخدام شوند، اغلب مجبورند اشکال غیررسمی استخدام را انتخاب کنند که حمایت‌های لازم را با خود به همراه ندارند. آن گونه که در میزگرد زنان، بازگشت به جامعه و حمایت اجتماعی به بحث گذاشته شد، تبعیض ساختاری خاصه روی زنان زندانی اثر می‌گذارد که به سبب سابقه کار محدود، بازگشتشان به بازار کار بسیار دشوار می‌شود. فقدان سیاست‌های خانواده‌محوری که تأکیدش را بر توزیع مسئولیت‌ها میان زنان و مردان در خانواده و تعادل کار و خانواده بگذارد، جملگی زنان را تحت فشار قرار می‌دهد، اما احتمال آسیب رساندنش به محروم‌ترین زنان بیشتر است که پیش از این در دوران حبس از فرصت‌ها بی‌نصیب مانده‌اند. این آسیب به‌طور خاص هنگامی اتفاق می‌افتد که همزمان مداخلاتی به قصد فراهم آوردن وسیله تداوم آموزش و مشارکت در زندگی در دوران حبس وجود نداشته باشد.

اجرای حمایت‌ها برای زنان و اعطای مزایا به آنها مستلزم رویکردی کل‌گرا و جامع است. چگونه اطمینان بیابیم که مداخلات وضع‌شده در قانون و سیاست‌گذاری، اجرا خواهد شد؟ دولت‌ها باید در تضمین این امر فعال‌تر باشند تا زنان هرچه بیشتری بتوانند به سازوکارها دست پیدا کنند؛ سازوکارهایی که نه فقط وسیله حمایت